

(جزوه آموزشی)

هجدهمین اردوی تشکیلاتی جهاد اکبر

عدالت خواهی ساختارمند
اقتصاد توانمند

مشهد مقدس
بهمن ماه ۱۳۹۸



کوفی گره‌دار، از مجموعه قرآن‌های آستان قدس رضوی

فهرست

سیره تشکیلاتی ائمه اطهار علیه السلام ۴
چرا از کار جمعی غافل هستیم ۸
فلسفه تشکیلاتی از زبان امام موسی صدر ۱۰
اهمیت دانشگاه به اندازه اهمیت آینده کشور است ۱۶
جهاد اکبر ۱۹
عدالت خواهی ساختارمند،اقتصاد ساختارمند ۲۶
اندیشه تشکیلاتی امام خامنه ای ۲۸
تشکیلات و کار تشکیلاتی ۲۹
نقشی به بزرگی تاریخ انسان ۳۱
سند گفتمان جنبش دانشجوی ۳۳
یادداشتها ۳۵

عدالت ساختارمند، اقتصاد توانمند

جزوه هجدهمین اردوی تشکیلاتی جهاد اکبر

مشهد مقدس، بهمن‌ماه ۱۳۹۸

.....

اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان مستقل دانشگاه‌های سراسر کشور

تهران، میدان فردوسی، خیابان ایرانشهر، جنب مسجد جلیلی، ساختمان امام صادق علیه السلام، طبقه سوم

اینستاگرام:mostaghel_ir

بله: mostaghel.ir

.....

سیره تشکیلاتی ائمه اطهار علیه السلام

سیره تشکیلاتی امام علی علیه السلام

معنای تشکیلات چیست؟ بدیهی است که منظور، یک حزب منظم و مرتب با مفهوم امروزی آن یعنی مجموعه ای از کادرهای منظم و فرماندهی های منطقه ای و شهری و غیره نبوده و نمی تواند باشد.

تشکیلات به معنای جمعیتی از مردم بوده که با هدفی مشترک، کارها و وظایف گوناگونی را در رابطه با یک مرکز و یک قلب تپنده و مغز فرمان دهنده انجام می داده ومیان خود نوعی رابط و نیاز احساسات نزدیک و خویشاوندانه می داشته اند.

این جمع در زمان علی علیه السلام یعنی در فاصله ی بیست و پنج سال میان سقیفه و خلافت همان خواص صحابه ای بودند که علی رغم تظاهرات حق به جانب عامه پسند دستگاه خلافت، معتقد بودند که حکومت ، حق برترین و فداکار ترین مسلمان - یعنی علی ابی طالب علیه السلام است و تصریح پیامبر به جانشینی علی را از یاد نبرده و در نخستین روز های پس از سقیفه نیز نظر مخالفت خود را نسبت به برندگان خلافت و نیز وفاداری خود را به امام صریحاً اعلام کردند. بعد ها نیز با اینکه طبق مصلحت بزرگی که امام را به سکوت و حتی همکاری با خلفای نخستین وادار می ساخت، آنان در روند معمولی و عادی جامعه ی اسلامی قرار گرفتند؛ لیکن هیچگاه رای و نظر و تشخیص درست خود را از دست نداده و همواره پیروان علی باقی ماندند؛ و به همین علت بود که به حق، نام «شیعه ی علی» یافتند و به این جهت گیری فکری و عملی مشهور شدند. چهره های معروف و افتخارآمیزی همچون سلمان، ابوذر ، ابی بن کعب، مقداد، عمار، حذیفه و... در این شمارند.

شواهد تاریخی تایید می کند که این جمع، اندیشه ی شیعی یعنی اعتقاد به لزوم پیروی از امام به مثابه پیشوای فکری ونیز رهبر سیاسی را همواره به شیوه های مصلحت آمیز و حکمت آمیز، میان مردم اشاعه می داده و تدریجا بر جمع خود می افزوده اند؛ کاری که برای تشکیل حکومت علوی به منزله ی مقدمه ای واجب محسوب می شده است.

پس از آنکه امیرالمومنین در سال سی و پنج به حکومت رسید، تنها کسانی که به معیار های شیعی در زمینه ی حکومت و امامت اذعان داشته و امام را بر اساس آن معیار ها با ایمانی راسخ پذیرفته بودند، همان جمع شیعه؛ یعنی تربیت یافتگان مستقیم و غیر مستقیم امام در دوران بیست و چند ساله ی گذشته بودند. دیگران یعنی اکثر مردم هرچند در حوزه ی رهبری امام می زیستند و عملا در جهت تفکر شیعی گام بر می داشتند، اما ا زآن وابستگی فکری و روحی که آنان را در جمع تشکیلات شیعی در آورد، برخوردار نبودند.

با توجه به این دوگانگی در میان طرفداران امام است که برخورد بسی متفاوت مسلمانان آن روز با آن حضرت؛ کسانی مانند عمار و مالک اشتر و حجربن عدی و سهل بن حنیف و قیس بن سعد، و کسانی دیگری مانند ابوموسی اشعری و زیاد بن ابیه و سعد بن وقاص توجیه و تفسیر می شود.

باید قبول کرد که اگر هم به راستی نخستین اقدام برای ایجاد تشکیلات شیعی در این دیدار انجام گرفت، طرح و زمینه ی آن از مدتها پیش از آن در سخنی از امام علی خطاب به یاران نزدیکش پیش بینی و پیشگویی شده است.

سیره تشکیلاتی امام سجاد علیه اسلام

سیره هر کسی به معنای واقعی کلمه، آنگاه روشن می شود که ما جهت گیری کلی آن شخص را بدانیم و سپس به حواث جزئی زندگی او بپردازیم. اگر آن جهتگیری کلی دانسته شد، آن حوادث جزئی هم معنی پیدا می کند؛ اما اگر چنانچه آن جهت گیری کلی دانسته نشد یا غلط دانسته شد، آن حوادث جزئی هم بی معنی یا دارای معنی نادرستی خواهد شد، این مخصوص امام سجاد علیه السلام یا سایر امامان نیست بلکه این اصل در مورد زندگی همه صدق می کند. تکیه من روی این مسئله است که ما اگر حواث جزئی را بریده از آن جهتگیری کلی در زندگی امام مورد مطالعه قرار دهیم، بیوگرافی امام فهمیده نخواهد شد، مهم این است که ما جهتگیری کلی را بشناسیم.

به نظر ما پس از صلح امام حسن علیه السلام که در سال چهل اتفاق افتاد، اهل بیت پیامبر به این قانع نشدند که در خانه نشتسته و تنها احکام الهی را آن چنان که می فهمند بیان کنند، بلکه از همان آغاز صلح، برنامه ی همه امامان این بود که مقدمات را فراهم کنند تا حکومت اسلامی به شیوه ای که مورد نظرشان بود، بر سر کار آورند، و این را به روشنی در زندگی و سخنان امام مجتبی علیه السلام می بینیم.

ائمه دنبال این خط و این هدف بودند همواره برای تشکیل حکومت اسلامی تلاش می کردند. وقتی امام حسین علیه السلام در ماجرای کربلا به شهادت رسیدند و امام سجاد با آن وضع بیماری به اسارت در آمدند، در حقیقت مسئولیت امام سجاد علیه السلام از آن لحظه آغاز شد.

بنابر این در در کل زندگی امام سجاد ما باید در جستجوی این هدف

کلی و خط مشی اصلی باشیم و بی تردید بدانیم که امام سجاد در صدد تحقق همان آرمانی بودند که امام حسن و امام حسین آن را دنبال می کردند. تمام جملاتی که آن حضرت بیان کردند و حرکاتی که داشتند و دعاهایی که خواندند و مناجات ها و راز و نیاز هایی که به صورت صحیفه سجادیه در آمده است، تمام اینها را با توجه به آن خط کلی باید تفسیر کرد.

در روایتی داریم که امام سجاد علیه السلام فرزندانشان را جمع کردند، سپس اشاره کردند به محمد بن علی –یعنی امام باقر علیه السلام- و فرمودند: این صندوق را بردار، این سلاح را بگیر، این امانتی است به دست تو، هنگامی که صندوق را گشودند، در آن قرآن و کتاب بود . من تصورم این است که آن سلاح رمز فرماندهی انقلابی است و آن کتاب رمز تفکر ایدئولوژی اسلامی است، و امام آن را به امام پس از خودش سپرده است، و با خیال راحت و وجدان آرام و با سرافرازی بسیار در پیشگاه خدای متعال و نزد انسان های آگاه، دنیا را وداع گفته و از دنیا رخت بر بسته است. این بود ترسیم کلی زندگی امام سجاد.

سیره تشکیلاتی امام صادق علیه السلام

امام صادق(علیه السلام) مرد مبارزه بود، مرد علم و دانش بود و مرد تشکیلات بود. مرد علم و دانش بودنش را همه شنیده اید. محفل درس امام صادق(علیه السلام) و میدان آموزشی که آن بزرگوار به وجود آورد، هم قبل از او و هم بعد از او در تاریخ زندگی امامان شیعه بی نظیر بود. همه ی حرفهای درست اسلام و مفاهیم اصیل قرآن که در طول یک قرن و اندی به وسیله ی مغرضان و مفسدان یا جاهلان تحریف شده بود، همه ی آنها را امام صادق(علیه السلام) به شکل درست بیان کرد اما مرد مبارزه بودنش را کمتر شنیده اید. امام صادق(علیه السلام) مشغول یک مبارزه ی دامنه دار و پیگیر بود. مبارزه برای قبضه کردن حکومت و قدرت و به وجود آوردن حکومت اسلامی و علوی. یعنی امام صادق(علیه السلام) زمینه را آماده می کرد تا بنی امیه را از بین ببرد و به جای آنها حکومت علوی را که همان حکومت راستین اسلامی است بر سر کار بیاورد. اما آن بعد سوم را که اصلاً نشنیده اید، مرد تشکیلات بودن امام صادق(علیه السلام) است که یک تشکیلات عظیمی از مؤمنان خود از طرفداران جریان حکومت علوی در سراسر عالم اسلام از اقصای خراسان و ماوراءالنهر تا شمال آفریقا به وجود آورده بود. تشکیلات یعنی چه؟ یعنی این که وقتی امام صادق(علیه السلام) اراده می کند آن چه را که او می خواهد بدانند، نمایندگان او در سراسر آفاق عالم اسلام به مردم می گویند تا بدانند. یعنی از همه جا وجوهات و بودجه برای اداره ی مبارزه ی سیاسی عظیم آل علی جمع کنند. یعنی وکلا و نمایندگان او در همه ی شهرها باشند که پیروان امام صادق(علیه السلام) به آنها مراجعه کنند و تکلیف دینی و همچنین تکلیف سیاسی خود را از آن حضرت بپرسند.

تکلیف سیاسی هم مثل تکلیف دینی واجب الاجرا است. امام صادق(علیه السلام) یک چنین تشکیلات عظیمی را به وجود آورده بود و با این تشکیلات و به کمک مردمی که در این تشکیلات بودند با دستگاه بنیامیه مبارزه می کرد. در هنگامی که پیروزی او بر بنیامیه حتمی بود، بنی عباس به عنوان یک جریان مزاحم و فرصت طلب آمدند، میدان را گرفتند و بعد از آن امام صادق(علیه السلام) هم با بنی امیه و هم با بنی عباس مبارزه کرد.

شبکه ی گسترده ی تبلیغاتی

وقتی امام باقر(علیه السلام) از دنیا می رود بر اثر فعالیت های بسیاری که در طول این مدت خود امام باقر(علیه السلام) و امام سجاد(علیه السلام) انجام داده بودند اوضاع و احوال به سود خاندان پیغمبر(صلی الله علیه وآله وسلم) بسیار تغییر کرد؛ نقشه ی امام صادق(علیه السلام) این بود، که بعد از رحلت امام باقر(علیه السلام) کارها را جمع و جور کند، یک قیام علنی به راه بیندازد و حکومت بنی امیه را -که هر روزی یک دولتی عوض می شد و حاکی از نهایت ضعف دستگاه بنی امیه بود- واژگون کند و از خراسان و ری و اصفهان و عراق و حجاز و مصر و مراکش و همه ی مناطق مسلمان نشین که در همه ی این مناطق شبکه ی حزبی امام صادق(علیه السلام) -یعنی شیعه، شیعه یعنی شبکه ی حزبی امام صادق(علیه السلام)- شبکه ی امام صادق همه جا گسترده بود، از همه ی آنها نیرو بیاید مدینه و امام لشکرکشی کند به شام، حکومت شام را ساقط کند و خودش پرچم خلافت را بلند کند و بیاید مدینه و حکومت پیغمبر(صلی الله علیه وآله وسلم) را به راه بیندازد؛ این نقشه ی امام صادق بود. لذا وقتی که در خدمت امام باقر(علیه السلام) در روزهای آخر عمرش صحبت می شود و سؤال می شود که قائم آل محمد کیست، حضرت یک نگاهی می کنند به امام صادق(علیه السلام) می گویند که گویا می بینم که قائم آل محمد این است. البته می دانید که قائم آل محمد یک اسم عام است، اسم خاص نیست، اسم ولی عصر صلوات اللّه علیه نیست. حضرت ولی عصر صلوات اللّه علیه قائم نهایی آل محمد است، اما همه ی کسانی که از آل محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) در طول زمان قیام کردند -چه پیروزی به دست آورده باشند چه نیاورده باشند- اینها قائم آل محمدند و این روایاتی که می گوید وقتی قائم ما قیام کند این کارها را می کند، این کارها را می کند، این رفاه را ایجاد می کند، این عدل را می گستراند، منظور حضرت ولی عصر(عج) نبود آن روز، منظور این بود که آن شخصی از آل محمد که بناست حکومت حق و عدل را به وجود بیاورد، او وقتی که قیام بکند این کارها را خواهد کرد و این درست هم بود.

کار پنهانی و تشکیلاتی به طور معمول در صورتیکه با اصول درست پنهان کاری همراه باشد، باید همواره پنهان بماند. آن روز مخفی بوده، بعد از آن نیز مخفی می ماند و رازداری و کتمان صاحبانش نمی گذارد پای نامحرمی بدانجا برسد. هرگاه آن کار به ثمر برسد و گردانندگان و عاملانش بتوانند قدرت را در دست گیرند، خود، دقایق کار پنهان خود را برملا خواهند کرد. به همین جهت است که اکنون بسیاری از ریزهکاریها و حتی فرمان های خصوصی و تماس های محرمانه ی سران بنی عباس با پیروان افراد تشکیلاتشان در دوران دعوت عباسی در تاریخ ثبت است و همه از آن آگاهند.

بی گمان اگر نهضت علوی نیز به ثمر می رسید و قدرت و حکومت در اختیار امامان شیعه یا عناصر برگزیده ی آنان در می آمد، ما امروز از همه ی رازهای سربه مهر دعوت علوی و تشکیلات همه جاگسترده و بسیار محرمانه ی آن مطلع می بودیم.

تنها راهی که می تواند ما را با خط کلی زندگی امام آشنا سازد، آن است که نمودارهای مهم زندگی آن حضرت را در لابه لای این ابهام ها یافته، به کمک آنچه از اصول کلی تفکر و اخلاق آن حضرت می شناسیم، خطوط اصلی زندگینامه ی امام را ترسیم کنیم و آنگاه برای تعیین خصوصیات و دقایق، در انتظار قرائن و دلایل پراکنده ی تاریخی و نیز قرائنی به جز تاریخ بمانیم.

نمودارهای مهم و برجسته در زندگی امام صادق(علیه السلام) بدین شرح می باشد:

۱. تبیین وتبلیغ مسأله ی امامت.
۲. تبلیغ و بیان احکام دین به شیوه ی فقه شیعی و نیز تفسیر قرآن به روال بینش شیعی.
۳. وجود تشکیلات پنهانی ایدئولوژیک-سیاسی.

تبیین وتبلیغ مسأله ی امامت

امام صادق(علیه السلام) نیز مانند دیگر امامان شیعه، محور برجسته ی دعوتش را موضوع «امامت» تشکیل می داده است. برای اثبات این واقعیت تاریخی، قاطعترین مدرک، روایات فراوانی است که ادعای امامت را از زبان امام صادق(علیه السلام) به روشنی و با صراحت تمام نقل می کند. امام در هنگام اشاعه و تبلیغ این مطلب، خود را در مرحله ای از مبارزه می دیده است که می بایست به طور مستقیم و صریح، حکام زمان را نفی کند و خویشتن را به عنوان صاحب حق واقعی ولایت و امامت به مردم معرفی نماید؛ و قاعدتاً این عمل فقط هنگامی صورت می گیرد که همه ی مراحل قبلی مبارزه با موفقیت انجام گرفته، آگاهیهای سیاسی و اجتماعی در قشر وسیعی پدید آمده، آمادگیهای بالقوه در همه جا احساس شده، زمینه های ایدئولوژیک در جمع قابل توجهی ایجاد گردیده، لزوم حکومت حق و عدل برای جمعی کثیر به ثبوت رسیده و بالاخره رهبر تصمیم راسخ خود را برای مبارزه ا ی نهایی گرفته است. بدون این همه، مطرح کردن نام یک شخص معین به عنوان امام و زمامدار محق جامعه، کاری عجولانه و بیفایده خواهد بود.

نکته ی دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، این است که امام در مواردی به این بسنده نمی کند که امامت را برای خویش اثبات کند؛ بلکه همراه نام خود، نام امامان بحق و اسلاف پیشین خود را نیز یاد می کند و در حقیقت سلسله ی امامت اهل بیت علیهم السلام را متصل و جدایی ناپذیر مطرح می سازد. این عمل با توجه به اینکه تفکر شیعی، همه ی زمامداران نابحق گذشته را محکوم کرده و آنان را «طاغوت» به شمار می آورده، میتواند اشاره به پیوستگی جهاد شیعیان این زمان به زمانهای گذشته نیز باشد. در واقع امام صادق(علیه السلام) با این بیان، امامت خود را یک نتیجه ی قهری که بر امامت گذشتگان مترتب است، می شمارد و آن را از حالت بیسابقه و بیریشه و پایه بودن؛ بیرون می آورد و سلسله ی خود را از کانالی مطمئن و تردیدناپذیر به پیامبر بزرگوار(صلی الله علیه وآله وسلم) متصل می کند.

روایت «عمروبن ابی المقدام» منظره ی شگفت آوری را ترسیم می کند: روز نهم ذیحجه روز عرفه است. محشری از خلایق در عرفات برای ادای مراسم خاص آن روز گردآمده اند و نمایندگان طبیعی مردم سراسر مناطق مسلمان نشین، از اقصای خراسان تا ساحل مدیترانه، جمع شده اند. یک کلمه حرف به جا در اینجا می تواند کار گسترده ترین شبکه ی وسایل ارتباط جمعی را در آن زمان بکند. امام، خود را به این جمع رسانده است و پیامی دارد. می گوید: دیدم امام در میان مردم ایستاد و با صدای هر چه بلندتر – با فریادی که باید در همه جا و در همه ی گوش ها طنین بیافکند و به وسیله ی شنوندگان به سراسر دنیای اسلام پخش شود- پیام خود را سه مرتبه گفت. روی را به طرف دیگری گرداند و سه مرتبه همان سخن را ادا کرد. باز روی را به سمتی دیگر گرداند و باز همان فریاد و همان پیام. و بدین ترتیب امام دوازده مرتبه سخن خود را تکرار کرد. این پیام با این عبارات ادا می شد: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) كَانَ الْإِمَامَ- ثُمَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) ثُمَّ الْحَسَنُ(علیه السلام) ثُمَّ الْحُسَيْنُ(علیه السلام)- ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ(علیهماالسلام) ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ(علیهماالسلام) ثُمَّ . . . »

حدیث دیگر از ابی الصباح کنانی است که در آن، امام صادق(علیه السلام) خود و دیگر امامان شیعه را چنین توصیف می کند: «ما کسانی هستیم که خدا اطاعت ما را بر مردم لازم ساخته است. انفال و صفوالمال در اختیار ماست».

صفوالمال، اموال گزیده ای است که طواغیت گردنکش به خود اختصاص داده و دست های مستحق را از آن بریده بودند و هنگامی که این اموال مغصوب، با پیروزی سلحشوران مسلمان از تصرف ستمگران مغلوب خارج می شود، مانند دیگر غنایم تقسیم نمی شود تا در اختیار یک نفر قرار گیرد و به او حشمتی کاذب و تفاخری دروغین ببخشد، بلکه به حاکم اسلامی سپرده می شود و او از آنها در جهت مصالح عموم مسلمانان استفاده می کند. امام در این روایت، خود را اختیاردار صفوالمال و نیز انفال - که آن نیز مربوط به امام است - معرفی می کند و با این بیان، به روشنی می رساند که امروز حاکم جامعه ی اسلامی اوست و این همه باید به دست او و در اختیار او باشد و به نظر او در مصارف درستش به کار رود.

امام در حدیثی دیگر، امامان گذشته را یکیک نام می برد و به امامت آنان و اینکه اطاعت از فرمانشان واجب و حتمی است، شهادت می دهد و چون به نام خود می رسد، سکوت می کند. شنوندگان سخن امام به خوبی می دانند که پس از امام باقر(علیه السلام) میراث علم و حکومت در اختیار امام صادق(علیه السلام) است. و بدین ترتیب، هم حق فرمانروایی خود را مطرح می سازد و هم با لحن استدلال گونه، ارتباط و اتصال خود را به نیای والامقامش علی بن ابیطالب(علیه السلام) بیان می کند. در ابواب «کتاب الحجه» از کافی و نیز در جلد ۴۷ بحارالانوار از اینگونه حدیث که به صراحت یا به کنایه، سخن از ادعای امامت و دعوت به آن است، فراوان می توان یافت.

مدرک قاطع دیگر، شواهدی است که از شبکه ی گسترده ی تبلیغاتی امام در سراسر کشور اسلامی یاد می کند و بودن چنین شبکه ای را مسلم می سازد. این شواهد، چندان فراوان و مدلل است که اگر حتی یک حدیث صریح هم وجود نمی داشت، خدشه ای بر حتمیت موضوع وارد نمی آمد. مطالعه گر زندگینامه ی مدون ائمه علیهم ا لسلام از خود می پرسد: آیا امامان شیعه در اواخر دوران بنیامیه، داعیان و مبلغانی در اطراف و اکناف کشور اسلامی نداشتند که امامت آنان را تبلیغ کنند و از مردم قول اطاعت و حمایت برای آنان بگیرند؟ پس در این صورت، نشانه های این پیوستگی تشکیلاتی که در ارتباطات مالی و فکری میان ائمه و شیعه به وضوح دیده می شود، چگونه قابل توجیه است؟ این حمل وجوه و اموال از اطراف عالم به مدینه؟ این همه پرسش از مسائل دینی؟ این دعوت همه جاگستر به تشیع؟ و آنگاه این وجهه و محبوبیت بی نظیر آل علی(علیه السلام) در بخش های مهمی از کشور اسلامی؟ و این خیل انبوه محدثان و راویان خراسانی و سیستانی و کوفی و بصری و یمانی و مصری در گرد امام؟ کدام دست مقتدر، این همه را به وجود آورده بود؟ آیا میتوان تصادف یا پیشامدهای خودبه خودی را عامل این پدیده های متناسب و مرتبط به هم دانست؟

با این همه تبلیغات مخالف که از طرف بلندگوهای رژیم خلافت اموی بی استثناء در همه جا انجام می گرفت و حتی نام علی بن ابیطالب(علیه السلام) به عنوان محکوم ترین چهره ی اسلام، در منابر و خطابه ها یاد می شد، آیا بدون وجود یک شبکه ی تبلیغاتی قوی ممکن است آل علی(علیه

السلام) در نقاطی چنان دوردست و ناآشنا، چنین محبوب و پرجاذبه باشند که کسانی محض دیدار و استفاده از آنان و نیز عرضه کردن دوستی و پیوند خود با آنان، راههای دراز را بپیمایند و به حجاز و مدینه روی آورند؛ دانش دین را که بنا بر عقیده ی شیعه، همچون سیاست و حکومت است، از آنان فراگیرند و در موارد متعددی بی صبرانه اقدام به جنبش نظامی -و به زبان روایات، قیام و خروج- را ازآنان بخواهند؟ اگر تسلیحات شیعه فقط در جهت اثبات علم و زهد ائمه علیهم السلام بود، درخواست قیام نظامی چه معنایی می توانست داشته باشد؟ ممکن است سؤال شود اگر به راستی چنین شبکه ی تبلیغاتی وسیع و کارآمدی وجود داشته، چرا نامی از آن در تاریخ نیست و صراحتاً ماجرایی ازآن نقل نشده است؟ پاسخ به طور خلاصه آن است که دلیل این بی نشانی را نخست در پایبندی وسواس آمیز یاران امام به اصل معتبر و مترقی «تقیه» باید جست که هر بیگانه ای را از نفوذ در تشکیلات امام مانع می شد، و سپس در ناکام ماندن جهاد شیعه در آن مرحله و به قدرت نرسیدن آنان، که این معلول عواملی چند است. اگر بنی عباس نیز به قدرت نمی رسیدند، بیگمان تلاش و فعالیت پنهانی آنان و خاطرات تلخ و شیرینی که از فعالیتهای تبلیغاتی داشتند، در سینه ها می ماند و کسی از آن خبر نمی یافت و در تاریخ نیز ثبت نمی شد.

تبلیغ و بیان احکام دین به شیوه ی فقه شیعی

این نیز یک خط روشن در زندگی امام صادق(علیه السلام) است. به شکلی متمایزتر و صریح تر و صحیح تر از آنچه در زندگی دیگر امامان می توان دید؛ تا آنجا که فقه شیعه «فقه جعفری» نام گرفته است و تا آنجا که همه ی کسانی که فعالیت سیاسی امام را نادیده گرفته اند، بر این سخن هم داستان هستند که امام صادق(علیه السلام) وسیع ترین- یا یکی از وسیع ترین- حوزه های علمی و فقهی زمان خود را دارا بوده است.

مقدمتاً باید دانست که دستگاه خلافت در اسلام، از این جهت با همه ی دستگاه های دیگر حکومت متفاوت است که این فقط یک تشکیلات سیاسی نیست؛ بلکه یک رهبری سیاسی- مذهبی است. نام و لقب «خلیفه» برای حاکم اسلامی، نشاندهنده ی همین حقیقت است که وی بیش از یک رهبر سیاسی است؛ جانشین پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) است و پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)، آورنده ی یک دین و آموزنده ی اخلاق و البته در عین حال حاکم و رهبر سیاسی است. پس خلیفه در اسلام، به جز سیاست، متکفل امور دینی مردم و پیشوای مذهبی آنان نیز هست.

با این آگاهی، به وضوح میتوان دانست که فقه جعفری در برابر فقه فقیهان رسمی روزگار امام صادق(علیه السلام) فقط یک اختلاف عقیده ی دینی ساده نبود؛ بلکه در عین حال دو مضمون متعرضانه را نیز با خود حمل می کرد: نخست و مهمتر، اثبات بی نصیبی دستگاه حکومت از آگاهی دینی و ناتوانی آن از اداره ی امور فکری مردم و دیگر، مشخص ساختن موارد تحریف در فقه رسمی که ناشی از مصلحت اندیشی فقها در بیان احکام فقهی و ملاحظه کاری آنان در برابر تحکم و خواست قدرتهای حاکم است.

امام صادق(علیه السلام) با گستردن بساط علمی و بیان فقه و معارف اسلامی و تفسیر قرآن به شیوه ای غیر شیوه ی عالمان وابسته به حکومت، عملاً به معارضه ی با آن دستگاه برخاسته بود. آن حضرت بدین وسیله تمام تشکیلات مذهبی و فقاهت رسمی را که یک ضلع مهم حکومت خلفا به شمار می آمد، تخطئه می کرد و دستگاه حکومت را از بعد مذهبی اش تهیدست می ساخت.

نخستین حکمرانان بنی عباس که خود در روزگار پیش از قدرت، سال ها در محیط مبارزاتی علوی و در کنار پیروان و یاران آل علی(علیه السلام) گذرانیده و به بسیاری از اسرار و چم و خم های کنار آنان بصیرت داشتند، نقش متعرضانه ی این درس و بحث و حدیث و تفسیر را پیش از اسلاف اموی خود درک می کردند. گویا به همین خاطر بود که منصور عباسی در خلال درگیریهای رذالت آمیزش با امام صادق(علیه السلام) مدتها آن حضرت را از نشستن با مردم و آموزش دین به آنان، و نیز مردم را از رفت و آمد و سؤال از آن حضرت منع کرد؛ تا آنجا که به نقل از «مفضل بن عمر» - چهره ی درخشان و معروف شیعی - هرگاه مسأله ای در باب زناشویی و طلاق و امثال این ها برای کسی پیش می آمد، به آسانی نمی توانست به پاسخ آن حضرت دست یابد.

وجود تشکیلات پنهانی ایدئولوژیک - سیاسی

امام صادق(علیه السلام) در اواخر دوران بنی امیه، شبکه ی تبلیغاتی وسیعی را که کار آن، اشاعه ی امامت آل علی(علیه السلام) و تبیین درست مسأله ی امامت بود، رهبری می کرد؛ شبکه ای که در بسیاری از نقاط دوردست کشور مسلمان، به ویژه در نواحی عراق و خراسان، فعالیت های چشمگیر و ثمربخشی دربارهی مسأله ی امامت عهده دار بود، ولی این تنها یک روی مسأله و بخش ناچیزی از آن است. موضوع تشکیلات پنهان در صحنه ی زندگی سیاسی امام صادق(علیه السلام) و نیز دیگر ائمه علیهم السلام، از جمله مهم ترین و شورانگیزترین و در عین حال مجهول ترین و ابهام آمیزترین فصول این زندگینامه ی پرماجراست.

برای اثبات وجود چنین سازمانی نمی توان و نمی باید در انتظار مدارک صریح بود. نباید توقع داشت که یکی از امامان یا یکی از یاران نزدیکش صراحتاً به وجود تشکیلات سیاسی - فکری شیعی اعتراف کرده باشد؛ این چیزی نیست که بتوان به آن اعتراف کرد. انتظار معقول آن است که اگر روزی هم دشمن به وجود تشکل پنهانی امام پی برد و از خود آن حضرت یا یکی از یارانش چیزی پرسید، او به کلی وجود چنین چیزی را انکار کند و گمان آن را یک سوءظن یا تهمت بخواند. این، خاصیت همیشگی کار مخفی است.

باید در پی قرائن و شواهد و بطون حوادث ظاهراً ساده ای بود که اگرچه نظر بیننده ی عادی را جلب نمی کند، ولی با دقت و تأمل، خبر از جریان های پنهانی بسیاری می دهد. اگر با چنین نگرشی به سراسر دوران دو قرن و نیمی زندگی ائمه علیهم السلام نظر شود، وجود یک تشکیلات پنهان در خدمت و تحت فرمان ائمه علیهم السلام تقریباً مسلم می گردد.

چرا از کار جمعی غافل هستیم؟



اسلام، کار مفید و سازنده را در چارچوب معیارهای ارزشی «عبادت» دانسته و رشد و تعالی انسان را تنها در سایه کوشش می داند و معتقد است که پایه و اساس هر تمدن را باید بر اساس تلاش های آگاهانه گذاشت. گفتنی است که تمدن های پیشین، چیزی جز حاصل کوشش های مخلصانه و عالمانه تلاش گران فراوان نبوده است.

یکی از عرصه های حقیقی نمود شخصیت انسان، عرصه کار و تلاش است. انسان ها در میدان کار، جوهر درونی خود را به نمایش می گذارند و به میزان پویش و تلاشی که دارند، دلبستگی های خود را به بقا و ادامه حیات در این دنیا نشان می دهند.

«کار مفید» علاوه بر آن که اجتماع انسانی را می سازد، پرورش دهنده و سازنده خود شخص نیز می باشد؛ زیرا هر چه او با تلاش و کوشش سر و کار داشته باشد، فلز وجودش شفاف تر می شود.

اسلام، کار مفید و سازنده را در چارچوب معیارهای ارزشی «عبادت» دانسته و رشد و تعالی انسان را تنها در سایه کوشش می داند و معتقد است که پایه و اساس هر تمدن را باید بر اساس تلاش های آگاهانه گذاشت. گفتنی است که تمدن های پیشین، چیزی جز حاصل کوشش های مخلصانه و عالمانه تلاش گران فراوان نبوده است.

ضرورت کار جمعی

ضرورت کار جمعی را می توان از جوانب گوناگون مورد مطالعه و بررسی قرار داد؛ زیرا انجام برخی کارها به صورت فردی امکان پذیر نیست و لازم است تا به صورت گروهی صورت بگیرد، مثل بلند کردن یک وزنه سنگین که به نیروی افراد زیادی نیاز دارد.

گاهی نیز هر چند امکان انجام کار به صورت فردی وجود دارد، اما مستلزم تحمل هزینه فراوان و فشار زیاد است که از لحاظ کیفیت اجرا نیز قابل مقایسه با صورت جمعیِ آن نیست.

در متون دینی هم می توان شواهد و مؤیداتی برای ضرورت کار گروهی همراه با مشورت پیدا کرد که البته با توجه به مقدمه ای که گذشت، این بیانات ارشاد به حکم عقل خواهد بود.

در برخی آیات و روایات، مضامینی وجود دارد که حاکی از اهمیتِ کارگروهی است، به عنوان مثال در آیه شریفه "تعاونوا علی البرّ و التقوی"(سوره مائده، آیه ۲)، یعنی: در نیکوکاری و تقوا همکاری کنید؛ به تعاون و همکاری در تمام کارهای خیر امر شده است.

علی علیه السلام معتقد است که علاوه بر تقسیم کار در جامعه، انجام کارها و فعالیت ها و تولیدات زمانی می تواند به طور مطلوب انجام شود که امنیت نسبی در جامعه به وجود آید و خلاف کاران و اوباش در جامعه توانایی انجام اعمال خلاف را نداشته باشند

مزایای کار جمعی

۱)هم فکری و تقویت اندیشه ها از گرد هم آمدن افراد، ایده های قوی و آرای محکم تولید می شود. امام علی(علیه السلام) فرمود:"اضربوا بعض الرّأی ببعض یتولّد منه الصّواب"(سوره آل عمران، آیه ۱۰۳): رأی ها را، برخی بر برخی دیگر، عرضه کنید (و آن ها را کنار هم نهید)، که رای صحیح از آن متولد خواهد شد.

وقتی افرادی برای انجام یک کار گرد هم می آیند و نسبت به چگونگی آن فکر و اظهار نظر می کنند؛ آن کار کامل و جامع خواهد شد، در صورتی که اگر تنها یک نفر در آن موضوع اندیشه و اقدام کند،نتیجه آن چندان ثمر بخش نخواهد بود.

۲.با کار گروهی انگیزه انسان در جمع تشدید می شود. وقتی با دیگران همراه می شویم، امیدمان به اتمام کار بیشتر می شود و استقامت ما برای پافشاری در پی گیری مقصد افزایش می یابد.

مشاهده حرکت و عمل دیگران ما را به تحرک و عمل وا می دارد."واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تَفَرَّقُوا"(همان، آیه ۱۰۵) و همگان دست در ریسمان خدا زنید و پراکنده مشوید و از نعمتی که خدا بر شما ارزانی داشته است یاد کنید.

۵. کار گروهی موجب رشد قدرت فکری و عملی اعضا می شود. در گروه، افراد از یکدیگر کار می آموزند و به سرعت و سهولت بیشتری نیروی انسانی پدید می آید و این قدرت، ناشی از آن است که اندیشه های انسان را در جمع، در معرض آزمایش و نقد می گذارد و نقاط ضعف و قوت آن آشکار می گردد و تجارب انسانی نیز به صورتی انباشته فراهم می آید. "وَ لا تَکُونُوا کَالَّذینَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْبَیِّناتُ وَ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ عَظیمٌ"(همان، آیه ۱۰۴) همانند آن کسان مباشید که پس از آنکه آیات روشن خدا بر آنها آشکار شد، پراکنده گشتند و با یکدیگر اختلاف ورزیدند، البته برای اینان عذابی بزرگ خواهد بود.

۶. در کار جمعی همه اعضا نسبت به کار احساس مسؤلیت دارند و خود را منسوب و متعلق به آن می بینند. همه با یک رسالت و یک هدف حرکت می

کنند و از این که می بینند جز با همکاری دیگران کار پیش نمی رود نسبت به دیگران نیز احساس وابستگی می کنند. همه در یک جبهه اند و مانند یک پیکر واحد عمل می کنند.وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(همان،آیه ۱۰۴) باید که از میان شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند و امر به معروف و نهی از منکر کنند. اینان رستگاران اند.

تقسیم کار

تقسیم کار یکی از بزرگترین فوائد در کار جمعی می باشد به طوری که از دیدگاه امام علی علیه السلام انسان موجودی اجتماعی است و برای حیات و استمرار و ثبات جامعه لازم است که هر فرد متناسب با استعداد و توانایی و مهارت خویش به کاری مشغول باشد؛ زیرا بسیاری از احتیاجات و نیازهای مردم از طریق تقسیم کار و کار جمعی و گروهی بهتر و سهل تر برطرف می گردد .

امام علی علیه السلام فرمود:

یرجع اصحاب المهن الی مهنتهم، فینتفع الناس بهم کرجوع البناء الی بنائه، و النساج الی منسجه، و الخباز الی مخبزه؛ (نهج البلاغه، پیشین، حکمت ۲/۱۹۹ و۳) صاحبان کسب و کار و پیشه وران به کارهای خود باز می گردند و مردم از تلاش آنان سود می برند: بنا به ساختن ساختمان و بافنده به بافندگی و نانوا به نانوایی روی می آورد .

امام علی علیه السلام فرمود:من اوما الی متفاوت خذلته الحیل؛ (نهج البلاغه، پیشین، صص ۷۲۷و ۷۲۶، حکمت ۴۰۳)کسی که به کارهای گوناگون بپردازد، خوار شده و پیروز نمی شود .

هم فکری و تقویت اندیشه ها از گرد هم آمدن افراد، ایده های قوی و آرای محکم تولید می شود. امام علی(علیه السلام) فرمود:"اضربوا بعض الرّأی ببعض یتولّد منه الصّواب": رأی ها را، برخی بر برخی دیگر، عرضه کنید (و آن ها را کنار هم نهید)، که رای صحیح از آن متولد خواهد شد

حضرت علی علیه السلام در زمینه ی تقسیم کار به تفکیک کار بین زن و مرد توجه داشته، امور خانه را به عهده ی زن و کارهای خارج از منزل را به عهده ی مرد می داند . هم چنین معتقد است که باید کارهایی به زنان واگذار شود که با روحیه و جسم آنها انطباق و سازگاری داشته باشد.

امام علی علیه السلام فرمود:

لاتملک المراة من امرها ما جاوز نفسها، فان المراة ریحانة و لیست بقهرمانة؛ (همان، صص ۵۳۷- و ۵۳۶، نامه ۱۱۸/۳۱) کاری را که برتر از توانایی زن است، به او وا مگذار، که زن گل بهاری است، نه پهلوانی سخت کوش .

یکی از آثار تقسیم کار جلوگیری از اتلاف وقت و منابع و انجام امور براساس مدیریت و برنامه ریزی است . تقسیم کار به سرعت در فعالیت ها و افزایش کارایی می انجامد .

در این مورد علی علیه السلام طی نامه ای به حضرت امام حسن علیه السلام می فرماید:

اجعل لکل انسان من خدمک عملا تاخذه به، فانه احری الایتوالکوا فی خدمتک؛ (همان، صص ۵۳۷- ۵۳۶، نامه ۱۱۹/۳۱) کار هر کدام از خدمت کارانت را معین کن که او را در برابر آن کار مسئول بدانی . تقسیم درست کار سبب می شود کارها را به یکدیگر وانگذارند و در خدمت سستی نکنند .

امام علی علیه السلام به تقسیم کار از نظر فردی و تاثیر آن بر زندگی خانوادگی و شخصی افراد نیز سفارش کرده است . مسلمان واقعی لازم است که ساعات شبانه روز زندگی خویش را به سه قسم طبقه بندی کند: یک قسم به عبادت و امور معنوی، قسمتی برای کار و فعالیت و کسب درآمد و قسمتی دیگر را برای استراحت و امور منزل .

امام علی علیه السلام فرمود:

للمؤمن ثلاث ساعات: فساعة یناجی فیها ربه، و ساعة یرم معاشه، و ساعة یخلی بین نفسه و بین لذتها فیما یحل و یجمل و لیس للعاقل ان یکون شاخصا الا فی ثلاث: مرمة لمعاش، او خطوة فی معاد، او لذة فی غیر محرم؛ (همان، صص ۷۲۵- ۷۲۴، حکمت ۳۹۰)

مؤمن باید شبانه روز خود را به سه قسمت تقسیم کند: زمانی را برای نیایش و عبادت پروردگار و زمانی را برای تامین هزینه ی زندگی، و زمانی را برای خود و لذت هایی که حلال و زیباست . خردمند را نشاید جز آن که در پی سه چیز برود: کسب حلال برای تامین زندگی، یا گام نهادن در راه آخرت، یا به دست آوردن لذت های حلال .

مولای متقیان سفارش می کردند که کار و تلاش بر طبق برنامه ریزی و روزانه صورت گیرد:

امض لک یوم عمله، فان لکل یوم ما فیه؛ (همان، صص ۵۸۵- ۵۸۴، نامه ۱۱۵/۵۳) کار هر روز را در همان روز انجام ده؛ زیرا هر روزی، کار مخصوص به خود دارد .

در کار جمعی همه اعضا نسبت به کار احساس مسؤولیت دارند و خود را منسوب و متعلق به آن می بینند. همه با یک رسالت و یک هدف حرکت می کنند و از این که می بینند جز با همکاری دیگران کار پیش نمی رود نسبت به دیگران نیز احساس وابستگی می کنند. همه در یک جبهه هستند و مانند یک پیکر واحد عمل می کنند."وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ"باید که از میان شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند و امر به معروف و نهی از منکر کنند. اینان رستگاران اند

رابطه ی طبقات و اقشار با تقسیم کار امام علی علیه السلام در عهدنامه ی معروف خود به مالک اشتر به وجود طبقات و اقشار در جوامع انسانی اشاره می کند . در این مورد می فرماید:

امور مردم جز با سپاهیان استوار نگردد و پایداری سپاهیان جز به خراج و مالیات رعیت انجام نمی شود . با آن برای جهاد با دشمن تقویت گردند و برای اصلاح امور خویش به آن تکیه کنند و نیازمندی های خود را برطرف سازند . سپس سپاهیان و مردم، جز با گروه سوم نمی توانند پایدار باشند و آن قضات و کارگزاران دولت، و نویسندگان حکومت اند، که قراردادها و معاملات را استوار می کنند و آنچه به سود مسلمانان است، فراهم می آورند و در کارهای عمومی و خصوصی مورد اعتمادند و گروه های یاد شده بدون بازرگانان و صاحبان صنایع نمی توانند، دوام بیاورند؛ زیرا آنان وسایل زندگی را فراهم می آورند و در بازارها عرضه می کنند و بسیاری از وسایل زندگی را با دست می سازند که از توان دیگران خارج است . قشر دیگر، طبقه ی پایین از نیازمندان و مستمندان اند که باید به آنها بخشش و یاری کرد . (همان، ص ۵۷۳، نامه ۸/۵۳)

وجود نیازها و احتیاجات مختلف در طول زندگی افراد در جامعه ایجاب می کند که طبقات و اقشار متعددی وجود داشته باشد تا بر اساس همکاری و تعاون نیازها برطرف شود . این تعاون و همکاری به گسترش «تقسیم کار» می انجامد . هریک از انسان ها بر اساس استعدادها، توانایی ها، خصوصیات جسمانی و روحی و علائق به کاری مشغول می گردند . طبقات و اقشار در تعارض و تضاد با یکدیگر نیستند; بلکه به تداوم و بقای حیات اجتماعی و افزایش انسجام اجتماعی کمک می کنند .

علی علیه السلام معتقد است که علاوه بر تقسیم کار در جامعه، انجام کارها و فعالیت ها و تولیدات زمانی می تواند به طور مطلوب انجام شود که امنیت نسبی در جامعه به وجود آید و خلاف کاران و اوباش در جامعه توانایی انجام اعمال خلاف را نداشته باشند .



فلسفه کار تشکیلاتی از زبان امام موسی صدر

متن زیر سخنان امام موسی صدر حفظه الله در باب ضرورت بازنگری در شیوه های تبلیغ دین است که در جمع شمار زیادی از روحانیون بویژه شیخ مرتضی حائری، سید محمد باقر سلطانی، مرتضی مطهری، کاظم شریعتمداری و ... بیان شده است. بطور کلی می توان این مطالب را به عنوان فلسفه کار تشکیلاتی بیان نمود.توصیه این است که عزیزانی که تمایل دارند در مورد چرایی کار تشکیلاتی و اهمیت آن در جامعه دینی بیشتر بدانند حتما این مطلب را مطالعه کنند. بسم اللّه الرحمن الرحیم. الرحمن، علّم القرآن، خلق الانسان، علّمه البیان، الشمس و القمر بحسبان، و النجم و الشجر یسجدان، و السماء رفعها و وضع المیزان، ألّا تطغوا فی المیزان (۵۵: ۱-۸)

برای بنده موجب بسی افتخار است که خارج از برنامه دعوت شده ام و آقایان اجتماع کرده اند تا به این سخنرانی گوش فرادهند. این افتخاری را که به بنده محول شده است تکریم و احترام فوق العاده‌ای می دانم و از این بابت به خود می بالم.

البته آقایانی که این افتخار را به بنده داده اند خیلی هم راه دوری نرفته اند. چون آخر، بر فرض هم که لیاقت ذاتی نداشته باشیم، یک سربازِ ازجنگ برگشته ایم. یعنی محل کار ما را خداوند متعال در جایی قرار داده که سینه به سینه در مقابل دشمن هستیم. کاملا تلخیِ کوتاهی کردن را حس می کنیم. ضربتهای شکننده و خردکننده دشمنان اسلام را از نزدیک لمس می کنیم. یعنی، بنا به اصطلاح جنگی، در خطّ مقدّم آتش هستم. خوب، اگر سربازی را که از جبهه برگشته مورد تکریم و احترام قرار دهند، کارِ نابه جایی نیست. امیدوارم که بتوانم، در این مدت خیلی کوتاه، خلاصه‌ای از مشاهدات و اطلاعات خودم را به عرض برادران عزیزم که در اینجا تشریف دارند برسانم، تا إن شاء اللّه مورد استفاده قرار گیرد و برای این مؤسسه، که به نظر بنده فجر امیدی در تاریخ تبلیغات شیعه است، ذخیره‌ای باشد، و نیز قدمی در راه به ثمر رسیدن این جهادها و فعالیتها. نظم و انضباط از نظر قرآن آیه ای را که در ابتدای سخنانم از سوره الرحمن قرائت کردم، مورد توجه قرار می دهم: و السماء رفعها و وضع المیزان. از این آیه چه چیزی به نظر آقایان می رسد؟ خداوند در مقام بیان نعمتهای خود، پس از ذکر چند نمونه، می فرماید که «آسمان را برافراشت». بعد می فرماید «و ترازو گذاشت»؛ و السماء رفعها و وضع المیزان. خدا آسمان را برافراشت و ترازو گذاشت. خداوند کجا ترازو گذاشت؟ این ترازویی که خدا گذاشته، آنگاه که آسمان را برافراشته، کجاست؟ شاید معنایش این‌طور باشد که بنده می فهمم، که منظور از وضع المیزان این است که جهانی که خدا خلق کرده، و آسمانی که برافراشته، بر اساسی منظم، دقیق و حساب شده بوده است. یعنی خدا این جهان آفرینش را بر اساس حسابی دقیق، که با ترازو سنجیده شده، خلق کرده است. عالم منظم است. به خصوص که قبل از آن به آیه الشمس و القمر بحسبان نیز اشاره شده است. یعنی خورشید و ماه پدیده هایی حساب شده هستند. منظور آن است که در این آیه اعلان شده است که ایّها الناس، این عالم بزرگی که ما در آن زندگی می کنیم، با نهایت دقت و نظم و انضباط برقرار شده است. یعنی نظم و انضباط بر جهان حکومت می کند.

خوب، چرا خدا این حرف را به ما می زند؟ ألّا تطغوا فی المیزان. برای اینکه ما هم اگر بخواهیم فرزند این دنیا باشیم، اگر بخواهیم زنده باشیم، اگر بخواهیم فعالیت و تلاشمان به ثمر برسد، و اگر دوستدار خلودیم، باید منظم کار کنیم. بَلبَشو و بی نظمی، جز فنا در این دنیا، نتیجه‌ای ندارد. زیرا دنیایی است که همه چیزش منظم است. ما هم اگر منظم باشیم، به ثمر می رسیم. و اگر بخواهیم به ثمر برسیم و از عمرمان نتیجه بگیریم، باید منظم باشیم. این اصل به ما یاد می دهد که در همه چیزمان، در زندگیِ داخلی مان، در زندگیِ مالیمان، در وضعِ درس خواندن مان، در وضعِ جوابِ نامه نوشتن هایمان، در معاشرت با دوستانمان، در روش تحصیلی و روحانیمان، در روش تبلیغاتیمان و در هر چیزی که در اداره آن سهیم هستیم، باید منظم باشیم. اگر منظم نباشیم، نابود و بی اثر خواهیم شد؛ درست مانند کسی که در شهری با هوای استوایی و گرم بخواهد لباس پشمی به تن کند و برای گرما آماده نباشد، یا کسی که در زمستان بخواهد لباسی نازک بپوشد، یا کسی که برخلاف جریان آب بخواهد شنا کند. چنین آدمی البته نمی تواند موفق شود. دنیا بر اساس حق و عدل و انضباط و نظم استوار است. اگر کسی بخواهد بی نظمی کند، در این دنیا به نتیجه نمی رسد. و هیچ تردیدی در آن نیست.

حالا، این مطلب از آیات بسیاری استنباط می شود. این‌که جهانِ آفرینش جهانی منظم است، هر چیزی به مقدار است، و ما ننزّله إلّا بقدر معلوم (۲۱: ۱۵) و انبتنا فیها من کل شیء موزون (۱۵: ۱۹) بارها

در قرآن تکرار شده است، و آقایان بهتر می دانند. شاید دهها آیه به خصوص این مسئله را به انسان تذکر می دهد، که این عالم منظم است، دقیق است، حساب دارد؛ بادش، هوایش، آفتابش، بارانش، موج دریایش، بادهای موسمی اش، شب و روزش، کوتاه و بلند شدن روز و شبش، همه و همه روی حساب است. ای انسان، تو هم، اگر می خواهی موفق شوی، و اگر می خواهی در این جهان از عمرت بهره ببری و به نتیجه برسی، باید با جهانِ آفرینش هم‌آهنگ باشی و منظم شوی. این سخنِ قرآن است. حال اگر کسی گفته است که بی نظمی بهتر از نظم است، به نظر بنده خلافِ آن چیزی است که ما از قرآن می فهمیم. این یک مقدمه مختصر.

دنیای امروز دنیای تشکیلات است

اما مقدمه کوتاه دوم: بنده نمی خواهم تفسیر بگویم یا نصیحت کنم؛ یعنی زیره به کرمان ببرم. بنده می خواهم مشاهدات خود را برای آقایان بیان کنم. منتها یک مقدمه مختصر برای آقایان عرض کردم. مقدمه دوم، و باز کوتاه، این است که روزگاری، در صدها سال پیش از این، همه چیز در دنیا به صورت فردی بود. دولتش دیکتاتوری بود، استبداد بود، فردی بود؛ تجارتش بر اساس معاملات فردی بود؛ یک نفر یک نفر تاجر بودند؛ دخل و خرجش را هر کس خود تنظیم می کرد؛ همه چیز در دنیا صورت فردی داشت: زراعتش، تجارتش، درس خواندنش، دولتش، سیاستش، روزنامه‌اش و همه چیز به شکل فردی بود. در آن زمان، اگر ما، یعنی قوای دینی و راهنمایان اخلاقیِ بشر، به صورت فردی فعالیت می کردیم، تا حدودی معقول و موجّه بود. عیبی نداشت. برای اینکه ما هم هم‌آهنگ با همه بودیم. یکی در مقابل یکی. آنها تنها بودند، ما هم تنها بودیم. اما امروز همه چیز به صورت دسته جمعی و سازمان یافته درآمده است: دولتها تشکّلها و سازمانها دارند؛ تجارت به صورت شرکتهای وسیع و محیّر العقول درآمده؛ تبلیغاتْ مؤسساتِ وسیعی دارد؛ مطبوعاتْ مشی واحد اتخاذ کرده اند؛ سیاستمدارانْ احزاب را به وجود آورده اند؛ فلاحت و کشاورزی مکانیزه شده و در قالب شرکتها درآمده است. در این دنیای سازمانی، اگر ما باز بخواهیم تک‌رَوی کنیم، به نظر من، نهایتِ سادگی است. ما اگر امروز عملِ دسته جمعی نداشته باشیم کلاهمان پسِ معرکه است. که هست! برای این‌که همه چیز منظم و تشکیلاتی و سازمانی است. شما جایی نشان دهید که تنها پیش بروند، بی سازمان راه بروند، بی تشکیلات پیش بروند، یا تک‌روی کنند. نمی توانید پیدا کنید.

اینها دو مقدمه عرض بنده بود. مقدمه اول این‌که جهان منظم است، پس نمی شود بی نظم زندگی کرد. مقدمه دوم این‌که جامعه امروز همه چیزش مؤسساتی، سازمانی و تشکیلاتی است و اگر ما بخواهیم بی سازمان و بی تشکیلات فعالیت کنیم موفق نخواهیم شد. حالا اگر این دو مطلب را پذیرفتید که چه بهتر. اگر هم نپذیرفتید، به پنجاه سال پیش تا حالا می ماند که همه مان خُرد شدیم، له شدیم، قوایمان تلف شد، هرکس به راه خودش رفت، هر کس با دیگری تضارب و تزاحم داشت و مشکلات بی شماری پیش آمد. نتیجه هم این شد که دیگران هزاران فرسنگ از ما پیش افتاده و رفته اند، اما ما هنوز همین جا هستیم و باز هم می مانیم. میل خودتان است. می خواهید بپذیرید، نمی خواهید هم نپذیرید. اینها دو مقدمه کوتاه بنده بود.

مشاهدات من از نظم و تشکیلات دیگران

حالا برای این‌که عرض کنم دیگران چگونه منظم و سازمان یافته هستند، مشاهدات خود را بیان می کنم. لبنانی که بنده در آن هستم، یکی از پایگاههای مسیحیت و بلکه بزرگ‌ترین پایگاه مسیحیت غربی در خاورمیانه است. چون آقایان می دانند که مسیحیت در آغاز دچار یک شکاف بزرگ شد: مسیحیت غربی که تابع پاپ بود، و مسیحیت شرقی که از آن جدا شد و اُرتودوکس نامیده شد. مسیحیانِ غربیِ تابعِ پاپ را تصور نفرمایید که یک فرقه هستند. کلمه «کاتولیک» به معنای مجموعه است، نه یک فرقه معین. فرَقِ بسیار متعددی هستند که همه در لوای واتیکان و پاپ زندگی می کنند. اینها یک شاخه اند. شاخه دوم، مسیحیانِ شرقی یا «ارتودوکس»ها هستند. ارتودوکس‌ها مرکزیت جهانی ندارند. تابع پطرکهای خودشان هستند. هر منطقه وسیعی یک پطرک و، به تعبیر صحیح‌تر، یک پَطْرِیَرْک (patriarch یونانی: پاتْرِیارْخ، به معنی رئیس خانواده، رئیس ذکور و متبوع گروهی خویشاوند) یا، به تعبیرِ عربیِ قدیمِ ما، که در مباحثات حضرت رضا و حضرت جواد می خوانیم، بَطْرِیق دارد. بنابراین، هر منطقه ارتودوکس‌نشین یک پطرک دارد. رئیس هم ندارند. منتها سنّت بر این جاری شده است که پطرکِ استانبول، که امروز آسیناغوراس نام دارد، پطرکِ مسکونی نامیده شود. یعنی اولین مقام ارتودوکسی دنیا، که بر سایر پطرکها رهبری ادبی و اخلاقی دارد، نه این‌که، مثل پاپ، پیشوای دینیشان باشد. پاپ پیشوای دینیِ کاتولیکهای دنیاست.

کمی از مطلب دور افتادم. همان طور که عرض کردم، مشاهدات بنده بیشتر ناظر به لبنان است که مرکز فعالیت کاتولیکها یعنی پیروان پاپ در خاورمیانه است؛ چه فرقه روم کاتولیک، چه فرقه مارونی، و چه فرقه ارمن کاتولیک، و چه فرقه سریان کاتولیک. چهار فرقه طرف دار و پیرو پاپ در لبنان فعالیت می کنند. بنابراین، بنده مشاهداتی از کار مسیحیان دارم. از طرفی سفری نیز به فرنگ رفته ام. واتیکان را دیده ام؛ در جلسه تاج گذاری پاپ شرکت کرده ام؛ و لذا از تشکیلات و مؤسسات کاتولیکی جهان هم تا حدودی از نزدیک مطلع شده ام. دیگر آن‌که سفری نیز به آفریقای شمالی و قاهره داشته ام و از مؤسسات اهل تسنن نیز تا حدودی اطلاع پیدا کرده ام. ارتباط زیادی هم به واسطه لبنانیهای مقیم آفریقا با آفریقای سیاه دارم. لذا از فعالیت مسلمانها در آفریقا کمی مطلعم. در بعضی از کنگره‌های اسلامی جهان شرکت کرده ام و با مسلمانان دنیا و رهبران دینی آنها هم کمی آشنا هستم. یعنی می خواهم یک تصویر اجمالی و خلاصه‌ای از فعالیتهای مسیحیان و مسلمانان غیرشیعه برای آقایان ترسیم کنم.

فعالیتهای تبلیغی مسیحیان

اما مسیحیان: خدا می داند که وقتی متذکر نوع فعالیت مسیحیان می شوم، دلم آتش می گیرد. این مردمی که دینشانْ دینِ رهبانیت است، آن‌هم رهبانیة ابتدعوها به قول قرآن، ما کتبناها علیهم رهبانیت تارک دنیا! اینها چطور این قدر منظم شده اند؟ در مجله‌ای به‌نام لایف، که یک شماره‌اش مخصوص تشکیلات کاتولیکی دنیا بود، خواندم که سازمان کاتولیک های دنیا آن‌قدر منظم است که تمام احزاب دنیا، حتی احزاب سرّی و زیرزمینی روسیه، را پشت سر نهاده

است. شما تصور کنید که با حکومت پلیسی که در روسیه است، اگر یک حزب سرّیِ ضدِّ دولتی بخواهد در آنجا فعالیت کند، چه مقدار باید منظم و دقیق باشد. این مجله می گوید تشکیلات کاتولیکی دنیا از احزاب سرّی دنیا هم منظم‌تر و مجهزتر است. این مردمِ تارک دنیا چنین تشکیلاتی دارند. حالا ببینیم که چگونه کار می کنند.

تشکیلات اینها چند رشته فعالیت دارد: یک رشته، رشته کلیساهایشان است. به قول خودشان (مسیحیان عرب)، مؤسساتی که رعایت ابرشیه می کنند؛ یعنی منطقه‌ای دارند که اسم مردم را رعیت می گذارند، و اسم کشیش یا مطران یا پطرک را راعی رعیت، یعنی شبان این گوسفندان. راعی ابرشیه همان راعی منطقه است. این فرقه را «راعویه» می نامند. یعنی فرقه‌ای که کلیساها را اداره می‌کند، نماز می گزارد، تشریفات اکلیل و عقد و ازدواج انجام می دهد و مراسم مذهبی را در وفیات، که عربها به آن جناز می گویند، به جای می آورد. بنابراین، کشیشها و اداره کنندگان کلیساها یک دسته اند. دسته دیگر متولّیان دیرهایی در مسیحیت هستند که از نظام کلیساها استقلال دارند. این دیرها خود مؤسسات مستقلی هستند که ابتدا منفصل از واتیکان پدید آمدند، اما بالاخره به آن ملحق شدند. این دیرها خود چند دسته‌اند. در درجه اول و از همه آنها مهم‌تر، «ژزوئیت‌ها» یا «یسوعیها» هستند. کتاب المنجد را همه ملاحظه فرموده‌اید که می گوید: «الآباء الیسوعیین». این یسوعیها همان ژزوئیت‌ها هستند. اینها فرقه بزرگی هستند. رئیس یسوعیهای دنیا را پاپ سیاه می نامند. اینها در حقیقت حکام واتیکان هستند. می گویند پاپ سلطنت می کند و نه حکومت؛ یعنی حکومت واقعی به دست ژزوئیتها یا یسوعی هاست! یسوعی ها هستند که اداره امور واتیکان در دنیا را بر عهده دارند.البته دیرهای دیگری هم هستند: مثل دیر «فرانسیسکن» و دیر «دومنیکن». در لبنان دیری است به نام دیر «عبرین»، و نیز دیری هست که «کسلیک» نامیده می شود. اینها انواع دیرهایی هستند که استقلال دارند. تشکیلات اینها را بعدا عرض می کنم. دیرِ جدیدی را هم به وجود آورده اند که دیر «کارگری» نام دارد.

وظایف کلیسا

این تشکیلاتِ بسیار مقتدرِ کلیسا، در اداره امورِ مذهبیِ مردم به قدری دقیق است که اگر در دهی از دهات تنها یک خانواده مسیحی حضور داشته باشد، روز یکشنبه کشیش مخصوصی به آنجا می رود تا مراسم اقامه نماز را انجام دهد. در لبنان دهی هست که مرکز شیعیان است و «جبع» نام دارد. یا به قول خود لبنانیها «جباع». همان جایی که «جبعی جبعی» می خوانیم. ده مهمی است. همه ساکنان آن شیعه هستند و منطقه پیرامون آن هم شیعه نشین است. در این ده یک خانواده، تنها یک خانواده مسیحی وجود دارد. نه اینکه بخواهم مبالغه کنم. تنها یک خانواده، شامل پدر و مادر و دو سه تا بچه، مسیحی هستند. این ده کلیسایی دارد. آقای کشیش روزهای یکشنبه می آید، در کلیسا اقامه نماز می کند و بازمی گردد. ده دیگری هست به نام «روم»، که نصف جمعیّتِ آن مسیحی است، و نصف دیگر آن شیعه. البته آن نیمه‌ای که مسیحی است، جمعیت چندانی ندارد. یعنی سکنه آن چند نفری بیشتر نیستند. شاید مجموعا به هشتاد نفر نرسند. این ده یک مدرسه دارد. روزهای یکشنبه کشیشی برای تعلیم امور دینی محصلین به ده روم می آید، درس خود را می دهد، و بازمی گردد. یعنی شما در تمام نقاط دنیا، یک مسیحی که کلیسا از او غافل شده باشد و به او نرسد، و روز یکشنبه امکان نماز را برایش فراهم نکند، اصلا نمی یابید! حالا شما تمام کاتولیکهای دنیا را تصور بکنید که بالغ بر ۵۰۰میلیون نفر هستند. اینکه این ۵۰۰میلیون نفر را اینها چطور باید کنترل بکنند، خدا می داند!

خوب، در مقابل اینها ما هستیم، که در وسط افتاده ایم و شده ایم مثلِ گوشت قربانی! دهاتی داریم که مسیحیها در آن تبلیغ می کنند؛ دهاتی داریم که سنّیها در آن تبلیغ می کنند؛ دهاتی داریم که بهایی ها در آن تبلیغ می کنند؛ و همین‌طور إلی آخر!

خوب، این وضع کلیساهای مسیحی است. البته غالبا مدارسی هم وجود دارند که تابع کلیساها هستند. اینها نظیر همان ملاهای قدیم ما هستند، که در هر دهی به صورت مدرسه تأسیس شده اند. کشیشها این مدارس را اداره و در آن تدریس می کنند.

قسمت دوم، که بسیار عجیب است، مسئله دیرهاست. یسوعی ها را برای شما مثال می زنم. این یسوعیها اول در اثر کوتاهی هایی که کلیسا طی قرون وسطی نسبت به امور دینی و مذهبی و علمی کرد، شکل گرفتند. «لوتِر»ی آمد، پروتستانتها آمدند، و از کاتولیکها منفصل شدند. جوانانی بودند که به نام «یسوعی» متشکل شدند و یک سلسله کارهایی شروع کردند. آمدند و دیدند که روحانیت از مردم دور شده، به صورت اشرافی درآمده، به صنف معینی بدل گشته و از مردم فاصله گرفته است. ایشان برای این‌که با مردم نزدیک شوند، آمدند و مؤسساتی درست کردند که در حقیقت صبغه فرهنگی داشت. دانشگاه تأسیس کردند، مدرسه درست کردند و کشیشهایی تربیت کردند که غیر از کشیش بودن، وکیل عدلیه هم هستند، مهندس، طبیب، معلم، استاد دانشگاه، فیزیک‌دان و شیمی‌دان هم هستند و هکذا. تمایز اینها با مردم عادی فقط یک یقه سفید است. و الّا لباسشان عینا لباس عادی است. کارشان هم اداره امور بیمارستانها، دانشگاهها، مدارس حرفه‌ای، دارالایتامها و درمانگاههاست.

طبیبی هست در نهایت دقت و مهارت، در عین حال کشیش هم هست. اگر برای شما عرض کنم که روبرت کخ، کاشف میکرب سل، کشیش بوده است، تعجب نکنید. اگر عرض بکنم که بسیاری از کاشفین نظریات جدید کشیش بوده‌اند، تعجب نکنید. یکی از اینها همین کشیش بلژیکی «لومتر» است که اصل توسعه عالم را کشف کرد؛ که عالم دائما گسترده تر می شود. همین نظریه‌ای که با آیه کریمه و السماءِ بَنَیناها بأیْ-لدٍ و إنّا لَموسِعون (۴۷:۵۱) منطبق است. یعنی عالم در حال توسعه است. این نظریه‌ای که در قرآن به آن اشاره شده است، توسط یک کشیش بلژیکی به نام لومتر طرح شد. با اینکه کشیش است، اما اطلاعات کیهانی او به قدری زیاد است که نظریاتش مورد اقتباس همه دانشمندان است. یعنی شما در میان طبقه کشیشها می توانید طبیبهای خوب، مخترعهای بنام، فیزیک‌دانهای خیلی مهم، شیمی دانهای خیلی مهم، وکلای عدلیه معروف، و ریاضی دانان برجسته بیابید. بنده در بیروت دوستی دارم که در سلسله سخنرانیهایی که اخیرا درباره اسلام و مسیحیت در لبنان انجام می شود، شرکت می کرد. نامش «أب فرانسوا دوپریلاتور» است. «أب» یعنی کشیش. این مرد، استاد فیزیک و بزرگ‌ترین فیزیک‌دان در خاورمیانه است. کشیش هم هست. اتفاقا لباسش هم لباس کشیشی است. مرد بسیار عالمی است و در عین حال کشیش هم هست.

اینها با این اوصاف چکار کردند؟ آمدند و مجاری امور را به دست

گرفتند. همان مجاری الاموری که بر اساس اخبار و احادیثِ ما باید به دست «العلماء باللّه» باشد. این مجاری امور را به دست گرفتند. مهندس، طبیب، وکیل عدلیّه، ریاضی دان، فیزیک‌دان و... آن وقت خدا می داند که اینها در مؤسساتشان چه می کنند. تصور نکنید که صریحا تبلیغ مسیحیت می کنند. هرگز. بلکه با علم، با اخلاق، و با روش مردم‌داری، مردم را جذب می کنند. بنده در طول سال گذشته ۱۴جلسه با جوانی به نام «شفیق قاسم» اهل «صیدا»، که سنی است، صحبت کرده ام. این جوان در مدرسه یسوعیهای لبنان مشغول درس خواندن بود، و بعد از اینکه درسش تمام شد و تصدیق کلاس دوازدهمش را گرفت، مسیحی شد. یعنی صریحا مسیحی بودن خود را اعلان کرد. پدر و مادرش به وحشت افتادند. به این و آن مراجعه کردند، به این آقا شیخ سنی و به آن یکی، اما هیچ فایده‌ای نداشت. بالاخره پیش ما آمدند و گفتند آقا، این از دین اسلام خارج شده، فکری به حالش بکنید. ما هم ملاقاتها را شروع کردیم. دیدم که واقعا نه تنها مسیحی عادی شده، بلکه در اثر تبلیغات مدرسه یسوعیهای لبنان، مسیحی بسیار متعصب و علاقه مندی هم شده است. ما در آنجا جوانهای معروفی از شیعه داریم که مسیحی شده‌اند. تصور نکنید که مسیحی نمی شوند. ما جوانی داریم از خانواده عسیران، که از خانواده‌های محترم شیعه در لبنان است. او الآن کشیشی شده است به نام «عفیف عسیران». یک استاد دانشگاه آمریکایی بیروت هم هست به نام «دکتر ماجد فخری»، که او هم مسیحی شده است. چنین نمونه هایی وجود دارند. تصور نکنید که مسلمانها از اسلام بیرون نمی روند. خیر. بیرون می روند، خوب هم بیرون می روند.

به هر حال، کشیشانی که عرض کردم، مجموع ه‌ای از خبرگان و متخصصینی هستند که در همه رشته ها دستی دارند و اداره امور دانشگاهها را بر عهده دارند. این گونه مؤسسات این قدر به کلیسا خدمت کرده اند، که عرض کردم رئیسشان را پاپ سیاه می نامند، و در حقیقت اینها قدرت واتیکان را در دست دارند. اینها در دنیا متجاوز از چند هزار دانشگاه دارند. آقا بشنوید. یک مؤسسه دینی مسیحی چند هزار دانشگاه دارد. چند هزار بیمارستان دارند. چند ده هزار مدرسه و درمانگاه و دارالایتام و مدرسه حرفه‌ای و مؤسسات مشاوره‌ای و روضة الاطفال و مهد کودک و سالنهای ورزشی و سالنهای سخنرانی و، هزار برابرِ این، مؤسسات اجتماعی دارند... اینها طبق آماری که خودشان دارند، ۳۰۰میلیون نفر از مردم دنیا را باسواد کرده اند. آقا هرچه باشد، ۳۰۰میلیون نفر آدم بی سوادی که باسواد شده اند تحت تأثیر اینها قرار می گیرند. البته همه شان هم مسیحی نشدند، اما بسیاریشان شدند. این مؤسسه تنها یک دیر از دیرهای مسیحیان، به نام «دیر یسوعیها»ست. و هکذا سایر دیرها... اضف الی ذلک دیرهای «فرانسیسکن» و «دومنیکن» و «عبرین» و «کسلیک» و هزار جور دیر دیگر، که استقلال داخلی و مالی خود را حفظ کرده اند، و در عین حال از ارتباطی هرمی با واتیکان برخوردارند. کار مسیحیها این‌گونه است. آن وقت خدا می داند که چطور دارند در این دنیا رخنه می کنند و همه جا را می گیرند. در خود لبنان دیری هست به نام «عبرین»، دیری کوچک که در میان بیابان قرار دارد و کشیش تربیت می کند. رفته رفته و در اثر فعالیت کشیش ها، مدرسه هایی تأسیس شده است. تنها دیر عبرین اکنون ۸۲مدرسه دارد. دیر دیگری هست به نام «کسلیک»، که تازگی دانشگاهی هم تأسیس کرده است، و دانشکده‌ای به نام «تشریع»، یعنی قانون‌گذاری، ایجاد نموده است. این دانشکده در شهری به‌نام «جونیه» در نزدیکی بیروت واقع است، و از بنده نیز دعوت کرده است تا تشریع اسلامی را در آن درس بدهم. اینها نوع کار آنهاست. آن وقت می خواهید اثر عملشان چطور باشد؟

شما تصور می کنید که حق مطلق، خودبه خود و بدون تلاش، پیش می رود؟ این حرف درست نیست آقا! بنده عبارتی از پیغمبر اکرمص در روز «بدر» برای آقایان می خوانم، ببینید از این حرف چه درمی یابید. پیغمبرص در این دعا می فرماید که: اللهم ان تهلک هذه العصابه فلن تُعبد بعد. یعنی خدایا، اگر این دسته کشته شوند، کسی دیگر عبادتت را به جا نمی آورد. عجب! معلوم می شود که اگر مردانی، محمدی، فداکارانی و اصحابی برای دین خدا تلاش نکنند، خدا عبادت نخواهد شد! دیگر از عبادت خدا که ما چیزی برحق‌تر نداریم؟ پس این که دل ببندیم که دین ما حق است، مذهب ما حق است و خودبه خود راه خودش را باز می کند، به نظر بنده درست نیست. خیر. اگر ما تلاش نکنیم، همین دین حق و همین مذهب حق، آن‌طور که لازم است پیش نمی رود، یا کمتر پیش می رود. این آقایان، همین دین را، همین روشهای ترک دنیایی و غیرطبیعی و ناهماهنگ با ذات انسانیشان را، با تبلیغات، به‌شدت در اعماق قلبهای مردم نشانده اند.

چهارده کشیش برای تبلیغ به کشور اوگاندا رفتند. اوگاندا یکی از کشورهای آفریقایی است، که آقایان حتما اسمش را شنیده اند. چهارده کشیش به آنجا رفتند و بومیان آفریقایی آنها را خوردند! شما خیال می کنید که از هدفشان دست کشیدند؟ خیر. چهارده زن تارک دنیا و دختران راهبه را به جای آنها فرستادند و مشغول تبلیغات شدند. آقا منفی بافی هم نباید کرد که بنشینیم بگوییم: «آنها استعمار می کنند». خیلی خوب، اما اگر فداکاری نمی کردند، نمی توانستند بروند. آنها رفتند و تبلیغ کردند. الآن عده مسیحیان اوگاندا نسبت به پنجاه سال پیش صد برابر شده است.

جنوب سودان را ببینید، و ببینید که از سه سال پیش که کشیشها را بیرون کردند، چه حوادثی در آنجا پیش آمده است، که بالاخره هم ممکن است خدای نکرده به جدایی جنوب سودان از شمال آن منجر شود.

«ماسینیون»، مستشرق بزرگ فرانسوی را، که روح اسلامی دارد، می شناسید، و حتما شنیده اید که در یکی از مجامع پاریس اعلام کرده است که اسلام دینی خدایی است. او کتابی به نام سالنامه دنیای اسلامی در ۱۹۵۴دارد که به چاپ رسیده است. ماسینیون در این کتاب می نویسد که طی سال ۱۹۵۴شش میلیون نفر در آفریقای سیاه مسلمان شدند، اما با تبلیغات مسیحیها و تلاشهایی که به عمل آوردند، یک میلیون نفر از سیاهان نیز مسیحی شدند. البته این طبیعی است. سیاههای بت‌پرست و سیاههای توتمیست و طرفدار درخت و روباه، بعد از این که مستقل شدند، دیدند که دینشان در عمل پاسخگو نیست. لذا به فکر دینهای آسمانی و جهانی افتادند. یهودیت، که دینی عنصری است و کسی را نمی پذیرد، مگر از راه بهاییها. چون بهاییها دست یهودیها هستند- فراموش نکنید. بنابراین، متوجه شدند که یا به مسیحیت یا به اسلام باید متوسل شوند. آنها دیدند که اسلام دینی است پاک که سابقه استعمار و غارتگری ندارد. از طرفی عقاید اسلامی روشن و واضح است. یک خدا دارد، نه سه تا، و عقایدش پیچیده نیست. پس اولا دینی است که سابقه استعمار

ندارد، ثانیا پیچیدگی و مشکلی در اعتقادات ندارد، ثالثا احکام عملی و سهلی دارد. این است که به اسلام روی آوردند. شش میلیون نفر در سال ۱۹۵۴مسلمان شدند.

خوب. اما بعد چه شد؟ به دلیل نبودن تبلیغ و مبلّغ اسلامی، نتیجه این شد که آمدند و آبروی اسلام را بردند. گفتند ببینید این مسلمانها چقدر عقب افتاده اند! ببینید چقدر در کشورهایشان کودتا رخ می دهد! ببینید چقدر کثیف ند! ببینید چقدر سطح علمشان پایین است! ببینید که در تمام این مدت، حتی یک جایزه «نوبل» را هم مسلمانها نبردند.)چون مسیحیان تمدن اروپایی را با تمدن مسیحی خلط می کنند. در حالی که تمدن اروپایی هیچ ربطی به مسیحیت ندارد. تا وقتی که کلیسا در اروپا قدرت داشت، این تمدن جدید نبود. تمدن جدید، علی رغم مسیحیت در اروپا به وجود آمد، و اصلا تمدنی وثنی است نه تمدن مسیحی.(به هر حال، گفتند که تمدن داریم و چنین و چنان... بعد هم به واسطه همین دیرهایی که عرض کردم وارد عمل شدند. بچه مریض آفریقایی را وقتی یک مؤسسه سالم می کند آقا، بی سواد را که باسواد می کند و بعد هم به دانشگاه می فرستد، بی پول را که پولدار می کند، بی تربیت را که تربیت می کند، می دانید چه عاطفه‌ای نسبت به این پدران تربیت کننده در او ایجاد می شود؟

شخصی در سنِگال هست که شاهدی بر این سخن است. سنگال یک کشور آفریقایی است که ۹۹/۹ درصد مردم آن مسلمان و۰/۵ درصد آن مسیحی اند. با این حال، رئیس جمهور این کشور مسیحی است که سینگور نام دارد. سینگور یک بچه مسلمان و اتفاقا یک بچه آخوند است. مسیحیها او را زیر بال و پر گرفتند و به مدرسه فرستادند تا باسواد شد. بعد هم او را به اروپا فرستادند تا استاد عظیم دانشگاه شد. وی الآن یکی از فرهنگیان و باسوادهای بزرگ دنیاست که مسیحیان و مسلمانان سنگال در مقابل مقام علمی او تعظیم می کنند، و اخیرا هم رئیس جمهورش کردند. پس بنابراین، مردم را به واسطه سعی در بهبود وضع دنیایِ آنها جذب می کنند.

این هم داستان دیرها. آن داستان کلیساها بود که ملاحظه فرمودید که در هیچ نقطه دنیا یک مسیحی نیست که بدون رهبری دینی باشد و اگر تنها یک خانواده مسیحی در دهی بود، وضع کلیسایش مرتب و وضع کشیش مرتب است. این هم وضع دیرهایشان، مؤسسات فرهنگی شان، دانشگاه هایشان، بیمارستان هایشان و دیگر سازمانهای عجیب و غریبشان، که واقعا شگفت آور است. اینها یک ذره از کار مسیحی هاست.

دنیای اهل سنت

حالا بیاییم سراغ سنّیها- زُمَلاء و برادران دینی خودمان. آنها هم تا حدودی منظم اند. الآن در آفریقای سیاه، در لبنان، و در کشورهای دیگر، مبلغین فراوانی از الاَزهر می بینیم. در شهری که من زندگی می کنم، مردی هست به نام شیخ محی الدین حسن، که از الاَزهر فارغ التحصیل شده و در آنجا به وظایفش سرگرم است. هم وضع سُنّیهای صور را اداره می کند و هم فلسطینی های پناهنده به آن منطقه را. هم نماز جماعتش را می خواند و هم به خوبی به همه آنان می رسد.

مؤسسات دیگری نیز دارند که با مؤسسات مسیحی مشابه است. مثلا در لبنان مؤسسه‌ای دارند به نام «المقاصد الخیریّة الاسلامیه». برادران سنیِ ما هم شروع کرده اند. الآن متجاوز از ۱۸۰مدرسه در دهات احداث شده است، مدرسه هایی کوچک، حتی در دهات شیعه نشین! آثار کار آموزشی را هم می دانید چقدر است؟ بنده الآن دِه‌هایی در بعضی مناطق می شناسم که، در اثر کار همین مدارس، جوانانشان تقریبا سنی شده اند. برای پدرانشان هم فرقی نمی کند. در تمام نقاط دانشگاهشان مرتب و دارالتبلیغشان فعال است. در بیروت هم مؤسسه‌ای دارند به نام «ازهر». تمام مناطق لبنان کنترل و احصا شده است، و برای تبلیغ و مدرسه نیرو فرستاده می شود. البته ازهر غیر از این که مبلغین حضوری می فرستد، مبلغین غیرحضوری نیز از مصر می آورد، که همان معلمها و فرهنگیها هستند. اینها یک سلسله دوره‌های خاص می بینند و به مناطق می روند.

اما وضع ما آن داستانِ مسیحیها، این هم داستان برادران دینیمان، سُنّیها؛ آن هم به طور اجمال. اما ما! ما شیعیانِ مرتضی علی! ما مردمی که اسلامِ خدا را با طاهرترین مذهبش معتقد و پیرویم! ما وضعمان چگونه است؟ تشکیلاتمان چگونه است؟ من چون در اینجا نشسته ام، که عرض کردم فجر امید است، آزادم که این حرف را بزنم! و اِلّا اگر در غیر اینجا و در غیر این مؤسسه بود، این حرف به نظرم ویرانگر می آمد! یعنی امیدتان را قطع می کرد!

آقا، شما یک نفر را به من معرفی کنید که عدّه روحانیون را در ایران بداند! شما که افرادتان را نمی شناسید، چطور می خواهید کار کنید؟

چند تا شیعه در دنیا هست؟ بفرمایید!

چند تا روحانی شیعه در دنیاست؟ بفرمایید!

چند تا روحانی در ایران است؟ بفرمایید!قدار تحصیلاتشان چقدر است؟ چند تا مسجد در ایران است؟ صلاحیت روحانیونی که در مناطق کار می کنند چقدر است؟ ارتباطشان با هم چگونه است؟ اگر یکیشان مریض و گرفتار شد، به چه وسیله ای می شود به او کمک کرد؟ من خیلی معذرت می خواهم که این مطالب را در حضور آقا (مرحوم آیت‌اللّه العظمی شریعتمداری) عرض می کنم!

اصلا این حرفها چیست؟ آقایان، ما کجا می خواهیم زندگی کنیم؟ در کدام دنیا؟ نتیجه اش هم می دانید چیست؟ این است که نه‌تنها مسیحیان از ما می برند، نه تنها یهودی ها از ما می برند، نه تنها سنّی ها دارند از ما پیش می افتند! ما هم در خواب خوش فرو رفته ایم که «آقا ابدا! شیعیان مرتضی علی مگر ممکن است برگردند؟» بله آقا. بنده دیده‌ام شیعه مسیحی شده! دیده‌ام شیعه سنی شده! دیده‌ام شیعه وهّابی شده! شما ممکن است دیده باشید، ممکن هم هست ندیده باشید! اینجا با دلی خوش نشسته ایم، به حقّانیّت خودمان اعتماد داریم، و خیال می کنیم که مطلب تمام شده است. کجا تمام شد آقا! آخر مگر می شود بی تبلیغ و بدون سازمان‌دهی پیش رفت؟

اقلا ما همان قسمت مساجدمان را منظم کنیم. تبلیغاتمان را منظم کنیم. در دعوتمان هماهنگی به وجود بیاوریم. آقا، بنده پای این منبر می روم یک چیز می شنوم، پای آن منبر چیزی دیگر! اصلا متناقض! اصلا نامربوط! این منبری یک چیز می گوید، و آن یکی چیزی دیگر! من چطور می توانم با این تبلیغاتِ متناقض ایمانم را بارور کنم و رشد دهم؟ به هیچ وجه ممکن نیست چنین چیزی تحقق یابد!

ما اصلا خواب هستیم! این کارهایی که حالا می خواهیم بکنیم باید ۵۰سال پیش، بلکه ۱۵۰سال پیش، شروع می کردیم. امیدوارم که به سرعت پیش برویم. چون در خطابِ آقا در روز افتتاح شنیدم که می گویند امتیازِ روحانیتِ شیعه این است که وابستگی به جایی ندارد، هر قدر بخواهد، می تواند تکاپو کند. امیدوارم این حسن ظن بجا باشد. ما آقا وضعمان خیلی عجیب است! مسیحیها را عرض کردم. کاشکی آنان بودند. حقیرترین و بی مایه‌ترین مذاهب دارند

فرزندانمان را از دست ما خارج می کنند. بنده در اصفهان و در شیراز مشاهده کردم که تبلیغات بهایی ها شدیدا نظم و وسعت دارد، با هیئتهای ۹نفری، سفرهای تشویقی، و این‌جور بازیها.

باید در مقابل اینها آماده شد. اگر فرزند این دنیا هستیم، دنیایی که والسماء رفعها و وضع المیزان (۵۵: ۷) دنیایی که همه چیزش منظم است، اگر منظم نباشیم، محکوم به مرگیم و فرزند این دنیا نیستیم. در عصری که همه چیزش به صورت مؤسسه درآمده، باید خودمان را سازمان دهیم و منظم کنیم. بنده در یک ساعت چقدر دیگر می توانم بیشتر از این بگویم؟ این از مؤسسات مسیحیها، آن هم شمّه‌ای از مؤسسات سنّیها. در مقابل اینها آقا، ما باید خودمان را منظم کنیم. واقعا سؤال اول این است که ما اصلا چه تعداد روحانی داریم؟ کجاها روحانی داریم و کجاها نداریم؟ وضع دینی مناطق چه جور است؟ دهات چه وضعی دارند؟

حالا نگویید این کار را نجف باید بکند، بالا باید بکند، پایین باید بکند. همه مان مسئولیم. همه‌مان باید برای چنین هدفی همکاری کنیم. کار را منظم کنیم! مناطق را تقسیم کنیم. احصاء و آمار دقیقی از دهاتمان، از اوضاع شهرها و مناطقمان، از روحانیونی که در آنجا هستند، از این که چقدر پیش یا عقب رفته اند، تهیه کنیم.

البته ما حالا انتظار نداریم که مؤسساتی شکل بگیرد، مدارسی به وجود بیاید، درمانگاههایی به وجود بیاید، بیمارستانهایی به وجود بیاید، و مدارس حرفه‌ای به وجود بیاید. اگر اینها هم بشود که چه بهتر، امیدوارم که بشود؛ ولی اولین قدم، هماهنگی در دعوت است. و ما هنوز این هماهنگی را در یک شهر و حتی در یک مجلس نداریم. سه تا منبری بالای منبر می روند، هر کدام یک جور حرف می زنند. یکی از این طرف می رود، دیگری خلاف آن می رود. اینها کی باید علاج شود آقا؟ چه وقت؟

حالا، اگر چنین سازمان‌دهی ی به وجود آمد، اگر چنین هماهنگی ی درست شد، اگر چنین روش صحیحی اتخاذ شد، آن وقت کار ما خیلی خوب پیش خواهد رفت. برای این که یک کمی هم در آخر سخنم، با حلوای پسین و ملح اول، به قول نظامی، دهانتان را شیرین کرده باشم، عرض می کنم که اگر به طور منظم و سازمان یافته کار کنیم، خیلی زودتر و بهتر می توانیم جلو برویم...

در آن ولایتی که ما هستیم گفته می شود که بهترین شیوه دعوت الی اللّه، یعنی دعوت مردم به سوی خدا، سبکی است که ما داریم. از بنده دعوت کردند در مؤسسه‌ای در لبنان به نام «دیرالمخلص» سخنرانی کنم. دو تا مؤسسه در کنار هم هست: یکی متعلق به راهبان است و دیگری متعلق به راهبات. این طرف کشیش می پرورانند و حوزه علمیه آنهاست، آن طرف هم دختران تارک دنیا می پرورانند. در این مؤسسه از بنده دعوت کردند که صحبت بکنم. در راه، که از صور به سوی دیرالمخلص می رفتم، معاون مطرانِ دیر هم سفرِ بنده بود. در راه به بنده گفت که این جوانها دنیا را ترک نموده و خودشان را از لذات دنیا محروم کرده اند. دنیا هم امروز خیلی فریبنده شده است. این است که اگر بتوانی اینها را در این جهاد و فداکاریشان تشویق و تقدیر کنی، کار خوبی است. گفتم خیلی خوب.

بنده ساعتی در این مجلس صحبت کردم. خدا شاهد است این را که عرض می کنم نه برای خودنمایی است، بلکه برای این است که آقایان را دلخوش بکنم، که روش تبلیغاتی و حقایق علمیی که ما داریم، بسیار بسیار جلوتر، عمیق‌تر و مؤثرتر از حقایق علمیی است که دیگران دارند. در این صحبتی که کردم، بعد از مدتی، رئیس دیر به مدیر کل تبلیغات لبنان، که او هم مسیحی است، گفته بود: آن روحانیتی که سیّد موسی ظرف یک ساعت در محیط دیر ما پراکند، بیش از روحانیتی بود که در مدت شش سالْ ما به اینها داده ایم!

امیدوارم که حمل بر خودنمایی نفرمایید. این یک حقیقت است که مربوط به بنده نیست. مربوط به آن دین مطهری است که می گوید: اگر زراعت بکنی عبادت و سجود خداست؛ اگر با زنت حسن معامله بکنی عبادت و سجود است؛ اگر در بازار تجارت بکنی عبادت و سجود است؛ آن دینی که می خواهد همیشه در همه جا و همه وضعْ انسان به یاد خدا باشد و هیچ چیز را با ذکر خدا و یاد او منافی نمی داند؛ آخر در مقابل این دین، مسیحیها هستند، که اصلا عبادت را جز در کلیسا و جز در شرایطی خاص ممکن نمی دانند. یک کشیش نوظهوری هست به نام «فیلاردو شارمان» که او هم از علمای بزرگ است. این کشیش آمد و عنوان نمود که: عبادت تنها این نیست که در شب عید کریسمس و ولادت مسیح ع آن خمیر مخصوص را با آن آب مخصوص مخلوط کنید و بخورید؛ عبادت تنها این نیست. گفته است که شما حتی اگر سنگی را بردارید و جاده‌ای را صاف کنید، این عبادت است. وقتی وی این حرف را زد، کتابهایش تحریم گردید و تا مدتها خوانده نشد. رنگ کفر حالا تازه آهسته آهسته دارد از روی فیلاردو شارمانِ کشیش زدوده می شود. این در حالی است که هزار و سیصد سال پیش پیغمبر ما به ابوذر می گوید: حتی در خواب و خوراک قصد قربت کن. دین ما اصلا برای زندگی است. دین ما در کارخانه، در مدرسه، در بیمارستان، در زمین کشاورزی، در بازار و در همه جا، همراه ماست. این دین است که می‌تواند زندگی کند. حتی عبادات ما چنین سمت و سویی دارند. سخنی را نقل می‌کنم که متعلق به بنده نیست، بلکه مال شخصی اتریشی به نام «محمد اسد» است که سی چهل سال پیش مسلمان شده و فعلا در شهر طنجه در کشور مغرب ساکن است. بسیار مرد خوبی است و حرفهای خیلی خوب دارد او می گوید: در عبادتهای اسلامی، از قبیل نماز و حج، سعی شده است تا هر دو جنبه دنیا و آخرت، و جسم و روح، با هم توأم شوند. وی مثلا می گوید که ممکن بود در مورد نماز به ما بگویند: همین‌طور تکیه دهید و توجه قلبیتان به خدا باشد. اما نگفته اند. به جای آن، در حالی که قلبت پیش خداست، رکوع می کنی، سجود می کنی، تکبیر می گویی، ذکر می گویی، یعنی هم بدنت کار می کند و هم قلب و روحت کار می کنند. قلبت متوجه خداست، اما، هم‌زمانِ با آن، اعمالی از تو صادر می شود، تا عادت کنی که حتی در حین عمل خارجی هم متوجه خدا باشی، تا بتوانی در بازار هم که هستی متوجه خدا باشی، تا بتوانی در حین کشاورزی هم متوجه خدا باشی. مقصود آن است که دین ما دین زندگی است؛ دین ما دین سلامتی و صلح و صفاست. اگر بتوانیم، از نظر شکل و از نظر سازمان‌دهی، وضع خودمان را مرتب کنیم، هزارها هزار امید است.

امیدوارم به برکت حقانیت این دین، و صفا و خلوص قلوب این برادران عزیز، که با این روح پاک و مطهر از همه چیزِ این دنیا گذشته اند، بتوانیم این حقیقت را با شکلی منظم و موزون به دنیا عرضه بداریم تا، در ظرف مدتی کوتاه، عقب ماندگی چهارصد پانصد ساله را جبران کنیم. و السلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته

این سخنرانی را امام موسی صدر در تاریخ ۷ مهر ۱۳۴۴ در حوزه علمیه قم در جمع علما و فضلا ایراد کرده اند.

"اهمیت دانشگاه، به قدر اهمیت آینده کشور است. اگر ما میخواهیم در آینده، یك کشور بزرگ، آباد، پیشرفته، مترقی، متمدن



اهمیت دانشگاه به اندازه اهمیت آینده کشور است

و دارای دو جناح مادّی و معنوی باشیم، باید به دانشگاه بپردازیم؛ چارهای نداریم. همه چیز ما باید علمی باشد. امروز بدون ابزار علم و بدون رؤیت علمی، نمیشود در دنیا قدم از قدم برداشت و موفق شد."

دانشجو کیست؟

"دانشجو یعنی جوان طالب علمی که آینده در دست اوست. این خصوصیات، در کلمهی دانشجو هست. دانشجو، یعنی جوان؛ چون دانشجویی، قهر اً مربوط به دوران جوانی است. طالب علم بودن و جستجوی از دانش هم در کلمه ی دانشجو هست. چون فرض این است که آینده ی کشور، به سمت اداره ی علمی کشور پیش می رود دیگر؛ یعنی به سمت ادارهی عالمانه و منطبق بر موازین دانش پیش می رود، و هر کشور و هر جامعه ای که علم و فهم و محاسبه ی دقیق، در همه ی شؤون آن دخالت داشته باشد، وضعش بهتر است. بنابراین دانشجو یعنی کسی که ناظر به آینده، و متعلق به آینده است؛ آینده هم متعلق به اوست. ببینید، این عناوین و مفاهیمی که در کلمه ی دانشجو گنجانده شده، خیلی مهم است. به همین دلیل، فورا این جا استفاده کنیم؛ اگر دانشجو از لحاظ جهتگیری فکری و سیاسی دچار انحراف باشد، مصیبت بزرگی خواهد بود. درست است؟

اگر هدف دانشجو این باشد که درس بخوانم، برای این که زندگی شخصی خودم را مثلا آباد کنم، بقیه هرچه شد، بشود؛ خطر خیل بزرگی است. اگر به دانشجو گفته شود که بخشی از نیروهای کشور، دچار آفات عقیدتی و فکری اند، شانه بالا بیندازد و بگوید به من چه!! همچنان که اگر بگویند بخشی از مردم در فلان جا دچار زلزله شدند و از بین رفتند، شانه بالا بیندازد و بگوید به من چه!! بخشی از مردم از لحاظ وضع معیشتی دچار دشواری و مشکلند، شانه بالا بیندازد و بگوید به من چه!! این حالت بی تفاوتی، مصیبت خیلی بزرگ است.

کسی که بناست فردا امور مملکت در دست او باشد، این قدر نسبت به مسائل جامعه و سرنوشت مردم بی اعتنا باشد،

خیلی نگران کننده است. از این نگران کننده تر، این است که بی تفاوت نیست، حساس است منتها حساسیت منفی؛یعنی درست علاقه مند به این است که بخشی از مردم جامعه فرضا در یك زلزله نابود بشوند! حالا زلزله، یك مثال واضح، و یك نوع آفت جسمانی و مادی است؛ از این بدتر، آفت معنوی است که کسی به آن توجه نمی کند. مثلا دلش بخواهد که مردم، غرق در شهوات بشوند، دلش بخواهد که مردم، غرق در بی ایمانی بشوند؛ خودش هم اصلا این طور باشد و به این سمت بتازد! ببینید مسئله دانشجو چه قدر حساس می شود!

اگر ما معنای دانشجو و مفاهیمی که منطوی و مندرج در عنوان دانشجو است، به دقت مورد ملاحظه قرار بدهیم، باید نسبت به سرنوشت قشر دانشجو خیلی حساس بشویم هر که هستیم؛ چه خودمان دانشجو باشیم، چه استاد، چه از مسئولان آموزش عالی کشور، چه از مسئولان کشور و چه آدمی معمولی باشیم که داریم در خیابان راه می رویم راه می رویم اگر بدانیم دانشجو یعنی چه، باید نسبت به سرنوشت دانشجو خیلی حساس باشیم..."

دو عنصر اصلی در تربیت دانشجو

"دو عنصر اصلی در تربیت دانشجو هست، که هیچکدام نبایستی مغفول عنه بماند؛ اگر مغفول عنه ماند، ما ضرر خواهیم کرد: یکی عنصر علم و تحقیق و کارایی علمی و جوشیدن استعدادهای علمی و این قبیل چیزهاست؛ یکی هم عبارت است از روحیه و تدین و حرکت صحیح و سالم سازی معنوی وروحی دانشجو. در دانشگاه ها، این دو عنصر بایستی بدون تفکیك از یکدیگر، با قدرت و با ظرفیت کامل کشور، تعقیب بشود. اگر در کار عنصر اول کوتاهی کردیم، نتیجه چیست؟ همه می دانند. دانشگاهی که نتواد علم و تحقیق را به دانشجو منتقل بکند، و نتواند دانشجو را یك عالم، یك استاد، یك صاحب صلاحیت، یك مبتکر، و بالاخره یك مدیر بالفعل برای بخشی از بخش های بی شمار اداره ی جامعه بسازد، آن دانشگاه، دیگر دانشگاه نیست. در این زمینه، مسئله استاد، مسئله کتاب درسی، فضای آموزشی، آزمایشگاه و مجلات علمی هست؛ از این چیزهایی که دائم ورد زبان ماهاست و همه ی ما هم آن را دنبال می کنیم. همه ی شماها هم تقریبا دانشگاهی هستید و به این مسائل خیلی خوب توجه دارید و دنبال می کنید. ان شاءالله روزبه روز هم باید به قدر امکانات کشور پیشتر برویم. عنصر دوم، عبارت است از روحیه وتدین و حرکت صحیح و سالم سازی معنوی و روحی دانشجو... در فضای عمومی دانشگاهی کشور، به این نکته ی دوم یعنی مسئله روحیه و تدین و آگاهی دانشجو و بیرون آوردن او از حالت یك عنصر علمی بی جهت و بی هدف، به سمت یك عنصر علمی جهت دارتوجه کافی وجود ندارد. انسان با کامپیوتر متفاوت است. به کامپیوتر برنامه می دهند، آن هم برایشان جواب مسئله را حاضر می کند؛ اما انسان که اینطور نیست. انسان خودش برنامه ی خودش را تنظیم می کند؛ خودش تصمیم می گیرد و خودش جهت گیری پیدا می کند. اگر ما از این جهت دوم غفلت بکنیم، دانشگاه همان چیزی خواهد شد که

در بیانات امام، مکرر در مکرر نسبت به آن هشدار داده شده است.

برداشت و توقع از جماعت دانشجو

برداشت و توقع بنده و نظام اسلامی از جماعت دانشجو این است که فکر می کنیم دانشجو یك روشنفکر تمام عیار مسلمان است؛ متدین است. در سطح دنیا جریاناتی وجود دارند که بعضی شان در ایران شعبه هم دارند که دانشجو را نه روشنفکر می پسندند، نه مسلمان. روشنفکر نمی پسندند، زیرا او را دچار تعصبها و تحجرهای حزبی و سیاسی و وارداتی میکنند. ما وقتی میگوییم تحجر، فورا ذهنمان میرود به تحجر مذهبی؛ بله آن هم یك نوع تحجر است، اما تحجر مذهبی نیست، بلکه خطرناک تر از آن، تحجر سیاسی است؛ تحجرهای ناشی از شکل بندی تحزب و سازمان های سیاسی است که اصلا امکان فکر کردن به کسی نمیدهند. اگر ده دلیل قانع کننده برای حقانیت یك موضوع ذکر کنیم، قبول می کند، اما در عمل طور دیگری عمل می کند! چرا؟ چون حزب، آن تشکیلات سیاسی - بالای سر مثل پدرخوانده ی مافیا از او این گونه خواسته؛ این را انسان متأسفانه در برخی از گوشه کنارهای حتی - محیط دانشگاهی میبیند. پس آن مجموعهای که دچار یك چنین تحجری باشد، دیگر روشنفکر نیست، چون روشنفکری لازمهاش حق طلبی است، چشم باز، تکیهی به منطق و استدلال است. این که مسلمان هم نمیخواهند باشد، برای این است که میدانند مسلمانی، خطرناک است. امروز عمدهی دردسرهایی که اردوگاه استکبار و مشخصا آمریکا و صهیونیسم دچارش هستند که این دردسرها خیلی زیاد هم است به خاطر این است که -مسلمانها به یك خودآگاهی رسیدهاند که در این خودآگاهی، اما بزرگوار و ملت ایران و انقلاب و نظام ما نقش فراوانی داشته است. عمدهی دردسر آن ها از این ناحیه است؛ لذا میخواهند این را بکوبند. به همین جهت از مسلمان بودن دانشجو به شدت ناراضی به شدت ناراضی و ناخشنودند.

دینداری در دانشگاهها

"درباره مسئله دین در دانشگاهها]باید بگویم:[دین، به همین معنای تد یّن، مورد نظر است. آن تفسیر غلط روشنفکری از دین و همان تصوراتی که بعضیها داشتند و کجروی ها و کج فهمی هایی که در مسائل دین بوده، آن را نمیگویم. تجربه نشان داد که آن تصورات، یك پول سیاه هم ارزش ندارد. من عمرم را در همین چیزها صرف کرده ام؛ از دور حرف نمیزنم. دین به معنای تدین، یعنی پایبندی به احکام اسلامی، قبول، اذعان و تسلیم. روایت هم یعنی چه؟ یعنی « من اسلم و جهه لله » ؟ دارد، قرآن هم همین است: (انّ الدّین عند الله الاسلام). اسلام یعنی چه صورتت را تسلیم خدا کن. این، دین است. مظهرش در مورد احکام شرعی، همین است دیگر. آیا دانشگاههای ما این گونه اند؟

علتش این است که کسانی دانشگاه را بنیانگذاری کردند که اساس دین را، نه که قبول نداشتند، بالاتر از این بود میخواستند اصلاً دین را ریشه کن کنند. میبینید دیگر. مگر غیر از این است؟ این، تاریخچه دانشگاه است. این، تاریخچه فرهنگ اروپایی در کشور ما است. کسانی که آن فرهنگ را آوردند، اعتقادشان این بود که اینها حرفهای مفتی است! روشنفکری جدید، اصلاً اینطور متولد شد؛ ضد دین و مخالف با دین و عازم بر قلع و قمع دین دانشگاه هم که طبعاً زایشگاه و پرورشگاه همین روشنفکری جدید اروپایی بود. بنابراین، فضا، فضای غیردینی شد. این فضا، متعلق به دانشگاه وابسته به غرب، پرداخته صنعای غرب و ساخته شدههای آن دیار بود؛ اما دانشگاه اسلامی چه؟

همه آن مطالبی که راجع به علم و این حرفها گفتیم، آن وقتی معنا پیدا میکند که این عالمی که شما درست میکنید، متدین باشد؛ والاّ اگر عالم بیتدین بخواهید، هست. به آمریکا و انگلیس و فرانسه بروید، اینقدر علمای بزرگ و دانشمندان عالی مقام که حالا حالاها مانده شماها به آنها برسید هستند؛ اما ببین، ضد دین، ضد آرمانها و اهداف ما. مگر ما میخواهیم آنطوری عالم درست کنیم؟ مگر جمهوری اسلامی میخواهد عالم بیدین درست کند؟

برای ایجاد محیط دینی در دانشگاه، از کلمه تعصب نترسید. هر کسی در دانشگاه فرقی نمیکند که این تشکیلات شما، یك تشکیلات پزشکی باشد یا غیر آن فکرش این باشد که این حرفها را رها کنید و حالا بگذارید درسشان - را بخوانند، این فکر، غلط و مردود است. باید درسشان را با تدین بخوانند. تدین، چیزی نیست که برایش زمانی بگذاریم و بگوییم حالا این مدت را درس بخواند، بعد شروع به تدین کند! تدین که این نیست. تدین، جزو وجود و ذهن انسان است، با انسان رشد میکند، شکوفایی پیدا میکند و در تمام حرکات انسان اثر میگذارد. دین که بیگانه از زندگی نیست. دین، در یك کلمه حرف زدن، در یك اشاره، در یك موضع گیری، تأثیر میگذارد. انسانی که معتقد به دین است، مگر میتواند مدتی بیدین زندگی کند؟ محیط دانشگاه، باید محیط دینی باشد. باید این را تأمین کنیم."

من دانشجوی انقلابیام از نوع مثبتش

"ما از اول انقلاب دو گونه انقلابی داشتیم و انقلابیون ما دو گونه نقش ایفا کردند؛ بعضی از انقلابیون، انقلابیون مثبت بودند؛ بعضی از انقلابیون هم انقلابیون منفی بودند. در اوایل انقلاب، انقلابی منفی به آن انقلابی ای می گفتیم که از میدان کار و تلاش و حرکت، آن جایی که دردسری داشت، عقب میکشید؛ انقلابی بود، اما انقلابی وجاهت طلب و راحت خواه؛ انقلابیای که میگفت من مبارزه ام را قبل از انقلاب کرده ام، حالا دیگر میخواهم احترام بشوم. بنابراین، چنین کسانی به میدان خطر و دردسر و آنجایی که چهار نفر آدم از انسان گلهمند میشوند، وارد نمیشدند. یك عده هم انقلابی مثبت بودند؛ حاضر بودند آبرویشان را هم خرج کنند؛ آنجایی که فکر میکردند وجود آنها میتواند کمکی بکند، با همه وجود حاضر بودند؛ اگر جبهه بود، یك طور؛ اگر دانشگاه بود، یکطور؛ اگر میدان فرهنگی یا سیاسی بود، وارد میدان میشدند. انقلابی منفی، خودش را از کار کنار میگیرد؛ اما اگر یك وقت کاری هم به دستش افتاد، مثل آدمهایی که هیچکاری در دستشان نیست، حالت منفیبافی و شکل اُپوزیسیون به خودش میگیرد؛ کانه در هیچ کاری مسئولیت ندارد! انقلابی مثبت حتّی اگر هیچکاره هم باشد، خودش را مسئولترین افراد میداند و وارد میدان میشود.

من میخواهم به شما عرض کنم، عزیزان من! جوانها! انقلابی مثبت باشید دانشگاه باید انقلابیون مثبت پرورش بدهد؛ این ملت و این تاریخ به شما نیاز دارد؛ باید خودتان را آماده کنید. من میخواهم

به شما عرض کنم، عزیزان من! جوانها! انقلابی مثبت باشید دانشگاه باید انقلابیون مثبت پرورش بدهد؛ این ملت و این تاریخ به شما نیاز دارد؛ باید خودتان را آماده کنید. اگر شما در میدان باشید، این کشور آینده بسیار درخشانی در انتظارش هست. ما استعداد داریم، ما تاریخ داریم، ما در قرن چهارم هجری یعنی قرن دهم میلادی دوران شکوفایی داشتیم. میدانید که قرن دهم میلادی، تقریباً قرن آغاز قرون وسطای معروف اروپا است که شش، هفت قرن هم طول کشیده است. البته قرون وسطی از قرن دهم هم شروع نشده است قبل از آن شروع شده بود اما قرن دهم اوج تاریکی اروپاست.

میدانید قرن دهم میلادی و قرن چهارم هجری در ایران شما و در محیط اسلامی چه خبر بود؟ قرن چهارم هجری، قرن شکوفایی علم و فلسفه در کشور شما و در دنیای اسلام است؛ قرن ابنسینا؛ قرن فارابی؛ قرن رازی؛ قرن حکمای بزرگ الهی؛ قرن شخصیتهایی که بعضی از آثار علمی آنها دنیا را تا همین روزهایی که من و شما داریم زندگی میکنیم، هنوز در تسخیر خود دارد.

امروز ایران لاشك از دورانی که ابنسینا و فارابی و خوارزمی و رازی و شیخ طوسی و سایر دانشمندان را پروراند، برای پرورش چنین شخصیتهای بزرگی به مراتب آمادهتر است. چرا نمیخواهند بگذارند؟ اگر آنها نمیخواهند بگذارند، چرا من و شما تسلیم بشویم؟ چرا من و شما طبق میل آنها عمل کنیم؟ چرا باید جوان یا سیاستمدار یا فرهنگی ایرانی درست همان کاری را بکند که طراحان سیاسی آمریکا و صهیونیستها و دیگران برای تسلط مجدد خودشان بر ایران به آن احتیاج دارند؟! این ننگ است؛ هیچکس هم نفهمد، در دل خودمان ننگ است. باید محصول دانشگاههای ما، انقلابی مثبت، انقلابی فعال، انقلابی مسئول، انقلابی متعهد و امیدوار باشد؛ که من امیدوارم چنین هم باشد."

محیط دانشگاه باید سیاسی باشد. یعنی چه؟

یعنی باید محیط دانشگاه، محیط سیاسی باشد. محیط سیاسی یعنی چه؟ یعنی درس نخوانند و شعار سیاسی بدهند کنند؟! بگویند فلان رئیس دانشگاه، فلان کس یا فلان چیز را نمیخواهیم و فلان چیز را «مرده باد، زنده باد» میخواهیم؟! آیا معنایش این است؟! نخیر! سیاسی بودن یعنی دانشجو از آنچه که در جهان و در کشور خودش میگذرد، آگاه باشد، بینش داشته باشد. اگر این نشد ممکن است فردی به حد اعلای علم هم برسد، خیلی هم متدین باشد، اما دشمن او را به قیمت بسیار ارزانی بخرد! او را زیر بال خودش بگیرد. دانشجو بایستی آگاهی و فهم و درک سیاسی داشته باشد، مباحث سیاسی را بداند؛ آنچه در جهان میگذرد، بداند. در دوران رژیم طاغوت، اساتیدی داشتیم متخصص، متدیّن و خوب. اما چون فهم سیاسی نداشتند، به راحتی در اختیار هدفهای آن رژیم قرار میگرفتند، بدون آنکه خودشان بدانند. دانشجوها را هم به سمتی میکشاندند که آن رژیم میخواست. کسانی داشتیم که عالم و متدیّن بودند؛ ولی نداشتن فهم و آگاهی و شعور سیاسی، موجب شد که جزو یکی از مهره های همان رژیم فاسد و ضدّ دین بشوند. پس، دانشجو بایستی آگاهی و فهم و درک سیاسی داشته باشد، مباحث سیاسی را بداند؛ آنچه در جهان میگذرد، بداند. امروز جمهوری اسلامی، از یك دولت مردمی صددرصد وابسته به مردم خودش برخوردار است. خوب، این دولت چه کاری میکند؟ در مسائل سیاسی دنیا، کجای کار است؟ هدفهایش چیست، اقداماتش کدام است؟ چرا در فلان جهت حرکت میکند؟ چرا در فلان جهت دیگر، حرکت نمیکند؟ باید اینها را بدانید."

اهمیت تحرك سیاسی در دانشگاه و خصوصیات آن

"تحرك سیاسی در دانشگاه، واجب و لازم است. اصلاً نباید از آن اجتناب کرد و نبایستی از آن ترسید، و نبایستی اجازه داد که خاموش بشود. منتها معنای تحرك سیاسی، آن چیزی که بعضی میفهمند و کج و بد میفهمند، نیست! بعضی میخواهند اینطور وانمود کنند که تحرك سیاسی دانشجوها، یعنی یك حالت معارضه گرفتن در درون دانشگاه! یعنی در سنگر دانشگاه، معارضهای نسبت به دولت و نظام به وجود بیاید! نه، این خطا و کج اندیشی و زشت اندیشی است! اگر کسی بخواهد اینگونه تحرك پیدا کند، البته این خیلی بد است. دو سه خصوصیت در این حرکت سیاسی هست: یکی اینکه طبیعت دانشجو، آرمانگرایي است؛ باید هم آرمانگرا باشد. اگر آرمانگرا نباشد، این حرکت متوقف خواهد شد. در زمینه علم هم باید آرمانگرا باشد. در زمینه جامعه و مسائل جاری خودش هم باید آرمانگرا باشد. اصلاً آرمانگرایی جوان، مایه پیشرفت است. اگر آرمانگرایی را در جوانان خفه کردند و کوبیدند و از بین بردند یا زشت شمردند اشکال بزرگی متوجه خواهد شد، این نباید باشد. مطلب دوم این است که باید آن حالت طرفداری و جانبداری از حکومت و دولت، به عنوان یك عرف رایج، در دانشگاه و غیردانشگاه وجود داشته باشد. البته تا مادامی که حکومت، حکومتی است که مورد قبول مردم است؛ حالا یك وقتی خدای نکرده، حکومتی بر سر کار بیاید که به جبر و به زور و با اعمال استبداد و دیکتاتوری و این چیزها بخواهد عمل کند، آن بحث جدا گانهای است. طبیعت دانشجو، آرمانگرایی است؛ باید هم آرمانگرا باشد. اگر آرمانگرا نباشد، این حرکت متوقف خواهد شد. در زمینه علم هم باید آرمانگرا باشد. در زمینه جامعه و مسائل جاری خودش هم باید آرمانگرا باشد. اصلا آرمانگرایی جوان، مایه پیشرفت است وقتی که حکومت، حکومتی است که مورد قبول و مورد علاقه مردم است، مردم حاضرند برای آن جانفشانی کنند، نسبت به آن عشق بورزند، با آن همکاری بکنند، آنچه را که باید انتخاب مستقیم بکنند، انتخاب بکنند، باید نسبت به مسئولیت حکومت و نسبت به نظام و دولت، یك حالت گرایش و جانبداری وجود داشته باشد، کما اینکه در همه جای دنیا اینطور است؛ حتی در کشورهای پیشرفته دنیا! البته میخواهم بگویم در همه جا. در هر حال، آن کسانی که در رأس نظام و مسئولان و خدمتکاران نظام هستند، و به اصطلاح بارکشان گردن کلفتی که دارند این گردونه را این طرف و آن طرف میکشند که در داخل این گردونه، هر کسی دارد کار خودش را انجام میدهد باید مورد شکرگزاری و تقدیر باشند. معارضه کردن با اینها و قرار دادن دانشجوها در مقابل اینها یك خطا و یك انحراف است! نتیجه این میشود که آن آرمانگرایی در کنار این جانبداری، حالت انتقاد غیر خصمانه میشود..

جهاد اکبر

تعریف جهاد اکبر

جهاد با نفس، نخ تسبیح تمام فضایل است

پیامبر اکرم(ص) تعبیري دربارة جهاد با نفس دارند که از این تعبیر براي معرفی موضوع بحث استفاده میکنیم. جهاد در راه خدا، کار مهم و باعظمتی است که یکی از اتفاقاتی که در آن میافتد، شهادت در راه خداست و فضاي بسیار عاشقانه اي هم دارد؛ اما وقتی پیامبر اکرم(ص) از چنین جهادي برگشته بودند، از فضیلت دفاع مقدس همراه با شهادت و جانبازي و ایثاري که در آن وجود داشت، تعبیر به جهاد اصغر فرمودند و بعد فرمودند حالا به سراغ جهاد اکبر برویم. پس موضوع صحبت ما، که تصور می کنم نخ تسبیح فضائل است، «جهاد با نفس» است. این همان راهبرد اصلی در تربیت دینی است که چیستی و چگونگی آن را توضیح می دهیم.

• میزان ارزش هر کسی به میزان اهتمامی است که درجهاد با نفس دارد. میزان آلودگی و سیاهی هر کسی هم مربوط به اشتباهاتی است که در مبارزه با نفس دارد. اگر کسی در جهاد با نفس ناموفق باشد، در بدیهایی مانند حسادت، تکبر، حرص و...، خود را نشان میدهد. و اگر کسی در این جهاد موفق باشد، مقداري از این موفقیت در نماز اول وقت، مقداري در مهربانی با دیگران، و مقداري در سایر خوبیها تجلی می کند . اصلیترین و تنها کار ما در طول زندگی، مبارزه با هواي نفس است ولی ما غالباً به این مسأله توجه نداریم و بسیاري از انرژیهاي ما به دلیل پرداختن به موارد غیر اولویت دار، هرز میرود، در حالی که فقط باید یک موضوع را مراقبت کنیم و آن هم مبارزه با نفس است. متاسفانه توجه لازم به مسألۀ جهاد با نفس در اکثر آدمها نیست و تلقی درستی از این معنا وجود ندارد. در حالی که پیامبر اکرم(ص) اوج اعمال خوب را که جهاد در راه خداست و در آن قله رفیعی به نام شهادت هم وجود دارد را «جهاد اصغر» نامیدند و جنگ کردن با تمایلات درونی را جهاد اکبر نام نهادند.

مشابهت هاي جهاد اکبر و جهاد اصغر

۱.نورانیت و فضاي معنوي: همان شبهاي نورانی دوران دفاع مقدس را میتوان در دوران جهاد اکبر تجربه کرد. در جهاد اصغر با گذشتن از جان و مال میفهمیدي که خدا چقدر تو را تحویل میگیرد، در جهاد اکبر هم وقتی که از هواي نفس میگذري، خدا بسیار بیشتر تو را تحویل میگیرد و نورانیت بیشتري نسبت به فضاي جهاد اصغر به دست میآوري.

۲.احساس خطر از جانب دشمن: در جهاد اکبر هم باید دشمن را ببینی تا بتوانی مراقب خودت باشی و از خدا کمک بخواهی

•رسول خدا(ص) میفرماید: «دشمنترین دشمنان تو، نفس تو است که بین دو پهلوي تو قرار دارد.

۳.سختی و دشواري و نیاز به شجاعت: شجاعتی که براي جهاد اکبر لازم است بیش از جهاد اصغر است.

۴.عشق و علاقه به خدا و آخرت:اهتمام به خدا و مهم شدن آخرت در جهاد اکبر بیشتر است.

علاقه ها

انسان موجودي است که براي یک مبارزه و جنگ درونی، یعنی مبارزه با تمایلات خود آفریده شده است؛ و این جنگ درونی به خاطر تمایلات متعارض و متفاوتی است که درون انسان وجود دارد و اگر غیر از این بود، انسان یا فرشته بود و یا حیوان. خدا در وجود انسان دو نوع علاقه قرار داده:

۱ .سطحی، کم ارزش ولی آشکار

۲ .عمیق، ارزشمند ولی پنهان

این دو نوع علاقه با هم مساوي نیستند بلکه علاقه هاي خوب و ارزشمند قوي تر از علاقه هاي کم ارزش یا بی ارزش هستند ولی چون پنهان هستند انسان باید از علاقه هاي سطحی و کم ارزش خود عبور کند و آنها را قربانی کند تا به علاقه هاي عمیق و خوب خودش برسد.

"اگر از علاقه هاي آشکار به علاقه هاي پنهان عبور کنیم «جهاد اکبر» شکل گرفته است "

امیرالمؤمنین علی (ع) میفرماید: «مخالفت با هواي نفس نظام دین را شکل میدهد (غررالحکم/حدیث۳۲)» و در جاي دیگر میفرمایند: «رأس دین مخالفت با هواي نفس است؛(غررالحکم/ حدیث۳۵)»

البته مبارزه با هواي نفس سخت است. در حدیث قدسی چنین آمده است که: مردم یکبار میمیرند ولی مؤمن به خاطر مبارزه با

نفس و مخالفت با هواي نفسش روزي هفتاد بار ميميرد؛ انسان تنها موجودي است که تـوان ايجـاد ارزش افـزوده دارد. بـا توليـد ارزش افـزوده، نـوع حياتمـان را درآخرت تعيين ميکنيم و ارزش افزوده زمانی تولید میشود که انسان بر خلاف میل و دوستداشتنی های خود عمل کند و بر مبارزه با نفس خود اهتمام ورزد .

• چيزي که ارزش افزوده توليد ميکند و علم و عمل را هم به کار ميگيـرد، نـوع مواجهـه انسـان بـا دوسـت داشـتنی هـا و تغييـر در دوستداشتنی ها است. وقتی با مقاومـت در مقابل گرايشهاي سطحی، از آنها عبور و به گرايشهاي اصيل و عميـق توجـه کردی ، ارزش افزوده توليد ميشود و اين مقاومت در مقابل گرايشهاي سطحی چيزي نيست جز مبارزه با نفس.

• اصلاً انسان براي مبارزه با نفس و ايجاد ارزش افزوده و مقاومت و ايستادن در مقابل برخی از تمايلات خود انسان شده است.گاهی نه گفتن به نفس اينطور است که چيزي را دوست داري و به تو نميدهند که بايد صبر کنی و رضايت داشته باشی. گاهی هم اينطور است که چيزي را دوست داري، آن را به تو داده اند ولی نبايد بـه آن دسـت بزنـی کـه در اينجـا بايـد اطاعـت کنـی. گـاهی «تکليف» تو به دست نزدن به يک دوست داشتنی تعلق گرفته است که بايد اطاعت کنی و گاهی «تقدير» تو، به نداشتن يک دوست داشتنی تعلق گرفته است که بايد رضايت داشته باشی.

"اين اطاعت و رضايت؛ همان مبارزه با نفس را شکل ميدهد که موضوع اصلی زندگی بشر است.

رنج

• اگر ميخواهيم قيمت پيدا کنيم و حرکت ما ارزش پيدا کند، و مثل حرکت نباتات و حيوانات و ملائکـه نباشـد، بايـد از يـک طـرف علاقه اي در جهت خلاف خدا ما را بکشاند و از طرف ديگر علاقهٔ ديگري ما را به سوي خدا بکشاند.

• هر موقع ما خلاف اميال سطحی خود عمل ميکنيم، يک قدم به سوي خدا برداشته ايم؛ قدمی که به ما قيمت ميدهد. چون اين صحنه(اقدام برخلاف اميال سطحی) همواره اتفاق ميافتد، پس ما با رنج به سمت خـدا حرکت ميکنيم. "در اين مسير، بايد بر روي رنج و سختی تاکيد کرد " انسان خوشـی و آسـايش و شادمانی را دوست دارد، فکر ميکند که آن را در همين دنيا به دست خواهد آورد. به ايـن ترتيـب خـودش، خودش را به اشتباه ميياندازد. براي اينکه انسان به چنين اشتباهی نيافتد، بايد رنج را به انديشهٔ خودش وارد کند. ما نه تنها بايد از فوايد توجه به رنج و تسليم شدن به رنج و پذيرش رنج با هم صحبت کنيم، بلکه بايد ضررهاي عدم توجه به رنج را هم در نظر بگيريم.

چرا مسأله رنج را بايد حل کرد؟

۱ .کسی که تکليف خود را با رنج مشخص نکرده باشد، در مراحل نهايی رنج، دوام نمی آورد . بعضيها از يک زمانی به بعد از رنج کشيدن براي خدا خسته ميشوند بايد بدانيم که رنج تا آخر ادامه دارد .

خداوند در قرآن کريم ميفرمايد:

«از ميان مؤمنين برخی مردان هستند که صادقانه پاي عهدشان تا آخر مايستند و بعضی از ايشان شهيد شده اند و برخی منتظر شهادتند؛ منَ الْمؤْمنينَ رِجالٌ صدقُوا ما عاهدوا اللَّه علَيه فَمنْهم من قَضَی نَحبه و منْهم من ينتَظرُ و ما بدلُوا تَبديلًا»(احزاب/۲۳).

يعنی منتظران شهادت، هم سطح شهدا هستند. چون تا آخر ايستاده اند. چيزي که مهم است تا آخر ايستادن است. ارزشی که خدا در اين ايه به گروهی از مؤمنين ميدهد، مربوط به شهيد بودنشان نيست، مربوط بـه تـا آخـر ايسـتادن اسـت؛اگر کسی تکليفش را با رنج مشخص نکند، به جاي پريدن از روي موانع، عافيت طلبانه از کنار آنها رد ميشود ديندارى ميکند و ديندارى او خاصيت رشد دهندگی چندانی ندارد .رنج از جهات مختلف داراي آثار تربيتی بسيار زيادي است؛ البته به هنگام تربيت و انتقال مفاهيم مربـوط بـه رنج بايد با مهربانی و لطافت برخورد کرد .

توجه به رنج باعث دوري از راحت طلبی است " مشکل اصلی جوان در مسير مبارزه بانفس، راحت طلبی است "

انسان راحت طلب است و راحتطلبی «اولين» وجه حب الدنيا است که يقهٔ انسان را ميگيرد. جوان، مقام طلب، ثـروت طلـب، رياکار و متظاهر نيست؛ بلکه در مقابل، صفات خوبی مانند عدالتگرايی و آرمانگرايی دارد ولی مشکل اصلی جوان اين است که راحتطلب است، و از همين راحتطلبـی اسـت کـه شـهوت طلبـی مطرح مـی شـود.

• خداوند صراحتاً ميفرمايد: «ما انسان را در رنج و سختی آفريده ايم ؛ لَقَد خَلَقْنَا الْإنسانَ فی کَبد»سوره بلد/۴

معنای رنج چيست؟

رنج يعنی اتفاقی که مطابق دوست داشتنيهاي انسان نيست. لذا اين آيه ميخواهد به ما بگويد در اين دنيا اتفاقهايی خواهد افتاد که مطابق ميل شما نيست. اين نگاه در تربيت فرزند هم نقش دارد. در احاديث هم ذکر شده است که هر چهل روز يکبار بلايی به مؤمن ميرسد. امام صادق(ع) ميفرمايد:

چهل شب بر مؤمن نمـگذرد، جز آنکه برايش مشکلی پيش ميآيد که او را محزون ميکند و متذکرش ميسازد. (کافی/۲۵۴/۲)

رنج و راحت طلبی

اول راحت طلبی است بعد لذت طلبی و شهوت طلبی. وضـعيت فعلی برخی از جوانان حکايت از يک راحتطلبی فزاينده دارد. در مبارزه با نفس بايد با چيزهايی مبارزه کرد که انسان را از مسير خارج ميکند و راحت طلبی نقش بالايی در خارج شدن از مسير دارد.راحت طلبی باعث ميشود رنج را فراموش کنی و مانع و حرکت ما خواهد بود .

همچنين باعث ميشود که خيالپردازي هم ايجاد شود و جوان خيال کند دنياي ما، دنيايی بيرنج اسـت و در آن ميتوان راحت بود.

طلب «رنج» شاخص عشق به خداست ، عشق به خدا انسان را به رنج ميخواند و دل غافل از خدا، راحت طلب است .

در روايتی از حضرت علی(ع) نقل شده است:

«دل انسان خدادوست، رنج و سختی در راه خدا را بسيار دوست دارد و دل غافل از خدا، راحتطلب است. پس، ای فرزند آدم! گمان نکن که بی رنج و سختی، به مقام بلند نيکوکاری خواهی رسيد؛ زيرا که حـق، سـنگين و تلخ است و باطل سبک و شيرين است»

(مجموعهٔ ورام/۸۷/۲)چرا کسی که عاشق خدا است، دوست دارد بيشتر سختی بکشد؟ چرا امام سجاد(ع) به دفعات پاي پياده به زيارت خانه خدا ميرفتند؟ چرا يکی از با فضيلتترين کارها، پياده روي براي زيارت است؟ چرا به کسی که پياده به زيـارت امـام حسـين(ع)

رفتـه وعـده داده میشود که از ابتداء عمل را شروع کن چون تمام گناهان گذشتهات آمرزیده شد؟

امام صادق(ع) فرمودند:

کسی که از منزلش بیرون آید و قصدش زیارت قبر حضرت امام حسین(ع) باشد اگر با پاي پیاده برود خداوند به هر قدمی کـه برمـی دارد یـک حسـنه بـرایش مینویسد و یک گناه از او محو می کند ... تا وقتی که مراسم و اعمال زیارت را به پایان برساند که در این هنگام او را از فائزین قـرار میدهد و وقتی خواست برگردد فرشتهای نزد او میآید و میگوید:

رسول خدا(ص) به تو سلام رسانده و می فرماید: از ابتداء عمـل را شروع کن، تمام گناهان گذشته ات آمرزیده شد.

(کامل الزیارات/ص۱۳۲)

• ارتباط رنجها و سختیهاي زندگی با عشق به خدا چیست؟

واقعش این است که محبت عبد به مولا غیر از محبتهاي دیگـر مثـل محبت بین زن و شوهر یا محبت بین دو رفیق یا دو برادر است. در ذات محبت عبد به مولا، سختی وجود دارد. محبت مادر به فرزند به راحتی بروز داده میشود و تمام میشود. مانند علاقه به غذا که با خوردن غذا تمام میشود. ولـی عشـق بـه خدا اینطور نیست. هر کس علاقه بیشتري به خدا دارد، باید سختی بیشتري کشیده باشد. چون «هر که در این بزم مقربتـر اسـت،جام بلا بیشترش میدهند». در اینجا رابطه عاشق و معشوق طوري است که اگر عاشق سختی نداشته باشد، ناراحت میشود. عاشق خدا دوست دارد در راه خدا رنج و سختی بکشد. علاقه به سختی کشیدن، علامت عاشق است. اگر شما در خیمه امام زمان(عج) باشید و حضرت کارهاي مختلفی را به یارانشـان بسـپارند ولـی بـه شـما دستوري ندهند و کاري از شما نخواهند، دلگیر میشوید. دوست دارید حضرت به شما هم دسـتوري بدهنـد که فلانی! برو این کار را انجام بده. اگر به انتخاب خودتان باشد، کار دشوارتر را انتخـاب مـی کنیـد، چـون دوست دارید رنج و سختی بیشتري براي حضرت متحمل شوید. رابطه با خدا هم همینطور است، عاشق خدا دوست دارد، در راه خدا رنج و سختی بکشد. علاقه به سختی کشیدن، علامت عاشق است. این رنجها را در نوع دستورات معشوق هم میتوان دید. مثلاً نماز شب را در آخر شب قرار داده است. وقتی که همه خواباند، باید بیدار شد و نماز شب خواند. این دستور علیرغم رنجی که دارد، لطف خدا به عاشقان است. عاشـقان خـدا دوسـت دارنـد رنجـی را کـه خـدا دستورش داده است، پذیرا باشند. این رنج، براي آنها لذت هم دارد، خدا بلافاصله اجرشان را میدهـد و در همـان نیمـه شـب لـذتی میبرند که افرادي که خواب هستند، چنین لذتی نمیبرند. در کربلا هم از روي تعداد زخمها و میزان قطعه قطعه شدن بدنها میشد فهمید چه کسانی بیشتر عاشق خدا بوده اند...

رنج گاهی به دلیل ترك لذت است و گاهی واقعاً رنج و درد است. اگر مشکل ما با این دو نوع رنج در ابتداي کار حل نشده باشد؛ دو مشکل پیش میآید.مشکلی که در ابتداي کار است و باقی میماند این است که اگر ته دلت راحتطلب باشی، نفس تو مدام تـو را فریـب میدهد. اگر رنجگریز باشی، همیشه نفس تو براي بیدینی و راحتطلبـی، بهانـه هـاي قشـنگی از آیـات و روایات برایت درست میکند؛ چون این نفس، اماره به سوء است. علت اصلی فریب خوردن با بهانه هاي به ظاهر دینی و زیبا هم این است که راحـت طلبـی پنهـان خـود را از ریشه نکندهایم و مسأله رنج را براي خودمان حل نکردهایـم. اگـر انسـان موضـوع رنـج و راحـت طلبـی و خوشی طلبی را براي خودش حل نکرده باشد، در همان اول راه نفس انسان، او را فریب میدهد. " رزمندگان، راه صد ساله را یکشبه میروند " انان رنج جـان دادن را بـراي خـود حل کرده اند و پذیرفته اند و در نتیجه نورانیت فوقالعاده اي پیدا کرده اند. موضوع رنج براي مجاهد فی سبیل لله حل شده است.اگر موضوع رنج حل نشده باشد، نفس تو به تو نیرنگ میزند و متوجه نمیشوي. مثلاً اگـر جـایی عصـبانی شدي و رنجِ «برخورد تند دیگران» را تحمل نکردي و تو هم ناسزا گفتی، نفس میگویـد:

«حـق او بـود کـه ناسزا بشنود! تو که تقصیر نداشتی!» ولی حل موضوع رنج کمک میکند که با دیدن اینطور رنـج هـا، نیرنـگ نخوري و از تحمل این رنج خوشحال هم بشوي.اگر این «من» از بـین برود، چشم تو عین الله، لسان تو لسان الله و دست تو یدالله میشود. انتهاي راه این است که دیگر «من» و دوست داشـتنی هـاي مـن نیست، «او» است. چنین لذتهایی هم در دین هست که «او» بشویم. میخواهیم به جایی برسیم که «مـا » نباشـیم، «او» بشـویم. براي به اینجا رسیدن، باید تکلیف خودت را با رنج معلوم کنی.یکی از موضوعات مهم، نحوه برقراري ارتباط بین مبارزه با نفس و سایر مفاهیم دینی است. مثلاً "رابطه عبادت بـا مبـارزه بـا نفـس چگونه است؟ " عبادت، مقوله اي غیر از هواي نفس است. عبادت در واقع ارتباط مستقیم با خدا است.

رابطه این دو اینطور است که اگر کسی از صبح تا ظهر مبارزه با نفس کرده باشد، نماز ظهر و عصـر بیشـتر بـه او مـزه مـی دهـد و عبادتش رونق پیدا میکند. نماز، جایزه آن مبارزه است. نماز مثل لقاءالله است. عبادت، اگر چه ارتباط مستقیم با خدا است ولـی ایـن مطلب هم در چگونگی آن نقش دارد که قبل از عبادت چه کار کردهاي؟ تو در برون چه کرده اي کـه الان مـی خـواهی درون خانـه بیایی؟!

مرحله اول و دوم خداشناسی

اولین نتیجهٔ درك واقعیت دنیا : در مشکلات و رنجهاي فردي به دنبال مقصر نباشیم . دومین نتیجهٔ درك واقعیت دنیا : به دلیل فرصتهاي تنفسی که داریم، شاکر خدا میشویم سومین نتیجهٔ درك واقعیت دنیا: رنج و ناخوشی نسبت به «گذشته، حال و آینده» پیدا نمیکنیم انتخاب بین علاقه ها، یعنی کنار گذاشتن یک علاقه به نفع علاقهٔ دیگر؛ و این یعنی مبارزه با نفس «مبارزه با نفس» جزء لاینفک حیات انسان است و الّا یا حیوان بود یا فرشته، خدا دوست دارد تو محکم و سخت تربیت بشوي. بزرگ شدن و آدم شدن انسان که ذیل معرفت شناسی انسان اسـت، قبـل از آغـاز بحث از خدا مطـرح اسـت؛ همـانطور کـه رسـول خـدا(ص) فرمـود: «مـنْ عـرَف نَفْسـه فَقَـد عـرَف ربـه.»(مصباح الشـریعه/ ۱۳وغررالحکم/۴۶۳۷.)

نگاه «معرفت نفس»ي و انسان شناسانه به این بحث اینگونه است که:

«انسان علاقههـاي مختلفـی دارد. وقتـی مـی خواهـد بـین علاقه هایش انتخاب کند، باید یک علاقه را به نفع علاقه اي دیگر کنار

بگذارد و مبارزه با نفس از اینجا شروع میشود.» علاقه هاي كمتر و بی ارزش تر، رو هستند و علاقه هاي با ارزش تر، پنهان هستند. انسان باید از یکسري از علاقه ها بگذرد تا بتواند به علاقه هاي عمیق تر برسد. (تا اینجا بحث معرفت نفس است و هنوز صحبتی از خدا به میان نیامده.)

مبارزه با نفس جزء لاینفک حیات آدمی است و براي همین آفریده شده است و الّا یا حیوان بود یا فرشته. انسان وقتی میخواهد خوب بشود، باید بر سر راه خوب شدنش مانع باشد و مانع یعنی اینکه برخی از خوبی ها را دوست نداشته باشی و بعضی از بدي ها را دوست داشته باشی ولی از آنها عبور کنی. مرحله «اول» خداشناسی این است که دوست داشته باشیم به خاطر خدا رنجها را بپذیریم. بهترین راه برخورد با رنجها، علاقه پیدا کردن به زجر کشیدن در راه خدا است. و بهترین راه برخورد با تلخیهاي دنیا، انکار آنها نیست، بلکه یادآوري آنها است و اینکه به عشقی زندگی کنیم که اساساً دوست داشته باشیم به دلیل رسیدن به آن عشق، این تلخیها را بپذیریم. بهترین راه برخورد با رنج هاي دنیا این است که از رنج بردن لذت ببري و بگویی من عشقی را دوست دارم که حاضر باشم به خاطر آن همه این رنجها را پذیرا باشم. نه اینکه بگویی اگر رنج پیش آمد، به خاطر آن عشق، اشکالی ندارد.

این مطلب، مرحله اول خداشناسی و ارتباط با خدا است که دوست داشته باشیم به خاطر خدا سختی ها را بپذیریم.

آدم در مرحله اول به جایی میرسد که بگوید: خدایا آیا میشود که من به خاطر تو رنج بکشم؟ کسی که دوست ندارد به خاطر خدا زجر بکشد، نه خودش را شناخته است و نه خدا را. کسی که دوست دارد به خاطر خدا زجرها را پذیرا باشد، از رنج راضی است و خدا هم از او راضی است و مدام به خدا نزدیک تر میشود؛ ولی یک نگرانی وجود دارد و آن هم جهنم است که دستمایه مناجات او میشود. امیرالمؤمنین(ع) کسی است که تمام زجرهاي دنیا را برده است ولی نگران زجر آخرت هم هست و از ترس آتش جهنم، گریه میکند.مرحله «دوم» خداشناسی و ارتباط با خدا، «تعیین نوع رنج» توسط خدا است مرحله دوم این است که خداوند میپرسد آیا دوست داري در راه من زجر بکشی؟ بنده میگوید بله. خداوند میگوید: پس من خودم به تو زجر میدهم و زجر را تعیین میکنم. مثلاً اگر شما دوست دارید صدقه بدهید، خدا انتخاب کند که چه چیزي را باید صدقه بدهید. اگر قرار باشد خدا نوع زجر را تعیین کند، میداند که چه زجري را انتخاب کند که ضدحال باشد. البته خدا مهربان است و ظرفیتها را رعایت میکند. عاشق خدا یعنی کسی که حتماً باید در راه خدا زجر بکشد و همه زجرها را باید تا آخر بکشد ولی خدا به هر کسی این اجازه را نمیدهد. خداوند در این عالم فقط به یک نفر اجازه داد که این راه را تا آخر برود و آن هم امام حسین(ع) بود . "انسان براي یک مبارزه و جنگ درونی، یعنی مبارزه با تمایلات خود آفریده شده است " اصلیترین ویژگی انسان که در تعریف او باید لحاظ شود این است:

«انسان داراي تمایلات متفاوت و متعارض آفریده شده است که معمولاً بر سر دوراهی بین این تمایلات قرار میگیرد، به این دلیل، به او حق انتخاب داده اند و براي انتخابهاي خوبش به او ارزش میدهند»

سایر ویژگیهاي انسان از جمله اینکه میتواند علم و آگاهی به دست بیاورد همه براي این است که بتواند خوب و درست انتخاب کند. انسان وقتی از بین تمایلات متفاوتی که در وجودش هست، انتخاب میکند، لاجرم باید بعضی از تمایلات خود را قربانی کند. از اینجاست که بحث مبارزه با نفس شروع میشود.

فیلتر ولایت

براي امتحان نهایی عدم خودخواهی نفس، خدا فیلتري به نام «ولایت» قرار داده است ،کسی که بخواهد مستقیم از خدا دستور بگیرد ، نه از ولی خدا، متکبر است .اگر قرار است حرف خدا را بشنویم، این پیامبر است که حرف خدا را میرساند. کسی که میگوید: «خدایا! من میخواهم مستقیم از خودت دستور بگیرم، نه از پیامبر و ولی تو» او متکبر است. خدا میفرماید: «تو وقتی حقیقتاً پا بر روي انانیت خودت گذاشته اي و تسلیم من شده اي که نه تنها دستور مرا گوش بدهی، بلکه دستورات هر کسی که من گفتم را هم گوش کنی.» گوش کردن دستورات هر کسی که خدا گفته است؛ یعنی ولایت است. ولایت، نقطه نهایی مشخص شدن پاکی انسان است. ولایت همان چیزي است که ابلیس نتوانست بپذیرد و بعد از ۶۰۰۰ سال معلوم شد دروغ میگفته است و هنوز انانیت دارد. وقتی کسی مذهبی شد، خدا آزمایش ها و امتحانات را براي سنجش تکبر او در مقابل ولی خدا شروع میکند. مذهبی ها وقتی زمین میخورند، ضدولایتی هاي ویژه اي میشوند. مثلاً ببینید چه کسی حضرت علی(ع) را به شهادت رسانید؟ هم عرض اهمیت میلاد امیرالمؤمنین(ع) در خانه خدا، لحظه شهادت امیرالمؤمنین(ع) است و اینکه به دست چه کسی به شهادت رسید. «ابن ملجم » یک آدم لامذهب و بیدین نبود، او یک فرد مذهبی و متدین بود. ابن ملجم کسی بود که یک گوشه از نفس خودش را در مورد ولایت پذیري نگه داشته بود و پنهان کرده بود ولی آن را حل نکرده بود. ابن ملجم کسی بود که مؤمنین یمن از میان خودشان او را به عنوان بهترین ها انتخاب کردند و به نزد علی(ع) فرستادند. وقتی امیرالمؤمنین(ع) به والی یمن نامه نوشت که ده نفر از بهترین هاي خود را انتخاب کنید و به نزد ما بفرستید، اهل یمن ابتدا صد نفر از خوبان خود را انتخاب کردند و آنها از بین خود هفتاد نفر و بعد سی نفر انتخاب کردند و آنها در نهایت ده نفر را انتخاب کردند و به نزد علی(ع) فرستادند. وقتی این ده نفر به نزد علی(ع) رسیدند ابن ملجم جلو رفت و در مقابل علی(ع) ایستاد و پس از اقرار به ولایت امیرالمؤمنین(ع) با سخنان زیباي خودش، خدمت علی(ع) عرض ارادت کرد. بعد از اینکه سخنانش تمام شد امیرالمؤمنین(ع) نام او را پرسید. و او گفت من ابن ملجم مرادي هستم. اینجا بود که علی(ع) یک دستش را بر روي دست دیگر زد و فرمود: انا الله و انا الیه راجعون...

حب اهل بیت

"راه چاره براي زمین زدن نفس، روضهٔ اباعبدالله(ع) و اعلام برائت از دشمنان اهل بیت(ع) است " مصائب اهل بیت(ع) و روضه هاي امام حسین(ع) نفس آدم را میکُشد و اثر مستقیم بر تضعیف انانیت انسان دارد. اگر کسی با روضه ها و در کنار قتلگاه درست نشد، جاي دیگري نرود. اگر کسی مقابل مصائب اهل بیت(ع) زانو نزد، مقابل اوامر، فضائل و عدالت اهل بیت(ع) هم زانو نمی زند.

رابطه هوای نفس با ایمان ، تقوا ،اخلاص

مبارزه با هواي نفس يعنی «رعايت دستورات الهی» و نام قرآنی «رعايت دستورات الهی»، «تقوا» است . اينكه در قرآن بر رعايت تقوا توصيه شده، يعنی مواظب دستورات خدا باش. اگر با دستورات الهی، مبارزه با نفس كنی، معنايش همان تقـوا اسـت، چنانكـه حضـرت علـی(ع) فرمودنـد: «إنَّمـا هـی نفَسـی اَروضُـها بِالتّقوي» (نهج البلاغه/ نامه ۴۵)

دستور كه از بالا بيايد، يک چيز ديگر است. فقط با دستور از بـالا اسـت كـه هواي نفس كشته ميشود. " ايمان؛ انگيزه لازم براي مبارزه با نفس تقوا؛ برنامۀ مبارزه با نفس " ايمان، براي شما هدف تعيين ميكند تا بتوانی با انگيزه و شوق از اين ميدان پرخطر عبور كنی. ايمـان بيان ميكند كه خرابی اين دنيا حكمتی داشته كه به نفع تو بوده است و كسی كه تو را در اين شرايط قرار داده، برنامه هم داده است؛ بيا و به او اطمينان كن. بعد از پذيرش ايمان، برنامه عبور از اين ميدان مين، تقوا است. جواب به اين سؤال كـه الان چگونـه بايـد حركت كنيم و كدام يک از دوست داشتنی ها را بايد كنار بگذاريم، آغاز ديانت است.

مراحل مبارزه با نفس

۱ .عقل در مقابل هواي نفس
۲ .ايمان در مقابل هواي نفس
۳ . ولايت در مقابل هواي نفس

مسير مبارزه با نفس،در نهايت به مديريت مبازه با هواي نفس توسط ولايت منجر ميشود. اگر در اوايل مبارزه با نفس، عقل درمقابل هواي نفس بود؛ در مراحل بعد ايمان است كه در مقابل هواي نفس قرار ميگيرد و بعد، نهايتاً اين ولايت است كه در مقابل هواي نفس قرار ميگيرد.

۱ .عقل در مقابل هواي نفس:

عقل توصيه ميكند كه دورترين منافع را ببين ولی هواي نفس تو را دعوت به سطحی ترين منافع می كند.

۲ .ايمان در مقابل هواي نفس:

ايمان، هدف و انگيزه را ايجاد می كند ولی هواي نفس تلاش ميكند ايمان شكل نگيرد. اگر كسی از هواي نفس تبعيت كند، ايمان را از دست ميدهد.

۳ .ولايت در مقابل هواي نفس:

براي مبارزه با نفس، برنامه ريزي لازم است. و«تقوي» و برنامۀ مبارزه با نفس است كه روش تضعيف «من» را بيان ميكند. براي تضعيف «من» بايد دستورات را از خدا بگيري و اين دستورات را ولی خدا بايد به تو ابلاغ كند. پس در اين مرحله، هواي نفس در مقابل «ولايت» قرار ميگيرد و براي مقابله با هواي نفس بايد دستورات ولی خدا را بپذيري.

قدم اول مبارزه با هوای نفس

ما براي درك مبانی و راه هاي مبارزه با هواي نفس بايد آموزش ببينيم و يک برنامۀ آموزشی داشته باشيم. بايد به دنبال آموختن علم جهاد با نفس باشيم. البته ممكن است اين علم را «علم اخلاق» يا «علم تربيت» و يا به تعبير بهتر «علم تهذيب نفس» بنامند، ولی در واقع اين دانش به تعبير اميرالمومنين(ع) آگاهی از «نظام دين» است.اولين قدم «مبارزه با نفس» پس از آگاهی: داشتن نگرش «بدترين دشمن» با همۀ پيچيدگيهاي روح انسان كه موجب شده معرفی اولين قدم بسيار سخت باشد، يک اقدام را به عنوان اولين قدم ميتوان معرفی كرد و آن هم اينكه انسان در مسير مبارزه با هواي نفس، در اولين قدم به دنبال اين باشد كه نگرشی كه به نفس بايد پيدا كند، همان نگرشی باشد كه به بدترين دشمن خود دارد. يعنی نگرش انسان به «نفسِ خود» و به «انانيت خود» بايد به گونه اي باشد كه او را موجود بسيار بدي بداند و از او يک برداشت دشمنانه داشته باشد. آگاهی كفايت نميكند؛ بايد نگاه ما به نفس بسيار با ثبات و عميق باشد و اين نياز به دقت و صرف وقت دارد؛ كه ضمن مبارزه با هواي نفس بايد انجام بگيرد. «دشمنی با نفس» همۀ خوبی ها را می آورد. همۀ خوبب ها و زيبايی ها بدون «زيرپا گذاشتن نفس»، سرانجام از دست ميروند! يقيناً اولياء خدا مثل حضرت امام(ره)، آيت االله بهجت(ره)، و امثال آيت الله حقشناس (ره) و آيت الله خوشوقت(ره) ابتدا همـين گونـه قدم ها را برداشته اند كه به جايی رسيده اند. فرزند آيت االله العظمی بهجت (ره) نقل ميكند كه از ايشان پرسيديم حضرت امام (ره) در عرفان عملی هم كـار كـرده بـود؟

می فرمود: بله. بعد گفتم شما از ايشان چيزي بگوييد. پدرم فرمود: يک دفعه منزل ايشان مهمان بوديم و خورشت قورمه سبزي آورده بود و خودش نخورد. من پرسيدم براي چه نمی خوري؟ گفت: خيلی دوست دارم، ميخواهم نخورم. چون خيلی ايـن غـذا را دوسـت دارم، ميخواهم نخورم.

(گفتگوي حجت الاسلام علی بهجت با خبرگزاري فارس؛۹۲/۰۳/۰۶)

وقتی آيت االله بهجت می خواهند از مراتب عرفان عملی امام(ره) يک مثال يـا خـاطره ذكـر كننـد، از غـذايی كـه دوسـت دارد، امـا نمی خورد حرف ميزند. آيت االله بهجت می توانستند از ميزان معرفت امام(ره) به خدا، يا از محبتشان به اهلبيت، يا حتـی از تقيدشـان به نماز اول بگويند، اما چرا از مخالفت با يک دوست داشتنی مثال می زنند؟ براي اينكه كسی كه نفسش را زيـر پـايش بگـذارد، هـم معرفت به خدا پيدا ميكند، هم علاقۀ به اهل بيت و هم تقيد به نماز اول پيدا ميكند. ضمن اينكه شما هـر وجـه مثبـت ديگـري را دربارۀ يک آدمی بگوييد، اگر اهل اين نباشد كه نفسش را زير پايش بگذارد، آن زيبايی ها و خوبی هايش سرانجام از دست ميرونـد و چه بسا روزي تبديل به زشتی شوند. در موضوع مبارزه با نفس يک راز مهم وجود دارد كه اگر به اين راز پی ببريم، ريشۀ بسياري از حوادث تاريخی و حتی حوادث كنونی منطقه را می فهميم. مثلاً اين روزها شما برخی از تصاوير مربوط به وحشيگري و جنايت تروريست ها را ديده ايد كه چگونـه آدم هاي بی گناه را زنده زنده به آتش می كشند يا بچه ها را سر ميبرند و تيرباران می كنند، اما چه ميشود بعضـی هـا بـه ايـن حـد ازرذالت می رسند؟ چرا قابيل كه اهل عبادت بود يكباره دست به جنايت زد؟

چه شد كه در كربلا عده اي نمازخوان بدترين جنايت تاريخ بشر را انجام دادند؟ چون می دانيد كه قابيل آدم كافري نبود، حتی اهل عبادت بود و براي خدا قربانی داده بود و فقط قربانی او قبول نشد؛ مثل خيلی از كارهاي خوبی كه ما انجام می دهيم و قبول نمی شود. ولی چه شد كه يكباره دست به جنايت زد؟ امروز هم در سوريه، تروريست هايی كه به ظاهر مسلمان هستند، آنقدر وحشيانه آدم می كشند كه بی سابقه است؛ از كافران و ملحدان كمتر چنين قساوت ها و جنايت هايی ميبينيم. دليل ايـن وحشـی گـري از سـوي كسانی

که اهل نماز و دیانت هستند چیست؟ اگر یک آدم مذهبی مبارزه با نفس نکند، ممکن است جنایت هایی بکند که از کفار هم برنمی آید.

خوارج مذهبی ترین گروهی که با امیرالمؤمنین(ع) جنگیدند و شکم زن حامله را دریدند. آیا اینها نشان نمی دهد کسی که یک مقدار مذهبی شد و اهل دین و دیانت شد ولی مبارزه با هـواي نفـس نکـرد،خیلـی وحشـی میشود؟ شواهد تاریخی نشان میدهد اولین جنایت تاریخ، یعنی قتل هابیل توسط قابیل از همین نوع بوده و بزرگترین جنایت تاریخ درکربلا هم از این نوع بوده است.

قدم دوم مبارزه با هوای نفس

براي باور کردن دشمن بودن نفس میتوان از تلقین، تفکر و تذکر استفاده کرد. در روح انسان تمایلاتی وجود دارد که معمولاً با تعبیر «نفس» و یا «هواي نفس» از آن یاد می کنند و می تواند عامل جهنّم ما بشود.در روح انسان هم مانند جسم انسان، سموم و آلودگی هایی هستند که باید آنها را دفع و دفن کرد.بـه علاوة اینکه نفس، دشمن هم هست. آنقدر که این دشمن درونی، انسان را به لجن می کشد، دشمن بیرونی نمیتواند انسان را به لجن بکشد. اگر نفس خود را دشمن خودت بدانی، از اسیر شدن در دست این دشمن خطرناك میترسی. اسیر نفس شـد اولیاء خدا هم مراقب بودند که مبادا اسیر نفس شوند. آیت الله بهجت می فرمودند:

«آن چه معاویه و یزید بالفعل داشتند ما بالقوه داریم. و خیلی به خود مغرور نشویم این طور نیست که آنها از جهنم آمده باشند و ما از بهشت. به خدا پناه میبریم!» (در محضر بهجت/ شماره ۲۷۱)

یعنی نفس آنقدر با مـا دشـمن اسـت کـه می تواند با ما این کار را بکند و ما را به جایی برساند که مانند شمر و یزید و معاویه باشیم.اگر واقعـاً نفـس را دشـمن خـود بـدانیم،همیشه با شک و سوءظن با آن برخورد میکنیم. دومین قدم عزم است؛ یعنی «بناي مبارزه با نفس» داشته باشیم.خود «بناي مخالفت با نفس» نجـات دهنـده است. قدم دوم عزم است؛ یعنی به صورت جدي بناي مبارزه با نفس داشته باشیم. یعنی بنا داشته باشیم کـه حـرف نفـس خـود را گـوش نکنیم و او را ذلیل کنیم. وقتی انسان بنا داشته باشد که نفسش را تحویل نگیـرد، ممکـن اسـت یـک جـایی از دسـتش در بـرود و اشتباهی بکند، اما خدا دست او را خواهد گرفت. لذا در روایت آمده است که وقتی مؤمن بنا دارد با نفس خود مبارزه کند، اگـر زمـین بخورد خدا او را بلند میکند و باز هم مبارزه را ادامه می دهد. یکی از لوازم بنا داشتن براي مبارزه با نفس صبر و رضایت است. یکی از راههاي کسب و تقویت عزم، دعا است. عزم و بناي مبارزه با نفس را باید از خدا بخواهیم. دعا و خواستن از خدا براي عـزم و بنا داشتن لازم است. اگر با خدا مناجات کنیم و از او بخواهیم، خدا حتماً کمک میکند. بسیاري از شهدا وقتی واقعاً از خـدا شـهادت می خواستند و اعلام آمادگی می کردند، خدا هم عزمشان را تقویت میکرد و شهادت را برایشان رقم میزد. یکی از مهمترین آثار تربیتی ذکر کربلا و روضهٔ امام حسین(ع) این است که مهمترین جایی است که لحظات جدایی از حب نفس را میتوان تجربه کرد. میگویی: «خدایا! من دیگر براي خودم گریه نمیکنم. براي نیازمندیهاي خـودم نیسـت، بـراي کسـی گریـه میکنم که در کربلا به روي زمین افتاده است...» دیگر «خودت» مطرح نیستی.

قدم سوم مبارزه با هوای نفس

سومین مرحله مبارزه با نفس؛ داشتن «برنامه» است.ترك گناه نسبت به انجام کار خوب اولویت دارد بعد از عزم، نوبت برنامه است.

یک برنامهٔ چند وجهی که طی آن باید بطور همزمان به چند نوع فعالیت اقدام کرد،که البته از جهـت اهمیت ممکن است یکسان نباشند ولی در کنار هم قابل اجرا هستند. قبلا گفته شده کسی نباید با سلیقه خودش مبارزه با هواي نفس کند، بلکه باید طبق دستور مبـارزه کـرد.اگـرمبارزه با نفس، طبق دستور نباشد مبارزه با نفس نیست؛ بلکه پرداختن به نفس است. راز دسـتورات الهـی هـم اینجا معلوم میشود که اصلاً خدا چرا دستور داده است. دستور، لطف خداست و بیشتر ما را رشد میدهد.

دستورات در تقسیم کلی دو نوع هستند:

۱-دستور به ترك بدي ها

۲-دستور به انجام کارهاي خوب. اکثر دستورات دینی، دستور بـه ترك کارهاي بد هستند؛ یعنی اکثراً سلبی هستند نه ایجابی ولی دستوراتی ماننـد نمازخوانـدن، وضو گرفتن و کسب درآمد، ایجابی هستند. همانطور که قبلا گفتیم انسان می تواند همزمان چند دستور را اجرا کند، انسان «دستور به ترك» را همزمان با «دستور به فعل» میتواند اجرا نماید. بین دو دستور (ترك گناهان و انجام کار خوب)، ترك گناه بر انجام کار خوب اولویت دارد؛ اولویت داشتن ترك گناه به این معنا است که مواظبت بر ترك گناه باید بیشتر از مواظبت براي انجام کار خوب باشد. انسان موفق، کسی است که میتواند بیشتر با نفس خود مخالفت کند. در غرب انسان را فریب می دهند و مدام به او میگویند: «تو حق انتخاب داري»! بله انسان حق انتخاب دارد ولی این انتخاب فرع بر چیز دیگري است. انسان براي این حق انتخاب دارد که بتواند ارزش افزوده تولید کند و وقتی میتواند ارزش افزوده تولید کند که بتواند خلاف میلِ خودش عمل کند. اگر کسی طبق میل سطحی اولیه، غریزي و حیوانی خود عمل کند، از انتخاب خود استفاده نکرده است. اگرکسی بخواهد از این حق انتخاب استفاده کند، به نوعی باید علیه خودش (یعنی علیه علایق سطحی خودش) از این حق انتخاب استفاده کند. اصل ارزش و هویت انسان به این است که میتواند خلاق میل خودش عمل کند و این باعث تولید ارزش افزوده میشود. این مطلب به انسان بودن انسان برمی گردد با ادبیات فرادینی و غیر متدینانه هم میتوان آن را براي همهٔ مردم جهان جا انداخت. اخیراً در روانشناسی میگویند لزوماً انسان هاي با استعدادتر، موفق تر نیستند، بلکه انسان هایی که می توانند بیشتر با خواسته هاي خودشان مخالفت کنند، موفق تر هستند. پس موضوع مبارزه با علاقه، یک موضوع اصیل انسانی است؛ حتی قبل از اینکه دین به سراغ ما آمده باشد.

قدمهاي اول و دوم مبارزه با نفس در کلام حضرت امام(ره):

۱-تفکر (نگرشِ منفی به نفس)

۲-عزم (بناي مبارزه)

بعد از این مقدمات گفتیم که قدم اول براي حرکت، داشتن «نگرشِ به شدت منفی نسبت به نفس» است. یعنی باید نفس را دشمن خود بدانیم. دومین قدم، عزم است و اینکه بناي مبارزه با نفس داشته باشیم. حضرت امام(ره) جملات زیبایی در این مورد دارند. ایشان از قول مرحوم آیت الله شاه آبادي(ره) قدم اول را تفکر بیان کرده و میفرمایند:

«بدان که اول شرط مجاهده با نفس و حرکت به جانب حق تعالی «تفکّر» است» (شرح چهل حدیث/ص۶)

«نگرش» و «تفکر» در یک فضا هستند؛ نگرش با آگاهی حاصل نمی شود، بلکه باید وقت گذاشت و در مورد آن تفکر کرد. با تفکر

میتوان این تغییر نگرش را انجام داد. حضرت امام(ره) در ادامه، قدم دوم را «عزم» بیان کرده و میفرمایند: «منزل دیگر که بعد از تفکر از برای انسان مجاهد پیش می آید، منزل «عزم» است... و عزمی که مناسب با این مقام است عبارت است از بنا گذاری»(شرح چهل حدیث/ص۷)

این بنا گذاشتن، یعنی فرد بنا داشته باشد با علاقه هاي خودش مبارزه کند. باید بنا بر مبارزه با نفس داشت، اگر چه ممکن است چند جا هم موفق نشوید. توجه داشته باشید که بنا داشتن، با اراده کردن متفاوت است. اراده، هنگام فعل و انجام کار است. زندگی انسان با مبارزه همراه است، نمیتوان زندگی بدون جنگ داشت. بعد از «عزم» حرکت در دو جبهه آغاز میشود:

۱-عمل اعضاء

۲-عمل قلب «رضایت» و «شکر»؛

دو فعل قلبی که شما را تا بهشت میبرند. در ادامه بحث، پس از عزم، به حرکت میرسیم. بعد از اینکه عزم کردي و بنا را بر مبارزه گذاشتی، حرکت در چند جبهه آغاز میشود. یکی در جبهه «عمل با اعضاء و جوارح»؛ یکی در جبهه «قلب و روح». به بیان دیگر، «فعل» انسان را میتوان به دو قسمت تقسیم کرد:

«فعل بیرونی» که همان عمل با اعضاء و جوارح است و «فعل درونی» یا «باطنی» که در واقع عمل با قلب و روح است. هر یک از این دو نوع فعلِ درونی و بیرونی (فعل ظاهري و باطنی) میتوانند به دو بخش سلبی و ایجابی تقسیم شوند. لذا در مجموع چهار نوع فعل درونی و بیرونی داریم که بعد از عزم، باید این چهار کار را انجام داد.

- عمل با اعضاء و جوارح یا «فعل بیرونی» میتواند

۱-«انجام اوامر الهی» باشد و میتواند

۲-«ترك نواهی پروردگار» باشد.

بنابراین افعال ظاهري و جوارحی به ترك و انجام تقسیم میشوند؛ ترك کار بد و انجام کار خوب.

- عمل قلبی و روحی یا «فعل باطنی» میتواند

۱-«رضایت» باشد و میتواند

۲-«شکر» باشد.

افعال باطنی و قلبی نیز به «شکر براي داشته ها» و «رضایت براي نداشته ها» تقسیم میشوند. شکر جنبهٔ ایجابی دارد و رضایت جنبهٔ سلبی. «ترك گناه» و «رضایت» ارزش مندترند اما «نماز» و «شکر» مقدم هستند. گفتیم که فعل بیرونی شامل «ترك نواهی» و «انجام اوامر» الهی است. در میان اوامر الهی اولین کار نماز است. خداوند میفرماید: «إِنَّ الصلاةَ تَنْهی عنِ الْفَحشاء و الْمنْكَرِ» (عنکبوت/۴۵)

نماز در بین تمام کارهاي سلبی و ایجابی، اول است. اگر این کار ایجابی را انجام دهی، کارهاي سلبی را راحت تر میتوانی کنار بگذاري و انجام ندهی. همچنین خداوند میفرماید:

«و استَعینُوا بِالصبرِ و الصلاةِ» (بقره/۴۵)

یعنی باید از صبر و نماز براي طی مسیر کمک بگیریم. (البته ترك گناه ارزش مندتر و مهمتر است، اما نماز خواندن چون راحت تر است، تقدم و اولیت دارد. چون به ترك گناه-که سخت تر است- کمک میکند).

حضرت امام(ره) هم در ادامهٔ آن کلام می فرماید:

«بدان که هیچ راهی در معارف الهیه پیموده نمی شود مگر آنکه ابتدا کند انسان از ظاهر شریعت. و تا انسان متأدب به آداب شریعت حقه نشود، هیچ یک از اخلاق حسنه از برای او به حقیقت پیدا نشود، و ممکن نیست که نور معرفت الهی در قلب او جلوه کند و علم باطن و اسرار شریعت از برای او منکشف شود. و پس از انکشاف حقیقت و بروز انوار معارف در قلب نیز متأدب به آداب ظاهره خواهد بود.(شرح چهل حدیث/ص۸) حضرت امام(ره) در ادامه به یکی از عوامل مهم تضعیف عزم، اشاره میفرماید:

«جرئت بر معاصی کمکم انسان را بی عزم می کند، و این جوهر شریف را از انسان می رباید. استاد معظّم ما مرحوم ایت االله شاه آبادي -دام ظلّه- می فرمودند بیشتر از هر چه، گوش کردن به تغنّیات سلب اراده و عزم از انسان می کند.» (شرح چهل حدیث/ص۸)

یعنی اینکه موسیقی گوش کردن بیشتر از هر چیزي عزم انسان را تضعیف می کند. براي مبارزه با نفس ۴ عمل نیاز است که دو مورد ظاهري و دو مورد باطنی است.

در این اعمال، موارد ایجابی را رتبهٔ اول اقدام قرار می دهیم و بین کارهاي ایجابی، نماز جایگاه نخست را دارد. شکر هم فعل درونی ایجابی است چون در مورد داشته ها است ولی رضایت چون در مورد نداشته ها است، در فضاي سلبی قرار می گیرد. لذا همیشه شکر راحت تر از رضایت است.

پس «نماز» و «شکر» دو کار ایجابی داراي اولویت و تقدم هستند. (گرچه ترك گناه ارزشمندتر است. امام حسین(ع): «هم در مقابل آنچه دوست نداري صبر کن و هم در مقابل آنچه دوست داری.» در مرحلهٔ حرکت «چهار اقدام» را باید «با هم» انجام دهیم: شکر، رضایت، ترك کارهاي بد، انجام کارهاي خوب براي مبارزه با هواي نفس، «نگرش دشمنانه به نفس» و «عزم» را به عنوان قدم هاي مقدماتی بیان کردیم و بعد از این دو مرحله، رسیدیم به مرحلهٔ «حرکت». گفتیم در مقام حرکت، باید چهار اقدام را با هم انجام دهیم؛ یکسري اقدامات باطنی باید انجام دهیم و یکسري اقدامات ظاهري. در هر دو بخش اعمال باطنی و ظاهري باید «باهم» کار کنیم؛ نمیشود هیچ کدام را نادیده گرفت و براي یک مدتی تعطیل کرد و فقط به یک بعد پرداخت. اعمال ظاهري شامل «ترك کارهاي بد» و «انجام کارهاي خوب» است و در مقام اعمال باطنی نیز دو فعل عمده داریم: «شکر» و «رضایت». شکر اساساً یک فعل قلبی است که مربوط به چیزهایی است که داریم. رضایت هم یک فعل باطنی دیگر است که مربوط به چیزهایی است که نداریم. شکر و رضایت در واقع از یک جنس هستند و باید به طور همزمان انجام شوند. چون انسان همواره یک چیزهایی دارد که باید شکر آن را بجا آورد و یک چیزهایی ندارد که باید نسبت به آن رضایت داشته باشد. در میان کارهاي بد «ظلم به دیگران» از همه مهمتر و اولین گناهی است که باید ترك شود. «غیبت» جزء اولین ظلم هایی است که باید ترك شود. همانطورکه گفتیم، افعال ظاهري بر دو نوع هستند:

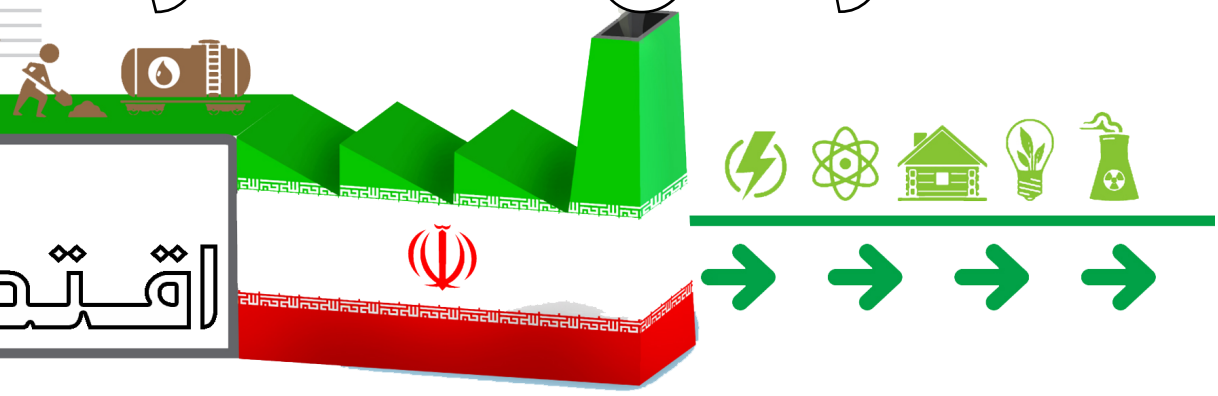
۱-کارهایی سلبی، یعنی کارهایی که نباید انجام دهیم

۲ -کارهاي ایجابی،یعنی کارهایی که باید انجام دهیم

در میان همهٔ کارهایی که نباید انجام دهیم، یکی را دین جلو آورده و اولویت داده و آن «ظلم نکردن به دیگران» است. یعنی در میان گناهان و کارهاي بد، اولین کاري که باید ترك شود «ظلم به دیگران» است و بعد از آن ترك «ظلم به خود» است

در میان کارهاي خوب، «نماز» مهمتر از همه است.

عدالت خواهی ساختارمند



وقتی یک جمع نخبگانی (دانشجویی) بخواهد در یک محیط اجتماعی اثرگذار باشد ابتدا باید بنا به اقتضای جامعه و محیط عَلَم و پرچم مطالبه و خواسته اش را بپا دارد و آن را بعنوان شناسنامه جریانی خود عنوان کند؛ شناسه فکری که حتما باید با استفاده از ابزارها و قالب های مختلف عملیاتی شود و به سرانجام برسد، نه عملیات بدون عَلَم و نه فکر بدون عملیات هیچ کدام به طور کامل موثر نیستند و صدالبته هر دو ابتر اند اگر بنا به مسائل و خواسته های اجتماع نباشند.

جامعه امروز ایران ضمن پتانسیل ها و ظرفیت های فراوان دچار معضلات و مصائب مختلفی است، تبعیض، رانت، فساد و فقر را می توان از مهم ترین مسائلی دانست که مردم (جامعه) نسبت به آن معترض اند و البته نظام اسلامی هم معتقد است در این حوزه ها باید بیشتر کار کرد و نواقصاتی در این زمینه وجود دارد .

ریشه این معضلات همه و همه از تقاطع سیاست و اقتصاد ناشی می شود، تقاطعی که بواسطه تعارض منافع افراد و گروه های قدرتمند معبری ایجاد کرده است که بی عدالتی بوجود آید.

بی عدالتی حزبی، سیاسی و یا تبعیض نیست، بی عدالتی می تواند همین عدم‌شفافیت ساختارها و نهادهای حکومتی باشد، بی عدالتی می تواند انتخاب اشتباه یک نماینده مجلس باشد زیرا طبق تعریف امیرالمومنین علیه السلام از عدالت کسی که لیاقت یک منصبی را ندارد نباید بر آن تکیه بزند.

پس عدالت را در مسئله کوچک و یا در مصداق ها زندانی کردن ظلم به عدالت است و مطمئنا خود ذات محدود کردن و تقلیل گفتمان و آرمان عدالت، نوعی بی عدالتی است.

نگاه ما به عدالت نگاهی کلان و گفتمانی از دریچه اسلام است، این که خوانش های مارکسیستی از عدالت ارائه شود و بخواهد عدالت را با ادبیات مارکسیستی و از پنجره نو مارکسیستی در جامعه ایرانی رواج بدهد و مطالبه کند این خود نیز عین بی عدالتی است به جامعه ای که زمینه و فرهنگ ایرانی اسلامی دارد.

با تمام این وجود نگاه سرمایه سالارانه از سمت و سوی غربی ها و حامیانشان در ایران و نگاه مارکسیستی اقلیت چپ گرا یا چپ اسلامی در درون کشور هر دو تهدیدهای بالفعل عدالتخواهی اصیل هستند که تنها راه مقابله با آن ها مفاهمه گفتمان اصیل عدالت و عدالتخواهی صحیح است، بجای نگاه سلبی در مقابل انحراف در عدالتخواهی باید خود پرچم عدالتخواهی اصیل را عَلَم کنیم و خوانش اسلامی عدالت را که با روح جامعه همخوانی دارد، تبیین و تشریح کنیم.

اتفاقا طبق این نوع تعاریف تفکر سازش و غربگرایی عینا بعنوان گفتمانی ضد عدالت است و حمایت و مطالبه گفتمان مقاومت در همه ابعاد عینا عدالتخواهی است، زیرا ما میخواهم گفتمان سالم و مترقی را بجای گفتمان لیبرالی و افراد متدین را بجای افراد اشرافی غربگرا قرار بدهیم و این (هر چیزی سر جای خودش قرار گرفتن) عین عدالت است.

این توضیحات در جهت بسط عدالتخواهی به سطح جهانی و گفتمانی است نه در سطح یک مصداق ساده و فردی !

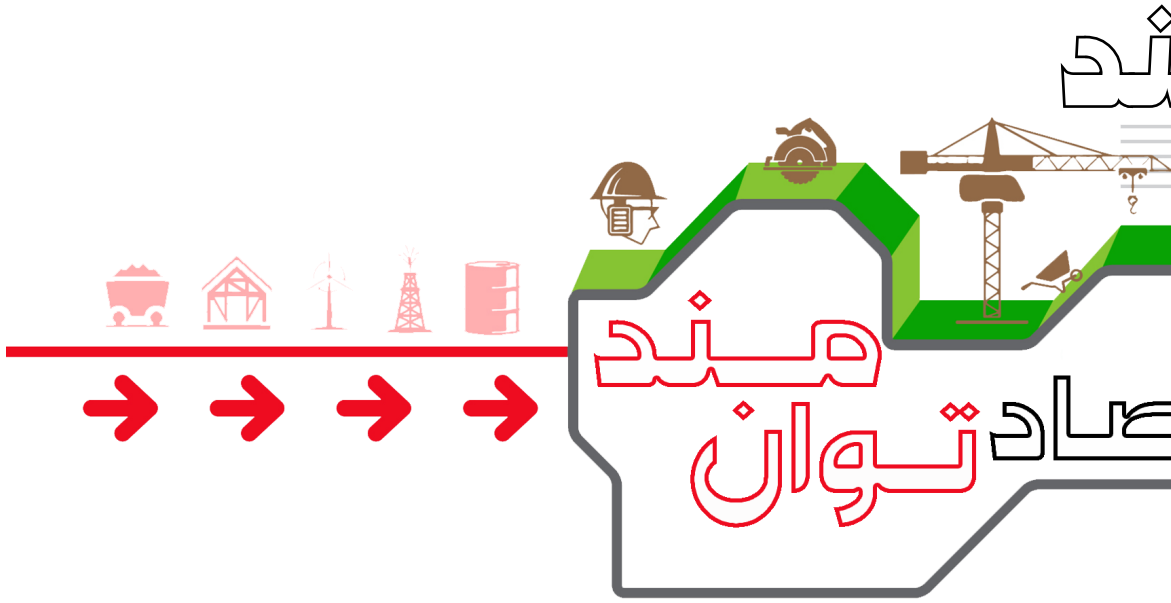
اما مسئله این است که چه نوع عدالتخواهی؟ عدالت را از چه دریچه ای مطالبه کنیم؟

ما عبارت "عدالتخواهی ساختارمند" را راه حل می دانیم، ساختارمند در وهله اول یعنی قانون مند، ما معتقدیم هر لحظه ای که به جهت عدالتخواهی از قوانین عبور کردیم خود به بی عدالتی دامن زدیم.

عدالتخواهی باید روح تمام ساختارها و سازمان ها باشد، باید فرهنگ و شخصیت پرسنل و نهاد ها فرهنگ عدالتخواهی باشد؛ یعنی این که قانون گذاری به سمتی پیش برود که عدالت در همه ابعاد پیاده شود، عدالتخواهان حمایت شوند و با مفسدین مبارزه قدرتمندی شکل بگیرد.

عدالت منحصر به برخورد قهریه قوه قضائیه نباشد و راه های بی عدالتی، فساد و تبعیض در جامعه بسته شود.

در وهله دوم در کنار مردم و مطالبه گران عدالت و ضمن اهمیت فراوان این خواسته عمومی بعنوان نیروی محرکه جامعه به سمت عدالت حقیقی باید ابتدا عدالت را به ساختارها، سازمان ها و متولیان امر تحمیل کرد! که این امر ضمن قانون گذاری انجام می شود ولی موضوع این است که باید به قدری به نها های مسئول فشار مطالبه گری عمومی وارد شود که دستگاه ها خود پیشانی عدالتخواهی



باشند و نه مخاطب عدالت خواهان!

همان گونه که با روی کار آمدن تیم مدیریتی جدید قوه قضائیه بساط و دکان عدالت بازی خیلی ها جمع شد و قوه قضائیه در جایگاه بهتری نسبت به گذشته قرار گرفت، در مجموع یعنی اینکه باید دستگاه های مختلف حکومتی و حاکمیتی خود از جانب ملت مجبور به عدالتخواهی شوند.

مردمی بودن و نه قبیله ای بودن عدالتخواهی، رعایت اخلاق در عدالتخواهی (نیت رسوا کنندگی نباشد)، قانونی بودن، وادار کردن سازمان ها به عدالتخواهی و بر طبق گفتمان اصیل اسلام بودن ویژگی های اصلی عدالتخواهی ساختارمند هستند، گفتمان عدالت در اسلام مولفه ها، واژه ها و فرآیندهای خاص و مقبول خودش را دارد نباید اجازه داد خوانش های مکاتب شکست خورده از جانب افراد نیمه موجه جایگزین عدالتخواهی اسلامی اصیل شود.

اما عبارت دوم شعار هجدهمین دوره جهاد اکبر به مسئله اقتصاد می پردازد،مسائل و معضلات اقتصادی بعنوان زایشگاه ها فسادها، بی عدالتی ها و صدالبته اعتراضات مردمی به نوع مدیریت جامعه، کلان مسئله ای شده است که نیاز به توانمند شدن دارد.

اقتصاد در ایران بعد از انقلاب اسلامی سعی در مردمی شدن داشت اما با روی کار آمدن تفکر لیبرالی توسط تکنوکرات ها باعث شد اقتصاد دولتی، تک محصولی و عملا لیبرالیستی اما از نوع وابسته اش باشد، وابستگی که با تشدید تحریم ها و تکانه های شدید ناشی از آن، تازه متوجه شد که باید درون زا باشد و برون گرایی صرف تهدید خطرناکی برای بقای حاکمیت است.

معضل اول: متاسفانه در ۴۰ سال از عمر این نظام اسلامی ۳۰ سال تفکری بر فضای اقتصاد حاکم است که اعتقادی به اقتصاد مقاومتی ندارد.

معضل دوم: دو دستگی در مدیریت اقتصاد کشور، بدین شکل که طیف حاکمیتی به دنبال اقتصاد مقاومتی و طیف حکومتی به دنبال اقتصاد لیبرالی است و این تناقضات شدید و دو دستگی هر اقتصادی را ضعیف و ضعیف تر می کند.

این معضلات و وابستگی اقتصاد ایران به نفت باعث شده که رهبر معظم انقلاب در دهه جاری مسائل اقتصادی را بعنوان شعار سال مطرح کنند و تلاش و جدیت مردم و مسئولین را مطالبه کنند، روح دستورات و مطالبات رهبری در مسائل اقتصادی بر پایه اقتصاد مقاومتی حمایت از تولید داخل و در یک جمله اقتصاد درون زا بر تکیه بر توان و ظرفیت ملت و کشور است.

این گزاره که ما ایرانی ها در عدم استفاده از ظرفیت ها و پتانسیل ها کشور اول جهان هستیم هم تهدید است و هم فرصت، تهدید زیرا ما نتوانستیم از ظرفیت ها در جهت رشد و پیشرفت خود استفاده کنیم و بلا استفاده مانده اند، فرصت است زیرا ما به شدت دارای ظرفیت های بزرگ هستیم که می تواند اقتصاد ما را به رشد و انسجام برساند.

برای این موارد که عرض شد ما باید "قوی شویم" توانمند شویم و اقتصاد ما باید توانمند شود یعنی از درون و بر دوش خود ما ساخته شود نه با کمک دیگری و امثال شرکت توتال که هر وقت خواستند بروند و هر وقت خواستند ماشه تحریم را بر سر اقتصاد وابسته و برون گرای ما بچکانند و دل نگرانی های مردمی را رقم بزنند.

نتیجه:

در آستانه گام دوم انقلاب ابر گفتمان انقلاب اسلامی باید در حوزه عدالت بهبود پیدا کند و به حد طراز انقلاب اسلامی برسد، این عدالت نیازمند جامعه ای عدالتخواه است و ساختارهای مبتنی بر فرهنگ عدالت خواهی و عدالت جویی، مهم ترین بخش و آسیب پذیر ترین قسمت در بحث بی عدالتی در مسائل اقتصادی است که البته این اقتصاد خود در جایگاهی که باید باشد نیست و با سیاست های کلی نظام نمی خواند در نتیجه باید از درون و توان و ظرفیت ملت ایران توانمند و ضد تحریم و ضربه شود.



مختصری از

اندیشه تشکیلاتی امام خامنه ای

۱ - یک کار تشکیلاتی یک کار جمعی خصوصیتش این است که فرد باید خودش را در جمع حل کند، گم کند؛ که این گم کردن عین باز یافتن به نحو درست است. چیزی کم نمی‌شود از آدم، چیزها افزوده می شود. من مثال می زنم به آن لیوان آبی که داخل آن یک حبه قند را شما می اندازید. این حبه قند یک چیز مشخصی است، به قدر خودش شیرینی دارد. وقتی در (لیوان آب) انداختی، تمام است، یعنی یک دانه از این ذرات ریزی که زیر دانادان می آمد و صدا می کرد و خودش را نشان می داد که هان! منم؛ یک دانه از اینها باقی نمی ماند، تمام حل می شود در آب.

در آنجایی که قبل از آن یا بعد از آن، ده حبه قند دیگر هم حل شده. اما به نظر شما از این حبه قند یک ذره اش از بین رفت؟ هیچ چیز از آن از بین نرفته است. این قند یک ذره کم نشد، بلکه یک خورده به آن زیاد شد. زیرا آن مقدار شیرینی که در این قند بود آن ریخته شد با شیرینی های دیگری که در قند های دیگر بود و در تمام اجزای این آب حل شد، سرایت پیدا کرد، چیزی هم از آن کم نشده، اما آن تشخص خودش را از دست داده، آن فردیت خودش را از دست داد؛ یک تشکیلات باید این جور باشد.

شکل کامل یک تشکیلات درست، این جوری است که فرد در جمع، حل بشود. این شکل درست تشکیلات است. البته کاری است در اصل آسان، اصلا انسان این جوری است، اما در تجربه و عمل ما که پنجاه سال در اختناق رضاخانی و محمدرضا خانی گذراندیم و اگر خود ما هم این پنجاه سال را با وجودمان لمس نکردیم، اما فرهنگش برای ما به ارث مانده است. ما بر اثر این تجربه طولانی حکومت مطلقه در ایران، در این پنجاه سال اخیر و البته در قبل از آن در ۲۵۰۰ سال اخیر، محکوم به نوعی فرد گرایی شدیم. البته شرقی ها کلا فرد گرایند، از قدیم تاریخ شرق، یک تاریخ فردگرایی است.

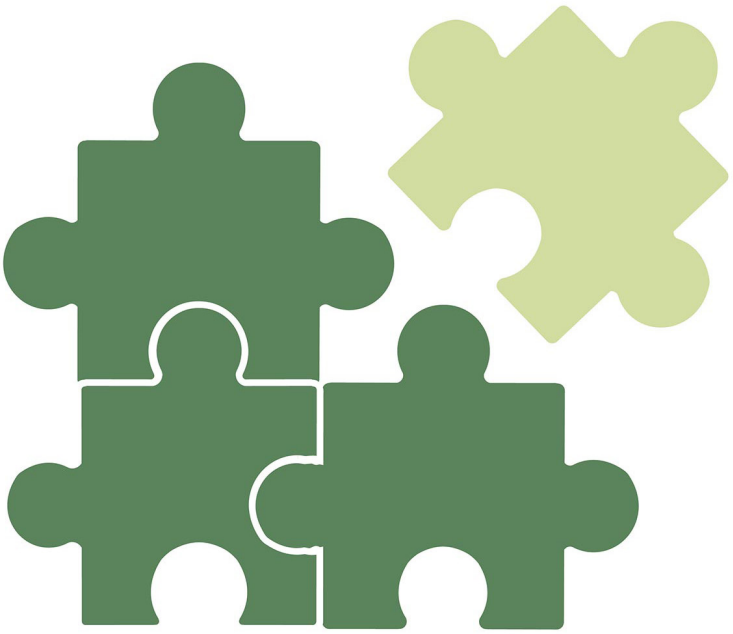
هنر شرق، موسیقی شرق، آهنگ شرق، ورزش شرق، آهنگ دسته جمعی آن طرف ها هست، انجا نیست، ورزش دسته جمعی آنجا هست، اینجا ورزشش کشتی است، مثلا آنجا ورزشش والیبال است، فوتبال است مثلا هنرهای گذشته، موسیقی، آن آهنگ دسته جمعی و یک ارکستر مثلا با همه انواع و اقسام و یک آواز برآمده ی از چندین حنجره یا چندین دست، این در هنر شرق نیست. اینها اگر هست خیلی کمیاب است. هر حال شرقی ها یک نوع فردگرایی در تارخشان هست. اسلام البته درست، نقطه ی مقابل این عمل کرده است.

اسلام همه چیز را جمعی دارد، حتی عبادت می دانید عبادت یعنی شخصی ترین کار آدم، کار آدم با خدا که هیچ ارتباط به کارهای معمولی دنیوی و همکاری و تعاون ندارد دیگر، رابطه ای ست بین انسان؛ آن عبادت نوع نیایش و تقدیست را می گویم، نه مفهوم عام عبادت، همین عبادتی که در ذهن مردم هم بیشتر هست؛ این یک رابطه انسان است با خدا. همین را اسلام می گوید دسته جمعی انجام بدهید؛ نماز جماعت، حج و... به هر حال ما از این روح جمعی اسلام دور ماندیم.

۲ - تشکیلات یکی از فرائض هر گروه مردمی است که هدفی را دنبال می‌کنند. تشکیلات یعنی نظم، یعنی تقسیم وظایف، یعنی ارتباط و اتصال، و زنجیره‌ای کار کردن؛ این معنای تشکیلات است. این چیزی است که نه فقط بد نیست، بلکه یک چیز خوب و بلکه یک چیز ضروری است. هیچ کاری در دنیا بدون تشکیلات پیش‌نمی‌رود؛ انقلاب اسلامی هم بدون تشکیلات پیش نرفت و پیروز نشد.

یک تشکیلات واحد، اولین و واضحترین معنایش این است که افرادی در این تشکیلات کار میکنند ، اینها به دنبال یک جهت واحدی، به دنبال گمشدهی واحدی میگردند، آنهم با همکاری و همراهی و همگامی با یکدیگر. پس اخلاق تشکیلاتی، یعنی اخلاق اسلامی؛ اخلاق تشکیلاتی، یعنی اخلاق اسلامیمنظم، یعنی چگونگی برخورد دوبرادر. دو همفکر، دو هم آهنگ، دو هم جهت.

اگر دو نفر از دو طرف که با هم صدو هشتاد درجه اختلاف جهت دارند میآیند به طرف هم، این یک جور برخورد است، این برخورد اصطکاک است. اگر کسانی با هم به یک جهت حرکت میکنند، این نوع دیگر این برخورد است؛ برخورد همکاری، همگامی، و همراهی است.



تشکیلات و کار تشکیلاتی

انسان و برنامه دو عنصر تشکیل تشکیلات فرهنگی: مدتی است ضرورت وجود تشکیلات فرهنگی بر سر زبان‌هاست. اما تاکنون قرائت‌های گوناگونی از آن شنیده شده است. تشکیلات مجموعه‌ای مستقل است که یک ماموریت خاص دارد و می‌تواند با نیت‌های انتفاعی و غیر انتفاعی تأسیس شده باشد. اصل تشکیلات سخت افزار آن نیست بلکه فلسفه وجودی تشکیلات را نرم افزار آن تشکیل می‌دهد. تشکیلات یعنی محل انسان سازی و کادر سازی. شهید مظلوم بهشتی می‌گوید: کار در تشکیلات باید آهنگ عبادت داشته باشد.

با نگاه به نقش پذیری افراد در تشکیلات، اعضا باید در لایه‌های مختلفی فراخور شخصیت آنها قرار گیرند و با هر عضو متناسب با لایه‌ی تشکیلاتی‌اش برخورد شود و نظام ارتقا در تشکیلات نیز باید بر اساس همین لایه‌ها باشد. چنانچه بخواهیم رفتارهای بین اعضای تشکیلاتی نهادینه شود باید:

- اعضای تشکیلات باید خیرخواه همدیگر باشند و توقعات را از همدیگر کم کنند.
- در تشکیلات باید ظرافت برخورد را رعایت کرد، یعنی اینکه با چه کسی، چگونه برخورد کنیم.
- معاونت دادن اعضا در کارهای همدیگر
-روحیه توصیه بایستی در بین اعضا وجود داشته باشد و اعضا همدیگر را به حسنات توصیه کنند و اعضا از کنار مشکلات همدیگر نباید به آسانی عبور کنند.
-بذل و بخشش باید درتشکیلات نهادینه شود و افراد نسبت به یکدیگر روحیه ایثا و فداکاری داشته باشند.

اینکه کار تشکیلاتی دو بازوی مهم دارد یکی انسان و دیگری برنامه، اعتقادی بود که شهید بهشتی به کار تشکیلاتی داشت. امروز در نظام تشکیلاتی انقلابی ما برای دو عنصر انسان و برنامه از روش تشکیلاتی دکتر بهشتی بهره می‌بریم که بسیار کارگشا است.

اهداف تشکیلاتی

هر تشکیلات برای رسیدن به اهداف خود، به دو عنصر انسان و برنامه نیاز دارد. تشکیلاتی که علاوه بر اهداف برون سازمانی، دارای اهداف درونی بوده و قصد تربیت اعضای خود را دارد یا اصالتاً برای تأمین نیروی انسانی همطراز در نظام، تأسیس شده است تشکیلات فرهنگی می‌خوانیم. در خصوص عنصر انسان؛ شناسایی، جذب، تثبیت، دفع، سازماندهی و به کارگیری و رشد انسان مد نظر قرار می‌گیرد و در خصوص عنصر برنامه، هدفگذاری، برنامه ریزی، اجرا، ارزیابی، اصلاح برنامه مد نظر کار تشکیلاتی است.

عناوین فوق دارای تداخل و ذومراتبی نیز هستند. مثلاً گاهی به کارگیری یک نیرو در راستای یک هدف بیرونی، خود موجب رشد درونی نیروست. یا گاهی نیروی درون تشکیلات برای ارتقای خود مجدداً مورد شناسایی‌های جدیدی قرار می‌گیرد که با شناسایی او در بدو ورود متفاوت است. در برنامه ریزی و اجرای آن هم، گاه نفس برنامه ریزی موجب رشد نیروهاست و از این جهت خود برنامه ریزی امری اجرایی و هدفمند و محتاج برنامه خواهد بود. از آن جا که بحث این نگاشته تشکیلات فرهنگی (تشکیلاتی که نیرویش مخاطبش نیز هست) است نه تشکیلات صرفاً برونگرا، باید دو مبحث اساسی برنامه ریزی فرهنگی و رشد نیرو را در کنار هم و در اولویت نسبت به سایر نکات تشکیلاتی مطرح کرد.

ویژگی‌های تشکیلات:

مجموعه‌ای از انسان‌های هم اندیشه است.

مجموعه‌ای از انسان‌های هم هدف که نقش‌های مکملی برای خود می‌سازند.

مجموعه‌ای از انسان‌ها که برای رسیدن به هدف استراتژی دارند.

مزایای کار تشکیلاتی:

اول: تشکیلات مجموعه‌ای از افرادند نه یک فرد. نیروی ده نفر بیش از نیروی یک نفر است. پس مزیت کار تشکیلاتی نسبت به کار فردی این است که اهداف با قدرت بیشتری پیگیری می‌شوند. در جهان امروز که همه چیز تبدیل به شبکه‌های بزرگ پیدا و پنهان شده‌است، اندیشه‌ی منفرد کار کردن تنها خیانت به آرمان‌هاست. حتی کار ارتباطی و چهره به چهره نیز باید شبکه‌ای هماهنگ را پشت سر خود داشته باشد وگرنه نمی‌تواند تکثیر و حمایت و تا ابد تغذیه شود.

دوم: تشکیلات مجموعه‌ای است سازماندهی شده. پس یک مزیت کار تشکیلاتی نسبت به کار جمعی اما سازمان نیافته، این است که در آن، نه از موازی‌کاری و نه از خنثی‌سازی کار دیگران خبری نیست. به عبارتی در کار جمعی بی سازمان، ما نیروی ده نفر را داریم اما به هدر می‌دهیم. در صورتی‌که در کار تشکیلاتی می‌توانیم از نیروی خالص و کامل ده نفر بهره‌مند شد.

سوم: نباید گمان کنیم سازماندهی، تنها از کسر نیروها جلوگیری می‌کند. تشکیلات در واقع نیروها را علاوه بر جمع کردن، در هم ضرب هم می‌کند. به عبارتی می‌شود گفت: نیروی ده فرد بیش از ده، نیروی فرد است.اگر کاری جنبه‌های مختلفی داشته باشد، دیگر یک نفر حتی به‌صورت نیمه هم نمی‌تواند به همه‌ی جنبه‌های آن به خوبی برسد. این همان بحث اهمیت نقش‌های مکمّل است. راز کارایی نقش‌های مکمّل این است که با وجود چند نیرو می‌توان بعدی از ابعاد توانایی هر نیرو را بر یک یا چند امر خاص تمرکز داد. تشکیلات ایده‌آل آن است که تواناترین نیرو را برای هر جنبه از کار، پیدا کرده و این‌گونه با حرفه‌ای کردن نقش‌های مکمّل، اهداف را بهتر دنبال نمود.آفات کار تشکیلاتی کردن یک آفت دل خوش کردن به یک تفکر مجرد است، یعنی فکر کنیم که حالا ما مشغول کاریم، دیگر بیشتر از این چه کار کنیم. بدون این که با مسائل جاری جامعه‌ی خودمان در تماس باشیم، بدون این که سعی کرده باشیم که نیازهای فکری و عملی را بشناسیم و حتی بدون این که به خودمان زحمت بدهیم که از زبان‌ها و دهان‌ها و ذهن‌ها، سوال کنیم که چه اشکالاتی و چه نیازهایی دارند، بنشینیم برای خودمان ببافیم. آفت بعد یک مقدار عجله است. عجله در کارها همیشه کار را خراب می‌کند. احساس این که دیر شده و شتاب و سرعت باید داشت، غیر از عجله دست و پاگیر است. یک لحظه تأنّی تحقیقا روا نیست، اما یک قدم با عجله هم یقینا موجب سرنگون شدن و ناکام شدن است. عجله نباید کرد.کار با عجله کار عمیقی نخواهد بود. شما کمتر کار عمیقی را پیدا می‌کنید که با عجله و سرهم کنی درست شده باشد. آن کاری که سرهم کنی درست می‌شود و با ماست مالی انجام می‌گیرد؛ آن کار، کار عمیقی قاعدتا نخواهد بود. ممکن است یک نقش خوب و زیبایی داشته باشد، اما عمقی ندارد.

دغدغه‌های رهبری پیرامون تشکیلات و اخلاق تشکیلاتی ضرورت وجود تشکیلات اگر چنانچه کسانی بخواهند برای انقلاب کار کنند و این‌ها متشکل نباشند، متجمع نباشند، نخواهند توانست از لحاظ کمیت آن کاری را بکنند که یک گروه متشکل انجام خواهند داد. تشکیلات یکی از فرائض هر گروه مردمی است که هدفی را دنبال می‌کنند. تشکیلات یعنی نظم، یعنی تقسیم وظایف، یعنی ارتباط و اتصال، و زنجیره‌ای کار کردن؛ این معنای تشکیلات است.خصوصیات کار و افراد تشکیلاتی یک کار تشکیلاتی خصوصیتش این است که فرد باید خودش را در جمع حل کند، گم کند؛ که این گم کردن عین باز یافتن به نحو درست است. چیزی کم نمی‌شود از آدم، چیزها به او اضافه می‌شود. من مثال می‌زنم به آن لیوان آبی که داخل آن یک حبه قند را شما می‌اندازید. این یک حبه قند یک چیز مشخصی است، به قدر خودش شیرینی دارد. وقتی در لیوان آب انداختی، تمام است، یعنی یک دانه از این ذرات ریزی که زیر دندان می‌آمد و صدا می‌کرد و خودش را نشان می‌داد که‌هان! منم؛ یک دانه از اینها باقی نمی‌ماند، تمام حل می‌شود در آب. در آنجایی که قبل از آن یا بعد از آن، ده حبه قند دیگر هم حل شده. اما به نظر شما از این حبه قند یک ذره‌اش از بین رفت؟ هیچ چیز از آن از بین نرفته است. این قند یک ذره کم نشد، بلکه یک خورده به آن زیاد شد. تشکیلات باید این جور باشد. شکل کامل یک تشکیلات درست، این جوری است که فرد در جمع، حل بشود. این شکل درست تشکیلات است.

یک تشکیلات واحد، اولین و واضح‌ترین معنایش این است که افرادی که در این تشکیلات کار می‌کنند به دنبال یک جهت واحدی، به دنبال گمشده‌ی واحدی می‌گردند، آن هم با همکاری و همراهی و همگامی با یکدیگر. پس اخلاق تشکیلاتی یعنی اخلاق اسلامی؛ اخلاق تشکیلاتی یعنی اخلاق اسلامی منظم، یعنی چگونگی برخورد دو برادر، دو هم فکر، دو هم آهنگ، دو هم جهت.

اخلاق عبارت است از آن وسیله‌ای که موجب می‌شود این حرکت و هم آهنگی میان این اجزا بدون اصطکاک، بدون سائیدگی، بدون زیان و خسارت انجام بگیرد، این اخلاق است.

دو کار را اخلاق اسلامی کلا به ما تعلیم می‌دهد، یکی این که با خلق‌ها و خصلت‌ها و خوی‌های بد در خودمان دائما مبارزه کنیم و آنها را خنثی کنیم. دوم این که اخلاق نیک و فضائل را در خودمان به وجود بیاوریم و رشد بدهیم؛ هر دو کار باید به موازات انجام بگیرد. مثلا یکی از اخلاق‌های مذموم و پلید، عُجب است. عُجب یعنی چه؟ یعنی خود شگفتی. یعنی از خودمان راضی باشیم. عیبش این است که تا خیلی از خودمان متشکر شدیم، متوقعیم همه از ما متشکر باشند.

در رابطه با اخلاق تشکیلاتی، اصل همین است؛ بایستی جوری باشد که انسان منیّت‌های خودش را، آن خودمحوری‌ها را در قبال جمع کنار بگذارد. خودمحوری‌ها در چند خصلت بد خلاصه می‌شود: یکی همین عُجبی بود که گفتیم. همین خودشگفتی. این یکی از آن بدترین خصلت‌هاست. این را علاج کنید با مقایسه خودتان با کسانی که بهتر و بیشتر و موثرتر از شما کار می‌کنند. علاج کنید با بزرگ کردن عیوب کارتان در ذهن خودتان و بالاخره به هر کیفیتی، این حالت را در خودتان بشکنید، یکی این است.

یکی دیگر کِبر است، یعنی خود را بزرگ دیدن. اگر تکبر چیز خوبی بود، باید اجازه تکبر به پیامبران و به اولیای خدا داده می‌شد، در حالی که این کار نشده. خدا تکبر و خودبزرگ بینی را در چشم پیامبران زشت کرده. تواضع یعنی خود را فرونهادن، خود را در طبقات نازل قرار دادن و این‌ها هم عملا همین کار را کردند.



نـقشی به بزرگی تاریـخ انـــسان

پیامبر اکرم (ص) می فرمایند:

« نِعمَ الوَلَدُ البَنَاتُ مُلَطِّفَاتٌ مُجَهِّزَاتٌ مُونساتٌ مُبَارَكاتٌ مُفَلِّيَاتٌ »

در این حدیث که در کتاب کافی نقل شده، پیامبر(ص) ویژگی روانی دختران را به زیبایی توصیف میکنند؛

کلمه‌ی "ملطفات" بر مسئله‌ی لطافت دختران دقت شده. "مجهّزات" حکایت از آماده بودن دختران برای کار و اقدام دارد. "مونسات" از ریشه‌ی اُنس است و به معنی انیس و مونس بودن دختران در خانواده می باشد. "مبارکات" برکت وجودی دختران را نشان میدهد و "مفلّیات" از نوعی ریزبینی و نگاه هنرمندانه و ظریف نگری دختران حکایت می‌کند.

همچنین در روایات دیگری از این تعابیر استفاده شده: "مُشفقات" به معنی مهربان و دلسوز بودن دختران، "مُمَرّضات" که از ریشه‌ی پرستاری است و به کارکرد مخصوص دختران در فضای خانواده اشاره می‌کند. و "مُبدیات" که کلمه‌ی بسیار لطیفی است و بیانگر این است که دختران در محبت، اُنس و لطف پیشگامی مقطعی دارند.

از کنار هم قرار دادن اینها می توان گفت که سرمایه های اصلی برای پیشرفت و تعالی انسانیت در اختیار جنس زن است یعنی خدای متعال سرمایه اصلی را در روح، جان و جسم او تعبیه کرده است و درواقع این طبیعت و ویژگی‌های خاص روحی و جسمی و معنوی مثل مهربانی، لطافت، ریزبینی و انیس و مونس بودن اورا برای انجام رسالت ها و مأموریت های بزرگی در زندگی آماده می‌کند.

و بر این اساس نقش های بسیار مهمی در برهه های مختلف برای یک زن تعریف می‌شود که عبارتند از:

نقش همسری، نقش مادری و نقش اجتماعی

نقش همسری:

پیوند ازدواج، فرصت آرام گرفتن در مجموعه‌ی خانواده و وسیله آرامش و آسایش روحی و دلگرم شدن به تداوم فعالیت زندگی برای هر دو جنس زن و مرد است و بدیهی است که نقش زن همچون مرد بسیار پررنگ و حتی مهم‌تر است در واقع چون زن در خانواده عنصر محوری است.

امام خامنه‌ای در اهمیت این نقش می‌فرمایند؛ «اگر میخواهیم مرد در داخل جامعه یک موجود مفیدی باشد، باید زن در داخل خانواده همسر خوبی باشد و الا نمی‌شود برای یک مرد بزرگ، همسر کاری را می‌کند که مادر برای یک بچهٔ کوچک آن کار را می‌کند؛ و زنان دقیق و ظریف، به این نکته آشنا هستند. طبیعت مرد، طبیعت خام‌تری نسبت به زن است و در میدان خاصی، شکننده‌تر است و مرهم زخم او، فقط و فقط نوازش همسر است حتّی نه نوازش مادر»!

نقش مادری

مادر خوب بچه خوب تربیت می کند؛ مادر نقش کلیدی در تربیت فرزند دارد.رهبر انقلاب در تبیین اهمیت نقش مادری اینگونه فرمودند:؛ «من شما [بانوان] را به "رهبری" قبول دارم! اگر شما زنها خوب شدید، هم مردها خوب می شوند هم بچه ها. بچه‌ها یعنی دخترها و پسرها. وقتی دخترها و پسرها خوب شدند یعنی نسل آینده یکسره خوب است. می‌دانید این به چه معناست؟

یعنی *کلید تداوم انقلاب دست شماهاست.*«نقش زنان حساس‌ترین، ظریف‌ترین، ماندگارترین و مؤثرترین نقش‌ها در حرکت تاریخ انسان و در سیر بشریت به سوی کمال است.»

«مادرِ خوب بودن از ریاست جمهوری هم بالاتر است! شغل اوّل زن تربیت فرزند است. نمیگوئیم شغل دیگر نداشته باشد، داشته باشد...اسلام مانع نیست اما اوّلین و اساسی ترین و پراهمیت‌ترین شغل زن، مادری است. اگر رئیس جمهور هم بشود، اهمیتش به قدر اهمیت مادری نیست».

امام خمینی(ره) نیز می‌فرمایند؛ «خدمت مادر به جامعه از خدمت همه کس بالاتر است.نقش زن در جامعه بالاتر از نقش مرد

است. شما اثبات کردید که مقدم بر مردها هستید. شما تربیت‌کنندهٔ مردها هستید.زنی که آگاهی و بینش خوبی از زندگی داشته باشد می تواند بچه های خوبی تربیت کند و خانواده خوب، سازنده جامعه خوب است، پس زنان در ساختن یک جامعه خوب نقش مهمی دارند و خوب و بد بودن جامعه رابطه زیادی با زنان آن جامعه دارد.

نقش اجتماعی:

زن در جامعه ما باید نقش تاریخ سازی و تمدن سازی خود را درک کرده و وارد میدان شود. باید خودش را برای ایفای نقش موثر خود به طور خاص آماده کند و ارزش و کرامت خود را به عنوان عامل مهم تأثیرگذار اجتماعی درک کند.

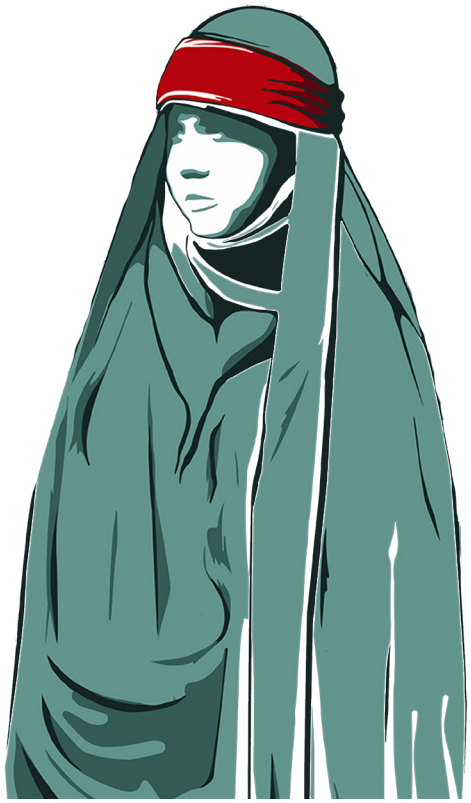
امام خمینی (ره) می فرمایند؛ «صلاح و فساد یک جامعه از صلاح و فساد زنان در آن جامعه سرچشمه می گیرد.»

بنابراین صلح و آرامش، موفقیت یا انحرافات، نارضایتی، ناپاکی و فساد خانواده و همچنین سرنوشت گروه های اجتماعی و افراد جامعه، به زنان آن جامعه وابسته است.این عبارت از امام خمینی(ره) بیانگر این جایگاه است: «زن نقش بزرگی در اجتماع دارد. زن مظهر تحقق آمال بشر است.»

"زن یکتا موجودی است که می تواند از دامن خود افرادی به جامعه تحویل دهد که از برکاتش یک جامعه، بلکه جامعه ها به استقامت و ارزش های والای انسانی کشیده شوند ومی تواند بالعکس آن باشد".نگاهی که درانقلاب اسلامی نسبت به حضور اجتماعی زنان شکل گرفت نگاهی بود که شاید قبل از آن در میان مسلمانان کمتر مورد توجه قرار گرفته بود. باتوجه به نزدیکی به ایام شهادت حضرت زهرا (س) مرور بخشی از بیانات مقام معظم رهبری و امام خمینی در رابطه با فعالیت های سیاسی اجتماعی این حضرت به درک عمیق تر این نگاه کمک میکند:

در زندگی معمولی این بزرگوار، یک نکته مهم است و آن جمع بین

۱)زندگی یک زن مسلمان در رفتارش با شوهر و فرزندان و انجام وظایفش در خانه از یک طرف و بین وظایف



۲)یک انسان مجاهدِ غیور خستگی ناپذیر در برخوردش با حوادث سیاسی مهم بعد از رحلت رسول اکرم(ص) که به مسجد می آید و سخنرانی و موضعگیری و دفاع می کند و حرف می زند و یک جهادگر به تمام معنا و خستگی ناپذیر و محنت پذیر و سختی تحمل کن است. از طرف دیگر،

۳)همچنین از جهت سوم، یک عبادتگر و بپادارنده نماز در شبهای تار و قیام کننده للّه و خاضع و خاشع برای پروردگار است و در محراب عبادت، این زن جوان مانند اولیای کهن الهی، با خدا راز و نیاز و عبادت می کند.

این سه بعد را با هم جمع کردن، نقطه درخشان زندگی فاطمه زهرا علیها السلام است. آن حضرت این سه جهت را از هم جدا نکرد. بعضی خیال می کنند انسانی که مشغول عبادت می باشد یک عابد و متضرع و اهل دعا و ذکر است و نمی تواند یک انسان سیاسی باشد. یا بعضی خیال می کنند کسی که اهل سیاست است چه زن و چه مرد و در میدان جهاد فی سبیل اللّه حضور فعال دارد اگر زن است، نمی تواند یک زن خانه با وظایف مادری و همسری و کدبانویی باشد و اگر مرد است نمی تواند یک مرد خانه و دکان و زندگی باشد. خیال می کنند اینها با هم منافات دارد؛ در حالی که از نظر اسلام، این سه چیز با یکدیگر منافات و ضدیت که ندارد، در شخصیت انسان کامل، کمک کننده هم است «امام خامنه ای»شبیه این بیانات را امام خمینی نیز دارند. به عنوان مثال سخنرانی ایشان در جمع بانوان جامعة الزهرا به صراحت تاکید میکنند که بانوان برای دفاع از اسلام حتی لازم است آموزش نظامی ببینند:

«شما باید به حضرت زهرا اقتدا کنید. و من امیدوارم که شما بپذیرید و شما هم به آن وظایفی که باید عمل کنید که هم در میدان تحصیل که یکی از امور مهمه است مجاهده کنید و هم در میدان دفاع از اسلام، این از مهماتی است که بر هر مردی، بر هر زنی، بر هر کوچک و بزرگی جزء واجبات است. دفاع از اسلام، دفاع از کشور اسلامی، احدی از علمای اسلام، احدی از اشخاصی که در اسلام زندگی کرده‌اند و مسلم هستند، در این جهت خلاف ندارند که این واجب است. آن چیزی که محل حرف است، محل صحبت است، قضیه جهاد اولی است، آن بر زن واجب نیست، اما دفاع از حریم خودش، از کشور خودش، از زندگی خودش، از مال خودش و از اسلام، دفاع بر همه واجب است. اگر دفاع بر همه واجب شد، مقدمات دفاع هم باید عمل بشود، از آن جمله قضیه اینکه ترتیب نظامی بودن، یادگرفتن انواع نظامی بودن را برای آنهایی که ممکن است. این طور نیست که واجب باشد بر ما که دفاع کنیم و ندانیم چه جور دفاع کنیم، باید بدانیم چه جور دفاع می‌کنیم. البته در آن محیطی که شما تعلیم نظامی می‌بینید باید محیط آزاد باشد، محیط صحیح باشد، محیط اسلامی باشد، همه جهات عفاف محفوظ باشد، همه جهات اسلامی محفوظ باشد».

این سخنان و این چهره ای که انقلاب اسلامی از بانوی مسلمان ترسیم میکند ، اگرچه کمتر شناخته شده است اما عمیق ترین و درست ترین الگو را به زنان و به جامعه معرفی میکند. الگویی که هر سه عرصه خانواده و جامعه و فرد را به بهترین شکل پوشش میدهد. باشد که ما نیز برای این مسیر رهروان شایسته ای باشیم. انشالله

سند گفتمان جنبش دانشجویی

این سند در دیدار اختصاصی اعضای اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان مستقل دانشگاه‌های سراسر کشور در مورخه ۱۳ اسفندماه سال ۱۳۸۳ به استحضار مقام معظم رهبری رسید.
۱۷ بند این سند که به تایید رهبر معظم انقلاب نیز رسیده است به شرح زیر است:

۱)در گفتمان جنبش دانشجویی مسلمان، حاکمیت از آن خداوند است و انگیزه آفرینش انسان در پناه اراده و اختیارش و با مددگرفتن از عقل و وحی به عنوان حجت درونی و بیرونی رسیدن به سعادت و کمال در دنیا و آخرت و در ابعاد مادی و معنوی و در حوزه های فردی و اجتماعی است.

۲)در گفتمان جنبش دانشجویی مسلمان، حکومت از آن صالحین است و ولایت فقیه، به عنوان مدار نظام اسلامی در عصر غیبت مهمترین تجلی و مظهر این ایده می باشد.

۳)در گفتمان جنبش دانشجویی مسلمان، انقلاب اسلامی مظهر اراده الهی و تحقق آیه شریفه «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» و پاسخ اصلی و تاریخی به مطالبات انباشته شده ملت ایران در عصر کنونی است.

۴)در گفتمان جنبش دانشجویی مسلمان، انقلاب اسلامی نقطه عطفی در تاریخ ملت ایران و باشکوه ترین رویداد پس از قبول اسلام برای ایرانیان است که آثار و پیامد های فکری و سیاسی و فرهنگی آن مرزهای جغرافیایی را در نوردیده است و شکست اندیشه ای مکاتب مادی را جلوه گر ساخته است.

۵)در گفتمان جنبش دانشجویی مسلمان، انقلاب اسلامی، آزادی، استقلال، مردم سالاری، خودباوری و غرور و عزت ملی بعنوان دستاوردهای ارزنده آن آیینه تمام نمای تحقق عینی مطالبات تاریخی و بر جامانده ملت و سکوی جهش به سوی پیشرفت، آبادانی و عدالت ایران و ایرانیان است.

۶)در گفتمان جنبش دانشجویی مسلمان، امام خمینی(ره) پرچمدار تحولات تازه ای در عصر کنونی است که از یکسو به دوره حاشیه نشینی دین و ارزش های انسانی، موج نهلیسم و پوچی پایان بخشید و از دیگر سو، آغازگر عصر طلایی است که خداوند و معنویت به حیات انسانها باز گردیده است.

۷)در گفتمان جنبش دانشجویی مسلمان، امام خمینی(ره) تفسیر حقیقی اسلام ناب محمدی(ص) است که ارزش های تازه و نوید بخشی را برای زیستی سعادتمند در پناه عقل وحی و اخلاق برای جامعه جهانی بحران زده و گرفتار در مرداب ماتریالیسم و مادی گری به ارمغان آورده است.

۸)در گفتمان جنبش دانشجویی مسلمان، مردم سالاری دینی بر پایه و اساس وحدت عقل و وحی، پیوستگی علم و سیاست با دین، همگرایی قدرت و اقتصاد با اخلاق و سازگاری ارزش های دینی با آزادی و حقوق بشر و در هم تنیده بودن حوزه های مادی و معنوی زندگی فردی و جمعی انسان تجربه نوینی از حکومت داری است که با نگاه یکپارچه دینی علاوه برحل پارادوکس ها و تضادهای مفهومی، الگویی است از حکومت دینی که ریشه در مشروعیت الهی دارد و متکی به خواست و اراده مردم است.

۹)در گفتمان جنبش دانشجویی مسلمان، ضمن اعتقاد راسخ به اصولگرایی و اصلاح طلبی و با قرار گرفتن در موضع منتقدانه نسبت به اصولگرایان واصلاح طلبان تفکیک مفهومی این دو را نادرست دانسته و آن را محصول استراتژی استحاله نرم افزاری جمهوری اسلامی و در راستای دو قطبی ساختن جامعه به جمهوری خواه و اسلام خواه، چپ و راست، آزادیخواه و اقتدارگرا می داند و معتقد است اصلاح طلبی بدون اصولگرایی نتیجه ای به غیر از هرج و مرج و آنارشیسم و بستر سازی برای فرصت طلبان نخواهد داشت و اصولگرایی بدون اصلاح گرایی به جمود و تحجر منجر خواهد شد و در حقیقت اصولگرایی و اصلاح طلبی همزاد همدیگر و غیر قابل تفکیک می باشند.

۱۰)در گفتمان جنبش دانشجویی مسلمان، «هم انقلاب اسلامی»، «امام و رهبری» و «مردم و قانون اساسی» بعنوان اصول خدشه ناپذیر و راهنمای عمل فعالیت های تشکیلات فکری و سیاسی - فرهنگی جریان دانشجویی است و هم نقد درونی سیاست ها و فرآیندهای تصمیم گیری، تصمیم سازی و رفتار و عمل کارگزاران نظام بعنوان رسالت اصلاح گرایانه اجتماعی جنبش دانشجویی بر مبنای این سه

اصل وظیفه انقلابی و ملی آنان است که نمی توان از آن چشم پوشی کرد.

۱۱)در گفتمان جنبش دانشجویی مسلمان، «حاکمیت»؛ یعنی دین اسلام، انقلاب اسلامی و اصل جمهوری اسلامی از «حکومت»؛ یعنی روندها و سیاست ها، تصمیمات و رفتار حاکمان و کارگزاران، تفکیک می شود و جنبش دانشجویی مسلمان با اعتقاد به حاکمیت در برابر حکومت «گفتمان انتقادی» را صورت می بخشد.

۱۲)در گفتمان جنبش دانشجویی مسلمان، مبارزه دائمی و پایدار با مظاهر ظلم و ستم و سمبل های استکباری دنیا – آمریکا و رژیم صهیونیستی – دفاع از حقوق مستضعفین و مظلومین جهان خصوصاً مسلمانان فلسطین، اصلی بنیادین و غیر قابل تغییر است و جریان دانشجویی لحظه ای در این راه دچار تردید نخواهد شد و با رسالت بیدارگری و حساسیت های دینی و انسانی چهره پیدا و پنهان حاکمان نظام سلطه را افشا و رسوا ساخته و با پیشتازی اولین صفوف مقاومت و ایستادگی در برابر قلدری ها و زیاده خواهی آنان را تشکیل می دهد.

۱۳)در گفتمان جنبش دانشجویی مسلمان خواست و اراده دانشجویان به دلیل استقلال از روابط تولیدی و اقتصادی و مناسبات قدرت سیاسی نسبت به احزاب و گروه های فشار که کسب قدرت و ثروت، جهت گیری های اصلی آنان است به منافع ملی نزدیکتر و صادقانه تر است و پاسداری از این استقلال و پرهیز از تبدیل شدن به واحد جمعیتی جریانات سیاسی ماهیت انکار ناپذیر جنبش دانشجویی مسلمان است.

۱۴)در گفتمان جنبش دانشجویی مسلمان، عدالت خواهی و تاکید بر توزیع متناسب و شایسته ثروت، قدرت و منزلت در جامعه محور آرمانگرایی و ایستادگی در مقابل نابرابری های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و حقوقی و دفاع از حقوق مردم مخصوصاً پابرهنگان و کسانیکه از پشتوانه های نافذ قدرت و ثروت بی بهره اند، مبنای حق طلبی است.

۱۵)در گفتمان جنبش دانشجویی مسلمان آزادی ودیعه الهی و گوهر تابناکی است که با صیانت در صدف عقل، منطق و اخلاق زمینه شکوفایی مادی و معنوی فرد و جامعه را فراهم می سازد و بزرگترین تهدید برای آزادی رفتار و کردار کسانی است که تحت لوای آزادیخواهی مرزهای عقیدتی، اخلاقی و انسانی جامعه را در نوردیده و چهره ای متعارض از آزادی با دینداری و اخلاق ترسیم می نمایند و بزرگترین ظلم و جور به آزادی از ناحیه کسانی است که آن را در برابر ارزش های مقدس انسانی و الهی می نشاند و آزادی را در مقابله وهجمه بر باورهای اصیل اسلامی جامعه تعریف می نمایند و سبب انزوا و گوشه نشینی آزادی می گردند، آزادی که در چارچوب حقیقت، عدالت و اخلاق مظهر تجلی حقوق بشر و از عناصر اصلی کرامت انسانی است با بستر سازی تضارب آرا و دیدگاه ها و تعامل افکار و اندیشه ها مسیر بالندگی و رشد یافتگی فرد و جامعه را شکل می دهد.

۱۶)در گفتمان جنبش دانشجویی مسلمان، استقلال از مولفه های تجزیه ناپذیر و از عناصر اصلی و ذاتی جنبش دانشجویی مسلمان است که استقلال فکری به عنوان ضامن استقلال سیاسی و تشکیلاتی، ظرفیت کارآمدی و تحقق مسئولیت اجتماعی بیداری دانشجویی را بوجود می آورد و پناهگاهی است که صداقت و سلامت دانشجویی را تضمین می نماید و نقش روشنفکری و آوانگاردی اش در بستر استقلال امکان ظهور می یابد.

۱۷)در گفتمان جنبش دانشجویی مسلمان، «معنویت» خودسازی و اهتمام جدی و مدام بر اصلاح درون، هم بستر ساز کمال و تعالی فردی است و هم ضرورت انکار ناپذیر جریان دانشجویی برای تحقق رسالت خطیر بیداری اجتماعی، تحقق عدالت، آزادی و پیشرفت عمومی و مصون ماندن از آسیب های فردی و تشکیلاتی پیش روی درونی و بیرونی است.

یادداشت ها .....

یادداشت ها .....

فعالیت‌های اسلامی در دانشگاه‌ها، از سایر جاها حساس‌تر است، یعنی از دانشگاه‌ها باید انسان‌ها درست بشوند و بعد هم مقدَّرات مملکت ما به دست همین‌هاست که از دانشگاه ها بیرون می‌آیند و چنانچه می‌دانید چون مقدَّرات مملکت دست جوان‌هایی است که بعد از [آنکه از] دانشگاه که بیرون آمدند دیگر مشغول فعالیت می‌شوند و مملکت دست اینهاست، از این جهت است که آن‌هایی که می‌خواهند مملکت ما به یک سر و سامانی نرسد روی دانشگاه حساسیت دارند و دانشگاه را نمی‌خواهند که یک دانشگاه مفید برای جامعهٔ مملکت ما باشد. این یک مطلبی است که باید خیلی با هوشیاری در آن دقت بشود که مبادا ما بگوییم انجمن اسلامی و کذا و رخنه کنند در ما و همین انجمن اسلامی را به اسم انجمن اسلامی منحرفش کنند. این‌ها یک شیاطینی هستند؛ یعنی خارجی‌ها، آن‌هایی که می‌خواهند که همه چیز ما را ببرند و دانشگاهی نباشد تا بتوانند مقابلشان بایستد، دانشگاه روحانی نباشد تا بتواند مقابلشان بایستد ـ آن‌ها ممکن است در همین انجمن‌های اسلامی هم عمّالشان رخنه بکنند و منحرف بکنند؛ با اسم اسلام، مسائلی دیگر را پیش بیاورند. باید خیلی از کسانی که در این انجمن‌ها وارد هستند هوشیار باشند که دیگران نفوذ نکنند و آن‌ها متحرک به حرکت دیگران نباشند. در خیلی از جاها همین طور دارد می‌شود و شده است و سابقاً هم بوده است که با همان اسم اسلام و با اسم قرآن و امثال ذلک، چیزهایی که مربوط به اسلام نبوده بلکه برخلاف مسیر اسلام بوده است؛ تحویل جامعه می دادند.

سخنان امام خمینی (ره) در روز ۳۹ شهریور ۱۳۵۸ بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران در دیدار با اعضای انجمن‌های اسلامی دانشجویان سراسر کشور

اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان و دانشگاه‌های سراسر کشور